سوغات هندیک پاک

۵

آفرینش
در اساطیر هند

تألیف: سید حسن آصف آگاه

نشر مجمع ذخائر اسلامی
با همکاری مؤسسه تاریخ علم و فرهنگ
۱۳۹۲ ش/۲۰۱۲م

همزمان با اولین همایش بین المللی
میراث مشترک ایران و هند
قم - ایران

سوغات هند و پاك/۵

همزمان با
اولین همایش بین المللی
میراث مشترك ایران و هند
قم – ایران

بسم الله الرحمن الرحيم

سوغات هند و پاك/۵

آفرینش در اساطیر هند

سید حسن آصف آگاه

سرشناسه : آصف آگاه، حسن، ۱۳۴۶ -
عنوان و نام پدیدآور : آفرینش در اساطیر هند/ سیدحسن آصف‌آگاه.
مشخصات نشر : قم: مجمع ذخایر اسلامی،۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری : ۲۲٤ص.
فروست : سوغات هند و پاک ؛۵.
شابک : ۹۷۸-۹٦٤-۹۸۸-۵۲۰-۹
وضعیت فهرست نویسی : فیپا
یادداشت : کتاب حاضر همزمان با برگزاری اولین همایش بین‌المللی میراث مشترک ایران و هند منتشر شده است.
موضوع : آفرینش -- اساطیر -- هند
موضوع : اساطیر هندی-- تاریخ و نقد
شناسه افزوده : مجمع ذخائر اسلامی
رده بندی کنگره : BL۱۸۱۲/ ۶۱۷ ۱۳۹۲
رده بندی دیویی : ۲۰۲/۴۰۹۵۴
شماره کتابشناسی ملی : ۳۲۵۱۲۶۹

همزمان با برگزاری اولین همایش بین المللی میراث مشترک ایران و هند

سوغات هند و پاک /۵

آفرینش در اساطیر هند

تألیف: سید حسن آصف آگاه

چاپ : ظهور / صحافی : نفیس

نشر: مجمع ذخائر اسلامی - قم

جلد: روح الله فرهنگ / صفحه آرایی: سید محمد معلم

نوبت چاپ : اول ـ ۱۳۹۲ ش (۲۰۱۳م)

شمارگان : محدود

شابک :۹- ۵۲۰- ۹۸۸-۹٦٤-۹۷۸

قیمت: ۲۵۰۰۰ تومان

ارتباط با ناشر

قم : خیابان آذر - کوی ۲۳ - پلاک ۱ - مجمع ذخائر اسلامی

تلفن :۷٤۰ ۷۷۱۳ ۲۵۳ ۹۸+ دورنگار : ۱۱۱۹ ۷۷۰ ۲۵۳ ۹۸+

همراه : ۰۹۱۲۲۵۲٤۳۳۵

فهرست مطالب

مقدمه ۷

مبدأ خدایان ۱۱

کیهان شناخت هندو (آسمان و زمین) ۲۳

آفرینش جهان در وداها ۳۱

آفرینش جهان در اوپانیشادها ۵۹

آفرینش جهان در مهابهارت ۸۳

آفرینش جهان در «جوگ باسشت» ۱۳۱

زمان و فرضیهٔ ادوار جهانی در هند ۱۳۹

جهان و ادوار جهانی «جین» ۱۵۵

روایتی نو در ادوار جهانی ۱۵۹

نخستین انسان در منابع هندی ۱۶۵

پیدایش انسان در اوپانیشاد ۱۹۱

آفرینش انسان به روایتی نو ۲۰۵

نژادهای بشری در گذشته و آینده ۲۱۱

(کتابنامه) ۲۱۷

مقدمه

همیشه با خود می‌اندیشیدم فقط ما انسانها هستیم که روزگار و چرخ دوّار برای برخی از ما سرنوشتهای عجیب و غریبی رقم زده است. ولی اکنون بر این باورم که برخی از کتابها ـ که مخلوقات دست بشراند ـ نیز در این ویژه‌گی با ما مشترکند و این خصوصیت را از ما انسانها به ارث برده‌اند. آری کتابی که هم اکنون در دستان شما خوانندهٔ عزیز است یکی از همین موجوداتی است که غریب‌ترین سرنوشت را تجربه کرده است!! زیرا این موجود بی‌گناه و بی‌آزار در آستانهٔ تولد، یک کُمای پانزده ساله را بر اثر تصادف با قطار پرهیاهوی نشر از سر گذرانده، و در این ایام و به همراه والد خویش، رنجها کشیده و چه بسیار بی‌مهری اربابان نشر دیده، تا بالاخره بصورت طفلی ناقص الخلقه پای به جهان هستی نهاد.

نطفهٔ این کتاب بیش از ۱۵ سال قبل بسته شد. در ابتدا بنا بود این کتاب بخشی از کتاب مفصل دیگر نگارنده موسوم به «آفرینش در اساطیر جهان» باشد که در آن به تفصیل به موضوع آفرینش و چگونگی پیدایش جهان و نخستین انسان در اسطوره‌های موجود در آئینها و عقاید ملل مختلف در تمدنهای باستانی همچون سومر، بابل، مصر، یونان و روم، هند، چین، ژاپن، ایران باستان و همچنین اسطوره‌ها و افسانه‌های ناب و گاه دستکاری شدهٔ اقوام و قبایل بدوی سرخپوست امریکا و سیاهپوست افریقا و نیز دینهای یهودیت و مسیحیت پرداخته شده است.

در اثنای تألیف کتاب یاد شده، برخی از بخشهای آن همانند هند، امریکا و ایـران باستان به دلیل کثرت مطالب و وجود اسطوره‌های مختلف در خصوص آفرینش، کیهان شناخت و چگونگی پیدایش و خلقت نخستین انسان و نیز بازنمون ایزدان آفریننده و نقش آنها در اسطورهٔ آفرینش، دچار ازدیاد حجم گردید. بنابراین در همان ایام با خود اندیشیدم که بد نیست این بخشها به همراه اضافاتی و الحاق تصاویری مناسب بصورت جداگانه در اختیار علاقمندان و پژوهشگران قرار گیرد. با این هدف وپس از چند سال تحقیق وپژوهش، اولین کتاب از این مجموعه با عنوان «آفرینش در اساطیر آمریکا» توسط دانشگاه ادیان ومذاهب به سال ۱۳۸۳ به چاپ رسید. ولی ظاهراً دست روزگار سرنوشت غریبی را برای کتاب حاضر رقم زده بود. زیرا در همان دوران پس از تکمیل آن و تایپ تمام متن و آماده شدن نهایی، ناگهان به دلیل بی‌مهری ناشر، موضوع چاپ به وقتی نامعلوم سپرده شد. پس از سپری شدن سالیانی دراز، حدود ٤ ماه قبل توسط حجة الاسلام والمسلمین جناب آقای سید صادق حسینی اشکوری دبیر اولین همایش بین المللی میراث مشترک ایران و هند از برگزاری این همایش مطلع شدم و چون ایشان در جریان این کتاب و سرنوشت آن بودند، با اصرار خواستند تا آنرا به مناسبت این همایش منتشر کنیم. بنده با اکراه پذیرفتم زیرا می‌دانستم برای احیای این طفل در کُما و فراموش شده، نیاز به دقت و بازنگری اساسی است ولی متأسفانه برای انجام چنین کـارهایی وقت کافی نداشتیم. از همه بدتر اینکه متوجه شدیم بخش اعظم فایل تایپ شده که در آن زمان نزد ناشر بود، مفقود گردیده، و باید یکبار دیگر آنرا تایپ کرد. بنابراین همین اندک فرصت نیز باید صرف تصحیح نمونه‌های تایپ شده گردد. لذا فرصتی دیگر برای هیچ نوع بازنگری و احیاناً جرح و تعدیل در مطالب کتاب و به ویژه استفاده از منابع و مآخذی که در طی این سالها به چاپ رسیده، نبود. با اینهمه تنها با این امید که در آینده و

در چاپهای بعدی به همهٔ این موارد و رفع کاستی‌ها توجه خاصی شود، نگارنده خود را راضی به این امر نمود تا این طفل ناقص الخلقه متولد شود.

با توجه به همهٔ این نواقص و کاستیها، همواره تمام سعی نگارنده بر این بوده تا این کتاب بصورت صحیح و نسبتاً جامع بدست شما خوانندهٔ عزیز و به ویژه دانشجویان و علاقمندان به علم اساطیر و ادیان برسد، تا لااقل شما را از رجوع به منابع و مآخذ گوناگون و پراکنده که بعضاً نایاب و یا کمیاب است، بی‌نیاز سازد. با اینهمه از اینکه این کتاب فاقد تصاویر و به ویژه نمایهٔ تخصصی برای استفادهٔ هرچه بهتر و مفیدتر خوانندگان است، از صمیم قلب پوزش میخواهم و همانطور که اشاره شد، امیدوارم در چاپهای بعدی تمامی این نواقص برطرف گردد. در اینجا لازم میدانم از دوست بسیار عزیز و فرهیخته جناب آقای محمد جعفری که در تهیهٔ برخی منابع همواره یار و یاور نگارنده بوده، کمال تشکر و قدردانی را داشته باشم. و همچنین وظیفهٔ خود میدانم از کلیهٔ دست اندرکاران اولین همایش بین المللی میراث مشترک ایران و هند و به ویژه دبیر محترم این همایش جناب آقای سید صادق حسینی اشکوری صمیمانه تشکر و قدردانی کنم، چه تلاشها و پیگیریهای مستمر و پیاپی ایشان در به ثمر رسیدن این اثر سهم بسزایی داشته است. لذا از خداوند متعال و از صمیم قلب برای ایشان و کلیهٔ عزیزانی که در این راه مرا یاری نمودند، توفیق روزافزون و سلامت و سعادت خواستارم.

سید حسن آصف آگاه

قم ـ شهریور ۱۳۹۲

مبدأ خدایان

کهن‌ترین خدایان و به زعم آن، خاستگاه ایزدان آئینهای مختلف مردمان هند را می‌توان در عقاید اقوام «دراویدی Dravidian» جستجو کرد[۱]. این اقوام پراکنده در هند و سیلان اعقاب بومزادان هند و دراویدی‌های نخستین بودند که در فاصلهٔ سالهای ۴۰۰۰ تا ۲۵۰۰ پیش از میلاد به سرزمین هند راه یافتند. دراویدیان خالق تمدن درخشانی بودند که در درهٔ رود «ایندوس Indus» و شهرهای بزرگ «هاراپا Harappa» و «مُهنجودارو Mohenjodaro» شکل گرفت[۲].

«اقوام دراویدی مردمی کشاورز بودند و خدایانی را پرستش می‌کردند که به گونه‌ای با باروری و حاصلخیزی پیوند داشت. دو عنصر اساسی همواره در این کیش مورد توجه قرار می‌گرفت: نخست نیایش آلت نرینگی که نمونه‌هایی از آثار آن در مُهرهای یافته شده در هاراپا دیده می‌شود و نشان دهندهٔ خدایی چهار زانو نشسته است که شاخ

---

۱. مدتهای مدیدی مورخین مغرب زمین «دراویدی» ها را مردمانی وحشی می‌پنداشتند، تا اینکه دانشمند هندو موسوم به «بنرجی Bannerji» و «سرجان مارشال» انگلیسی، پی بردند که در حدود سه هزار سال پیش از میلاد، در درهٔ هند تمدن درخشانی مربوط به قبل از عصر ودا وجود داشته که متعلق به بومزادان آن سرزمین بوده است، و ایشان چند هزار سال قبل از آمدن اقوام آریا در آنجا زندگی می‌کردند و به نام «دراوید» خوانده می‌شدند.

تاریخ مختصر ادیان بزرگ، فلیسین شاله، ص ۶۸ و اسطورهٔ قربانی، مصطفوی، ص ۴۳.

۲. ورونیکا ایونس می‌گوید: از این تمدّن تا به حال آثار نوشته شده‌ای پیدا نشده، ولی بقایای باستانی این دو شهر از عقاید دراویدیان و خاستگاه خدایان ایشان وکیش‌های بعدی هند سخن می‌گوید.

اساطیر هند، ترجمهٔ باجلان فرخی، ص ۱۳.

ورزاو، نماد جهانی بارورسازی را بر سر نهاده است. دوم کیش توجه به خدابانوی مادر که نمونه‌های یافته شده در هاراپا آن را تأئید می‌کند، و از این شمار مُهرهایی است که تصاویر آن نشان دهندهٔ رویش گیاه از رحم خدایی ماده یا خدابانویی عریان است که در برابر او انسان را قربانی می‌کنند. این تصاویر همراه خادمان حیوانی، ایزدبانویی به هیأت ترکیبی ورزاو ـ قوچ و زن، خدایی با گوزن نر، فیل، ببر، کرگدن و گاومیش یا در برخی از نمونه‌ها اژدرمار است »[۱].

از عقاید دراویدیان که بگذریم، در سرودهای فلسفی هند، ریشهٔ کهن ترین خدایان « وداها »[۲]، نیروها و عناصر خود طبیعت بودند، چون: آسمان، زمین، خورشید،

---

۱. همان، ص ۱۴ ـ ۱۳.

۲. واژهٔ ودا « وید، بید Veda » در زبان سانسکریت (Sanskrit) از ریشهٔ « وید Vid » (دانستن) مشتق شده و به معنی « دانش مقدس » است. اما بطور اخص به معنی « دانش الهی » یا « علم منزل » وشامل کلیّهٔ متونی است که مردم آریایی در سرزمین هندوستان بوجود آورده، ومجموع آن قدیمیترین شکل مذهب هندو شناخته شده است.

وداها مشتمل بر چهار کتاب به شرح زیر می‌باشد:

۱ ـ رگ بید Rgveda (ریگ ودا Rig veda) که شامل سرودها است.

۲ ـ ججر بید (یاجور ودا Yajur veda) که شامل دستور قربانی است.

۳ ـ سام بید (ساما ودا Sama veda) که مربوط به الحان و آهنگ‌ها است.

مجموع این سه کتاب را « ترایی ودیه Trayi vidya » (دانش سه گانه) می‌خواندند.

۴ ـ اتهربن بید Atharvana veda (اتهروا ودا Atharva veda) که شامل تعداد زیادی وردهای جادویی است. بعضی بر این عقیده‌اند که این کتاب بعدها بر سرودهای اصلی افزوده شده است.

دربارهٔ وداها وقدمت آن ر. ک به: گزیدهٔ سرودهای ریگ‌ودا، جلالی نائینی، ص ۵۲ ـ ۴۷؛ اوپانیشاد، به اهتمام جلالی نائینی، ص ۱۰۱ به بعد وص ۷۰۸ ـ ۷۰۴؛ تاریخ فلسفهٔ شرق و غرب (۱: ۳۴ ـ ۳۳).

آتش، نور، باد، آب و جنسیت[۱]. در «اتهروا ودا» گفته شده که آنان از نیستی به هستی آمده‌اند، و در جای دیگر، بعضی از خدایان به عنوان پدران و بعضی دیگر، به عنوان پسران نام برده شده‌اند[۲]. در سرود خلقت ریگ ودا، خدایان پس از پیدایی جهان زاده شده‌اند، و در مواردی معمولاً از آنان به عنوان فرزندان آسمان و زمین نام برده می‌شود. در جای دیگر ریگ‌ودا آمده که خدایان از «آدیتی»[۳] و از آبها و زمین زاییده شده‌اند[۴].

قسمت عمدهٔ سرودهای ریگ‌ودا در ستایش خدایان گوناگونی همچون «سوریا یا سوریه Surya» (آفتاب)، «اگنی Agni» (آتش)، «دیوس یا دیاووس Dyaus» (آسمان)، «ماروتها Maruts» (طوفان)، «وایو Vayu» یا «وات Vata» (باد)،

---

۱. تاریخ تمدن، ویل دورانت (۱: ۴۶۶).

۲. اصولاً خدایان هندو متصف به پاره‌ای از صفات آدمیان‌اند و کارهای آنان کم و بیش شباهت به اعمال و رفتار انسانها دارد. به گفتهٔ ریشی‌ها خدایان همانند آدمیان و جانوران مخلوق‌اند، نه ازلی و ابدی؛ و از نیستی به هستی گراییده‌اند. ایزدان همچون ابنای بشر سر و دست و پا و چشم وگوش و دهان و شکم وبازو و دیگر اعضا دارند و مثل آدمیان زن و فرزند و خدمتگزار و منزل و مال و ملک و املاک و سلاح و حشم و خدم دارند.

۳. آدیتی Aditi یا آدیتیا Aditya: به معنی آزاد یا بی‌انتها ـ نماد آسمان؛ نگهدارندهٔ آسمان؛ حامی زمین و شهبانوی این جهان است ـ در آغاز مادر خدایان یا مادر برخی از خدایان و به ویژه خدایانِ دارای خاستگاه ایرانی موسوم به اسوراها Asura (در اوستا، اهورا Ahura) بود که بعد از به قدرت رسیدن ایندرا و دیگر خدایان آریایی اهریمن نام گرفتند.

ر. ک: اساطیر هند، ترجمهٔ باجلان فرخی، ص ۳۰؛ اوپانیشاد، به اهتمام جلالی نائینی، فهرست اعلام ذیل آدت، ص ۴۹۳.

۴. ر. ک: گزیدهٔ سرودهای ریگ‌ودا، جلالی نائینی، ص ۴۵.

«آپه»[1] یا «آپس Apas» (آبها)، «اوشا یا اوشس Ušas» (سپیده‌دم)، «پریتوی، پرتهی یا پریتهیوی Prithivi» (زمین) است. حتی خدایانی مانند «اندرا یا ایندرا Indra»، «وارونا یا ورونا Varuna»، «میترا Mitra»، آدیتی، «بشن یا ویشنو Vishnu»، «پوشان Pushan»، دو «اشوین Ašvins» یا «آشوین Ašwin»، «رودره یا رودرا Rudra»، «پرجنیه Parjanya»، در آغاز منتسب به پدیده‌های طبیعی بوده‌اند.

همچنین صفاتی که جنبه‌های خاص و مهم پدیده‌های طبیعی را نشان می‌داده است، بصورت خدایانی مستقل درآمده‌اند. مثلاً: «سویتری Savitri» یا «سویتر Savitar» (آفتاب) که به معنی الهام دهنده و برانگیزنده و حیاتبخش است، و «وی‌وسوان Vivasvan» یا «ویوَسوَت Vivasvat» که به معنای درخشان می‌باشد، اصلاً از صفات خورشید بوده است، وبعداً بصورت خدایان آفتاب درآمده‌اند. بعضی خدایان مانند «پوشان» که ظاهراً طوائف بومی مختلف آنها را پرستش می‌کرده‌اند، جزء خدایان ودایی به شمار آمده‌اند. صفات مطلق معنوی چون: «شرادهه یا شرادها Šraddha» (ایمان)، «منیو Manyu» (خشم)، «گندهروه‌ها Gandharvas» (پریان)، «اپسراها Apsaras» (دختران آسمانی)، و همچنین ارواح جنگل و مزارع نیز جزو خدایان قرار داده شده‌اند.

هر چند سرودهای ریگ‌ودا از خدایان متعددی سخن می‌گوید، اما چون یکی از آنها مورد ستایش قرار می‌گیرد، او بصورت خدای اصلی و آفریدگار و نگاهدارنده و داور یا ویران کنندهٔ جهان شناخته می‌شود، و چون بدین ترتیب چند خدا، هر یك

---

۱. آپه Apah (به صیغهٔ جمع)، در اوستا Apo: آبها.

جداگانه به درجهٔ رب الارباب برسند، این مکتب را «ماکس مولر»[۱]، «هنوتئیزم Henotheism» خوانده که شاید بتوان آنرا «وحدت مقید به زمان» تعبیر نمود که در مقابل «مونوتئیزم Monotheism» یا توحید واقعی است و در آن فقط یک خدای قادر متعال بر همه مسلط می‌باشد[۲].

در پاره‌ای از قطعات سرودهای ریگ‌ودا، به نوعی یکتاپرستی اشاره شده است. اینگونه سرودها نمایانگر پیشرفت و نموّ افکار گویندگان آن، که از مرحلهٔ پرستش عوامل طبیعی وچند خدایی گذشته وبه مرحلهٔ توحید ویکتاپرستی رسیده وبعدها از آن نیز تجاوزکرده، صورت فرضیهٔ وحدت وجود فلسفی به خود گرفته است که اساس مکتب فلسفی ودایی را تشکیل می‌دهد، پس از آن و در ادوار بعد، اینگونه تفکرات وارد تعلیمات «اوپانیشادها»[۳] می‌شود، وسرانجام پایهٔ مکتب گسترش یافتهٔ افکار

---

۱. (Friedrich) Max muller: مستشرق ولغت شناس آلمانی (۱۸۲۳ ـ ۱۹۰۰) در آلمان متولد شد و تبعیت انگلستان را پذیرفت. وی پسر ویلهم مولر (۱۷۹۴ ـ ۱۸۲۷) شاعر آلمانی است. مولر نویسنده‌ای پرکار بود، واگر بیشتر نظریات وی امروز منسوخ است، در عصر خود در فقه اللغهٔ تطبیقی، علم الاساطیر تطبیقی و زبان وادبیات سانسکریت نفوذ فراوان داشت. از آثارش می‌توان: ریگ‌ودا همراه با تفسیر سایانا در ۶ مجلد (۷۵ـ۱۸۴۹)؛ مجموعهٔ عظیم کتب مقدسهٔ شرق، ۵۰ مجلد، (۱۹۱۰ ـ ۱۸۷۹)؛ تاریخ ادبیات قدیم سانسکریت (۱۸۵۹) و غیره را نام برد. مجموعهٔ آثارش در ۲۰ مجلد (۱۹۰۱ ـ ۱۸۹۸) به چاپ رسیده است.

ر.ک: دایرة المعارف فارسی، ص ۲۹۱۷ و فرهنگ دهخدا.

۲. ر.ک: گزیدهٔ سرودهای ریگ‌ودا، ص ۵۶ ـ ۵۵؛ اوپانیشاد، ص ۱۰۷ ـ ۱۰۶؛ تاریخ فلسفهٔ شرق و غرب (۱: ۳۶).

۳. لفظ اوپانیشاد (اوپ نشد، اوپنی‌شد Upanisad) از کلمات «اوپ Upa» (نزدیک) و «نی ni» (پائین) و «سد Sad» (نشستن) ترکیب شده است، وچون شاگردان دور استاد خود می‌نشستند تا حقیقت را از او فراگیرند وبوسیلهٔ آن جهل را از میان بردارند، از اینرو اوپانیشاد به معنی نشستن شاگرد نزد استاد برای

معلمان مکتب ویدانت قرار می‌گیرد.

«او را اندرا، ومیترا، وورونا، واگنی، وحتی گروتمان ـ پرندهٔ تیزبال آسمانی می‌خوانند.

یک واقعیّت مفرد را دانایان به چند نام می‌خوانند، وقتی که از اگنی و «یم» و «ماتریشون» سخن می‌گویند»[۱].

مجموع خدایان، در سرودهای مختلف ریگ‌ودا[۲] به ۳۳ عدد محدود شده اند.

آموختن علوم سرّی می‌باشد ومی‌توان این کلمه را در فارسی به «پائین نشینی» تعبیر نمود. «هرمان اُلدنبرگ Hermana Oldenberg» لفظ اوپانیشاد را مشتق از کلمهٔ «اوپاسن Upasana» که به معنی پرستش و عبادت می‌باشد دانسته است.

«اوپانیشادها» قسمت آخر وداها هستند وبه همین علّت آنها را «ودانتا» (Vedanta) یا «پایان ودا» خوانده‌اند، زیرا «اوپانیشادها» در واقع اساس وهستهٔ تعلیمات ودایی به شمار می‌آیند.

ر.ک: اوپانیشاد، به اهتمام جلالی نائینی، ص ۱۰۸؛ ادیان و مکتبهای فلسفی هند (۱: ۸۸)؛ تاریخ فلسفهٔ شرق و غرب، راداکریشنان (۱: ۴۸ ـ ۴۷)؛ اوپه نیشدها، ترجمهٔ رضازادهٔ شفق ص ۱۲ ـ ۱۱ دیباچه.

۱. گزیدهٔ سرودهای ریگ‌ودا، ص ۲۵۴ شمارهٔ ۴۶ و ص ۷۲ (ماندالای اول، سرود ۱۶۴) ـ ابوریحان بیرونی در ماللهند، در اعتقاد هندیان به خداوند چنین آورده: عقیدهٔ هندیان، دربارهٔ خدا این است که او یکتا و ازلی و ابدی است، و آغاز و انجام ندارد، و در کار خود توانا و حکیم و حیّ و محیی و متقن و مدبّر است. و در ملکوت و سلطنت خویش، فرد یگانه، و از ضدّ و ند بری است. وچیزی، با او همانند، و به چیزی شبیه نیست.

ترجمهٔ ماللهند، اکبر داناسرشت ص ۱۴؛ تحقیق ماللهند، ترجمهٔ منوچهر صدوقی‌سها، (۱: ۱۶).

۲. سرودهای ۳۴، ۴۵، ۱۳۹ ماندالای اول، سرود ۶ ماندالای سوم، سرود ۳۹، ۳۵، ۳۰، ۲۸ ماندالای هشتم، سرود ۹ والکیلا (والکیلیه Valakhilya، بالکیلا Balakhilya)[*]، وسرود ۹۹ ماندالای نهم.

نقل از مقدمهٔ گزیدهٔ سرودهای ریگ‌ودا، ص ۷۰.

*) بالکیلا نام طبقه‌ای از ریشی‌هاست که بنا بر اساطیر هندو تصور شده طول قامتشان به اندازهٔ انگشت شست وعدهٔ آنها شصت هزار نفر بوده است واز بدن برهما بوجود آمده واطراف ارابهٔ خورشید را احاطه می‌نموده‌اند. همان، ص ۳۹۹.

مثلاً در سرود ۲۸ ماندالای هشتم، در این باره چنین آمده است:

«باشد که سی و سه خدا در روی چمن مقدس بنشینند»[۱].

تنها در سرود نهم ماندالای سوم بر خلاف آنچه مذکور شد، عدهٔ خدایان ودایی ۳۳۳۹ عدد به شمار آمده‌اند[۲].

در اوپانیشادها (برهدارنیکه)، دربارهٔ عدد خدایان چنین آمده است:

«ویدگدهه Vidagdha» پسر «شاکل Šákala» از «جاگنوالکیا Yajnavalkya» پرسید چند خدا وجود دارد؟

گفت: سیصد و سه و سه هزار و سه. باز پرسید چند خدا هست؟

گفت: سی و سه. باز پرسید از این سی و سه ضروری‌تر چند است؟

گفت: سه. باز پرسید از این سه ضروری‌تر چند است؟ گفت: دو.

باز پرسید از این دو کدام ضروری‌تر است؟ گفت: یک و نصف.

باز پرسید که از این ضروری‌تر که به غیر او چاره نباشد؟ گفت: یکی.

بعد دوباره پرسید: پس آن سیصد و سه و سه هزار و سه کدامند؟ جاگنوالکیا پاسخ داد: آنها مظاهر نیروی خداوندی هستند وگرنه فقط سی و سه خدا هست و آنها عبارتند از: هشت «واسو Vasu»[۳]، یازده «رودرا»[۴]، دوازده «آدیتیا»، که مجموعاً سی

---

۱. گزیدهٔ سرودهای ریگ‌ودا، ص ۳۱۵.

۲. همان، ص ۷۰؛ همچنین دربارهٔ خدایان هندو و عدد آنها ر. ک به: عرفان، مهندس جلال‌الدین آشتیانی (۳: ۷۲ به بعد).

۳. واسو Vas – u: عالی؛ خوب؛ نورانی؛ نام خدایان (هر موجود نورانی ـ دسته‌ای از موکلان به ویژه آدیتیاها، ماروت‌ها، آشوین‌ها، ایندرا، اوشس، رودرا، وایو، ویشنو، شیوا، کوبر Kubera)؛ دسته‌ای از ایزدان که عدد آنها هشت می‌باشد. همچنین ر. ک: اوپانیشاد، جلالی نائینی، ص ۷۰۰.

۴. رودر (رودرا Rudra): دسته‌ای از ارواح خبیثه؛ پرستندهٔ رودرا؛ فصل سرد سال؛ نام قومی (ر. ک:

و یک می‌شوند و «ایندرا» و «پرجاپتی»[۱]، به ترتیب سی و دومین و سی و سومین آنها می‌شوند[۲].

در «براهماناها Brahmánas» که توضیح و تفسیر اعمال قربانیهاست، و در زمانی متأخر از دورهٔ ودایی تألیف و فراهم آمده، شمارهٔ خدایان به همان سی و سه، به شرح زیر: ۸ واسو، ۱۱ رودرا، ۱۲ آدیتیا، و دو خدای نامشخص و نامعین دیگر، محدود شده است[۳].

«یاسکا Yáska»[۴] مفسر متقدم نامی «وداها» در کتاب معروف خود «نروکتا

همان، ص ۶۰۴) ـ رودره به معنی «غرنده» از خدایان کوچک ودایی، خدای طوفان و بادها و پدر یاران ایندرا یعنی ماروتها است.

ر. ک به: اساطیر هند، ترجمهٔ باجلان فرخی، ص ۳۵.

۱. پرجاپتی Prajapati: خداوند آفرینش؛ خدایی که ناظر بر مخلوقات وحافظ حیات است؛ نام ده مخلوقی که ابتدا برهما، آنها را بیافرید؛ همچنین این نام به برهما، ویراج، ساویتری، سوم (سومه)، اگنی، ایندرا، و به ویژه ده ریشی بزرگ یا خداوندان خلقت که مانوی نخستین آنها را خلق کرده، اطلاق می‌شود.

ر. ک به: اوپانیشاد، جلالی نائینی، ص ۷۹۸ و ۵۵۴.

۲. ر. ک: همان، ص ۵۷ ـ ۵۶؛ وگزیدهٔ سرودهای ریگ‌ودا، ص ۳۱۶ ـ ۳۱۵؛ عرفان، آشتیانی (۳: ۷۳)؛ تاریخ تمدن، ویل دورانت (۱: ۴۷۸)؛ گزیدهٔ اوپه نیشدها، رضازادهٔ شفق، ص ۱۱۷.

۳. گزیدهٔ سرودهای ریگ‌ودا، ص ۷۱ ـ ۷۰ ـ «شت پت براهمن» و «ایتریه براهمن» در تقسیم خدایان به سه گروه اصلی: هشت «واسو» و یازده «رودرا» و دوازده «آدیتیا» همداستانند؛ اما در نام دو خدای دیگر هماهنگ نیستند. «شت پت براهمن» خدای آسمان (دیوس Dyaus) و خدای زمین (پریتوی) را بر جمع خدایان می‌افزاید و رقم ۳۳ تکمیل می‌شود، در حالی که پرجاپتی در اینجا سی و چهارمین به شمار می‌آید؛ لیکن در «ایتریه براهمن» بر رقم ۳۱ دو نام پرجاپتی و «وشت‌کار Vasatkara» افزوده شده و رقم ۳۳ به دست آمده است. (همان، ص ۱۲۹).

۴. یاسکا: نام مؤلف کتاب مشهور «نروکتا» که در واقع کلید لغات مشکل و غیر مأنوس «بیدها» (وداها) می‌باشد. «یاسکا» پیش از زمان «پانینی Pánini» (مصنف کتاب «پانینی‌یم Pániniyam»، مرجع قاطع

Nirukta»[۱] خدایان را به سه دسته تقسیم می‌کند:

۱ـ خدایانی که منزلگاه آنها در زمین است: «پریتهیوی ستهانه Prithivisthana».

۲ـ خدایانی که مقام آنها در جوّ است: «مدهیم ستهانه Madhyamasthana» یا فضای میان زمین و آسمان: «انتریکش ستهانه Antarikšasthana».

۳ـ خدایانی که در آسمان جا دارند: «دیو ستهانه Dyusthana».

اگنی[۲]، سوما[۳]، بریهسپتی[۴]، و رودخانه‌ها از خدایان دستهٔ اول؛ ایندرا[۵]، اپام

صرف و نحو سانسکریت) می‌زیسته است و پانینی در کتاب خود از قول وی مطالبی نقل می‌کند. اما یاسکا اولین مصنف «نروکتا» نمی‌باشد، زیرا او نیز از مصنفین دیگر قبل از زمان خود نقل می‌نماید.

ر. ک: اوپانیشاد، ص ۷۶۲ـ ۷۶۱ و ص ۸۴۲.

۱. نروکتا (نروکته Nirukta): توضیح یا شناسائی ریشهٔ لغات ـ شامل نام خدایان ـ نام کتابی که مؤلف آن «یاسکا» (یسکه Yaska) است. این کتاب که لغات مشکل و نامأنوس بیدها را معنی و تفسیر و بیان کرده، در حقیقت به منزلهٔ کلید مشکلات بیدها به شمار می‌رود و خود یکی از اجزاء یا اعضای ششگانهٔ بید یعنی از کتب «ویدانگاس Vedangas» می‌باشد. نروکتا به سه قسمت تقسیم گردیده است:

۱ ـ «نگهنتوک Nighantuka» (نیگنتوکه)، مجموعهٔ مشتمل بر لغات مترادف. ۲ ـ «نگم Nigama» (نیگم)، مجموعهٔ مشتمل بر لغات مستغرب ونامأنوس وداها. ۳ ـ «دیوتا Daivata»، مشتمل بر اسامی خدایان وقربانی‌ها.

ر. ک: اوپانیشاد، جلالی نائینی، ص ۶۹۵ اعلام.

۲. Agni (اگنی یا اگن، در اوستا Atar): آتش؛ خدای آتش؛ آتش قربانی.

۳. سوما (سومه Soma)، در ادب مزدیسنا (هوم Haoma): شیره؛ گیاه زندگی؛ افشرهٔ مقدس؛ آب حیات؛ خدای ماه؛ نوشابهٔ الهام‌بخش براهمنان.

۴. بریهسپتی Brihaspati: خداوند نماز و دعا؛ خداوند گویایی.

۵. ایندرا Indra: خدای جوّ و آسمان؛ موکل باران؛ خدای خدایان؛ جنگ کنندهٔ با دیوان؛ سازندهٔ همهٔ چیزها؛ خدای مخصوص قوم آریائی.

نپات[۱]، رودرا، وایو (وات)، پرجنیه[۲]، آپه، ماتریشون[۳]، از خدایان دستهٔ دوم؛ دیوس، وارونا، میترا، سوریه، سویتری، پوشان[۴]، ویشنو، آدیتیاها، اوشس (سپیده‌دم)، دو اشوین، از زمرهٔ خدایان دستهٔ سوم‌اند.

یاسکا در کتاب «نروکتا» همهٔ خدایان را جزئی از «آتمن Atman»[۵]، معرفی می‌کند[۶]. «ساینه Sáyana» (سایانا) مفسر و دانشمند مشهور هندی در تفسیر خود (Sáyana Carya) می‌گوید، در این سرود فقط از سه خدا سخن رفته است که خدای زمین و جوّ و آسمان باشد و بقیه اشکال مختلف و گوناگون آن سه می‌باشند. به عبارت دیگر خدایان گروه‌های آسمانی و جوّی و زمینی در واقع نمایندهٔ قدرتهای مختلف خدای زمین و خدای جوّ و خدای آسمان تلقی شده‌اند. «یاسکا» نیز می‌نویسد، پیشینیان او که ودا را تفسیر کرده‌اند، بر این باور بوده‌اند که فقط سه خدا وجود دارد: «اگنی» در زمین، «وایو» یا «ایندرا» در جوّ، و «سوریا» در آسمان.

در ریگ‌ودا، در بیتی چنین آمده: باشد که «سوریا» از آسمان و «وات» از جوّ و «اگنی» از زمین مناطق خاکی ما را حفظ کنند (۱۵۸ / ۱۰). شاید این نظر که فقط سه خدا وجود دارد از بیت بالا ریشه گرفته باشد[۷].

---

۱. اپام نپات Napat – Apam: فرزند یا نوادهٔ آبها (در اوستا هم به همین صورت آمده).

۲. پرجنیه (پرجانیه Parjanya): خدای ابر بارانی؛ ابر؛ خدای باران؛ باران.

۳. ماتریشون Matarišvan: نام دیگر اگنی (آتش)؛ باد؛ آورندهٔ اگنی از آسمان؛ نام یک ریشی.

۴. پوشان Pušan: راهنمای مسافران؛ نام یکی از خدایان دورهٔ ودایی.

۵. آتمن: جان، روح اعلی؛ روح کیهانی؛ ذات؛ طبیعت؛ انسان.

برای آگاهی بیشتر ر. ک: اوپانیشاد، ص ۴۹۲.

۶. گزیدهٔ سرودهای ریگ‌ودا، ص ۷۱ و ۳۱۵؛ همچنین ر. ک به: عرفان، جلال‌الدین آشتیانی (۳: ۷۶).

۷. گزیدهٔ سرودهای ریگ‌ودا، ص ۱۳۰ ـ ۱۲۹ پیشگفتار.

همانطور که قبلاً آمد، در دورهٔ اخیر ودایی سرایندگان و گویندگان سرودهای ریگ‌ودا به نوعی یکتاپرستی توجه پیدا کردند:

«بر هر ثابت و بر هر جنبنده، و نیز بر آنچه راه می‌رود و بر هر آنچه می‌پرد، و بر تمام این آفرینش رنگارنگ، فقط یکی (یک ذات) فرمانروایی می‌کند»[۱].

در «جوگ باسشت»[۲] نیز که سرایندهٔ متن اصلی آن، درس خود را از متون اوپانیشادها فرا گرفته، تمایل به یکتاپرستی دیده می‌شود. از آن جمله:

«برهم»[۳] را مکانی و جایی معین نیست، و او به هیچ چیز متعلق و تکیه زده و نسبت‌مند نیست، چنانچه آکاس (آکاش)[۴] همه جا هست، همچنان برهم در همه جا هست و ظهور دارد ـ و او را زوال، و انقلاب، و تغییر از حالی به حالی نیست، و کم و بیش نمی‌گردد. و او را سایه، و پرتو، و بر عکس نیست. و مانند تن‌های موجودات نامی و نشانی ندارد ـ و هیچ چیز و هیچ کس، علّت او و سبب وجود او نیست، که او پیدا شده باشد. نه خیال به او رسد و نه گفت و گویی راه به او داشته باشد. از آنچه او را لطیف

---

۱. همان، ماندالای سوم، سرود ۵۴، ص ۳۹۰ ـ ۳۸۴؛ دربارهٔ توحید در ودا به ر. ک: عرفان، جلال الدین آشتیانی (۳: ۱۴۴ به بعد).

۲. Yoga Vasistha (جوگ بسشت): منظومه‌ای است دارای شصت هزار بیت (اشلوک Sloka)، که سرایندهٔ آن، در این کتاب مکتب فلسفی ویدانت (Vedanta) و طریقهٔ جوگ (Yoga) را تعلیم می‌دهد. برای آگاهی بیشتر رجوع شود به پیشگفتار کتاب جوگ باسشت، تصحیح جلالی نائینی.

۳. برهم (Brahma): روح واحد موجود؛ وجود مطلق؛ عین ذات؛ هستی مطلق؛ روحانی (در آئین هندو) همان، ص ۵۰۰؛ و برای آگاهی بیشتر دربارهٔ برهم یا برهما ر. ک به: اوپانیشاد، جلالی نائینی، ص ۵۳۵ ـ ۵۳۲؛ و مطالب مختلف در همین کتاب.

۴. آکاش Akasa: فضای باز؛ اثیر؛ آسمان؛ جو؛ مادهٔ اثیری که تصور شده دنیا را پر می‌نماید و وسیلهٔ نقلیهٔ حیات و صداست؛ برهم. ر. ک: همان، ص ۵۰۰؛ و اوپانیشاد، جلالی نائینی، اعلام ذیل آکاش.

گویند، لطیف تر است، و او راحتِ راحت است»[۱].

۱. جوگ باسشت، ص ۱۲۳ ـ همچنین همانند این جملات در وصف پروردگار در ابـتدای ص ۴۵۰ آن کتاب آمده است.

کیهان شناخت هندو (آسمان و زمین)

سرایندگان، شاعران (Rsis) یا اندیشمندان ودایی، کیهان و جهان آفرینش را صحنه‌ای خوانده‌اند که عملیات خدایان و ایزدان روی آن در سه بخش: آسمان، هوا (جوّ یا اتمسفر) و زمین اجرا شده، و یا به عبارت دیگر جهان هستی به سه بخش مجزا از هم یعنی زمین، جوّ و آسمان تقسیم شده است. آسمان که تمامی فضای اطراف زمین تلقی می‌شود، همراه با زمین همهٔ آفرینش را در برمی‌گیرد. سقف آسمان (Naka) چون مرزی تصور می‌شد که جهان نامرئی بالا را از جهان مرئی آسمان، که مرکز و مکان پرتوهای نوری و ایزدان ودایی است، جدا می‌سازد. همچنین در «ریگ‌ودا»، آسمان، جوّ و زمین، تثلیثی را تشکیل می‌دهند که از آنها صریحاً و گاهی به طور حقیقی یا مجازی گفتگو می‌شود[1]. پرتوهای خورشیدی و پدیده‌های مربوط به آن که در دید است و روی سقف آسمان رخ می‌دهد، به آسمان نسبت داده شده، و باران و رعد و برق (آذرخش) به جوّ تعلق دارند. اما هنگامی که آسمان چون فضایی پیرامون زمین را اشغال می‌کند، این پدیده‌ها، هر دو در این مکان واقع و نمودار می‌شود. در یک بند از «اتهروا ودا» آمده که سقف آسمان مابین زمین و آسمان و جهان نور (خورشید) قرار دارد:

---

۱. گزیدهٔ سرودهای ریگ‌ودا، ص ۳۱ مقدمه.

«سوریه»[۱] فلک، و آسمان، و زمین را پر ساخته است[۲].

هر یک از سه جهان هستی (آسمان، جوّ، زمین) به بخش‌های فرعی نیز انقسام یافته‌اند. زمانی که جهان را دارای دو نیمه فرض می‌کردند، دربارهٔ شش جهان یا فضا (Rajamsi) نیز سخن به میان آمده است. دکتر نائینی می‌گوید: این بخش‌های فرعی، شاید از استعمال نابجای کلمهٔ «پریتهیوی Prithivi» یا زمین به صیغهٔ جمع برای نشان دادن سه جهان به وجود آمده باشد. نظیر کلمهٔ (Pitarau = دو پدر) که به صیغهٔ تثنیه به کار برده شده و مقصود پدر و مادر (والدین) است[۳].

«باشد که او و فرزندانش برانداخته شوند، باشد که «سه زمین» او را در زیر خویش بفشارند»[۴].

در وداها، زمین را به اسامی «بهومی Bhumi» و «کشما Kšma» و «کشا Kša» و «گما Gmá» و «پریتهیوی، پریتوی» (پهناور) یا «اروی Urvi» خوانده‌اند و آنرا «اوتانا Uttáná» توسعه یافته و طولانی، و «اپارا Apara» یعنی بی‌حد، یا در مقابل

---

۱. سوریه Surya (سوریا): آفتاب؛ خدای خورشید ـ وی برترین خورشید خدایی است که به تدریج بر «سویتری» و «ویوسوت» پیشی می‌گیرد و آنان را در خود جای می‌دهد. سوریه در روایات دارای مویی زرّین و دست‌های طلایی و گردونه سواری است که هر بامداد بر گردونهٔ زرّین خویش می‌نشیند و آسمان را در می‌نوردد. گردونهٔ سوریه توسط هفت مادیان و به روایتی مادیانی هفت سرکشیده می‌شود.

ر. ک به: اساطیر هند، ترجمهٔ باجلان فرخی، ص ۳۱؛ عرفان، جلال‌الدین آشتیانی، (۳: ۱۱۹ به بعد)؛ گزیدهٔ سرودهای ریگ‌ودا، مقدمه ص ۱۱۴ ـ ۱۱۱.

۲. ماندالای ۴، سرود ۱۴، گزیدهٔ سرودهای ریگ‌ودا، ص ۱۰۳ ـ ۱۰۲.

۳. گزیدهٔ سرودهای ریگ‌ودا، ص ۳۲ مقدمه.

۴. همان، ص ۴۷۷، شمارهٔ ۱۱.

کرهٔ بالایی، «ایدم Idam» یعنی مکان این جایی توصیف کرده‌اند[۱].

تصور زمین به صورت قرصی مدوّر که پیرامونش را اقیانوسی فراگرفته، در مجموعه‌های وداها منعکس نیست، اما طبعاً گرد تصور شده و آنرا با چرخ مقایسه کرده‌اند:

«من اندرای قهرمان را ستایش خواهم کرد که به نیروی خویش زمین و آسمان را از یکدیگر جدا ساخت، و همه را وسعت می‌بخشد، و بشر را حمایت می‌کند و در بزرگی خویش از طوفان، و رودخانه‌ها پیشی می‌گیرد.

او «سوریه» است، در تمام عرصهٔ پهناور (جهان)، اندرا او را به سرعتِ چرخهای ارابه خواهد چرخانید»[۲].

در رسالهٔ «شت پت براهمن»، بر خلاف وداها، زمین صریحاً گرد و مدوّر (Parimandala) توصیف شده است. در ریگ‌ودا به نقاطی در زمین، از جمله چهار یا پنج نقطه اشاره شده، اما در اتهروا ودا به شش و حتی هفت نقطه اشاره دارد. همین نقاط را می‌توان به معنی هفت منطقه (Dišah) و هفت مکان زمین (Dhama) ـ که از آن در ریگ‌ودا سخن به میان آمده ـ گرفت[۳].

---

۱. همان، ص ۳۲ مقدمه.

۲. گزیدهٔ سرودهای ریگ‌ودا، ص ۴۳ ـ و سرود ۱۶۴ ماندالای اول، که در آن خورشید، زمین و فصول سال به چرخ تشبیه گردیده است. همان، ص ۲۵۶ ـ ۲۴۱.

۳. همان، ص ۳۳ مقدمه ـ در اوپانیشادها که قسمت آخر وداهاست از هفت طبقهٔ زمین که عبارتند از: اتل Atala؛ پاتال Patala؛ تلاتل Talatala؛ بتل (وتل Vitala)؛ سوتل Sutala؛ رساتل Rasatala؛ و مهاتل (مهاتال Mahatala) نام می‌برد.

ر. ک: اوپانیشاد، جلال نائینی، ص ۳۹۶/۱؛ همچنین دربارهٔ طبقات آسمان و زمین و اسامی آن نزد هندوان نگاه کنید به: تحقیق ماللهند، ترجمهٔ منوچهر صدوقی سها (۱: ۱۸۱ به بعد).

آسمان یا دیو Div را معمولاً (Vyoma یا Vyoman، فلک) یا فضای درخشان و نورانی (Rocaná یا Divah Rocaná) می‌خواندند. علاوه بر سقف یا طاق، آسمان را دارای قلّه (Sánu) و سطح (Vistap) و لبه یا برآمدگی (Prštha) و همچنین ترکیبات لبهٔ طاق و قلّهٔ طاق می‌پنداشتند، و حتی گاهی سخن از یک لبهٔ سوم در فضای روشن آسمان به میان آمده است:

«بر کنارهٔ بالای آسمان با شکوه می‌ایستد، آری به سوی خدایان می‌رود، آن بخشندهٔ گشاده دست»[۱].

هنگامی که سه آسمان متمایز می‌شود؛ آنها را گاهاً سه فضای درخشنده (Tri-Rocaná) خوانده‌اند. این سه فضا (آسمان) عبارتند از: یکی بالاترین «اوتم Uttama»، یکی در میان و یکی پائین‌ترین. بالاترین آسمان را «اوتر Uttara» و « پاریه Párya» نیز گفته‌اند. همچنین در سومین و بالاترین آسمان، بیشتر اوقات (Parame rocane یا Vyoman ـ) می‌پنداشتند که خدایان و پدران و «سوما» زندگی می‌کنند[۲].

آسمان و زمین بیشتر به عنوان دو شخصیت جدا و به صورت پدر و مادر جهانی جفت یکدیگرند؛ و اصطلاحات «رودسی Rodasi» (آسمان و زمین) و «کشنی Kšoni» و «Dvyáváprthivi، جفت زمین» و غیر آن در مورد آنها بکار رفته است. همچنین در ریگ‌ودا از دو نیمهٔ آسمان نیز سخن رفته است:

۱ـ این آسمان و زمین همه را کامیابی می‌بخشند، نگاهدارندگان ناحیه، افراد مقدس و خردمند.

---

۱. گزیدهٔ سرودهای ریگ‌ودا، ص ۳۹۲.

۲. همان، ص ۳۳.

دو جام شریف فطرت در میان این الهه‌های خداوند، خورشید درخشان به قانونی ثابت در سفر است[۱].

۲ ـ آن زوج پر گنجایش و نیرومند که هرگز از کار نمی‌مانند، آن پدر و آن مادر، همهٔ آفریدگان را به سلامت نگاه می‌دارند.

دو نیمهٔ جهان، روحانی و زیبا (اند)، زیرا پدر[۲] آنها را به اشکال نیکو آراسته است[۳].

از سویی ترکیب آسمان به دو نیم کره این تصور را پیش آورده که در شکل زمین تغییراتی روی داده، و هنگامی این دو را، دو کاسهٔ (جام) بزرگ (Camva) می‌خوانند که به سوی هم برآیند و برگردانده شوند (ماندالای سوم، سرود ۵۵).

گاهی نیز زمین و آسمان را با دو چرخ در دو سر یک محور تشبیه کرده‌اند[۴].

در ریگ‌ودا اشاره‌ای به فاصلهٔ مفروض میان زمین و آسمان وجود ندارد، مگر با عباراتی مبهم مانند این که حتی پرنده‌ها به مکان و مقام «ویشنو» نمی‌توانند پرواز کنند (ماندالای یک، سرود ۱۵۵). اما در «اتهروا ودا» آمده که دو بال پرندهٔ زرد (خورشید) که به سوی آسمان پرواز می‌کند، سفر یک هزار شبانه روزی در پیش دارد. در رسالهٔ «ایتریه براهمن» نیز مطلبی مشابه دیده می‌شود، آنجا که گفته شده جهان آسمانی از زمین فاصلهٔ سفر هزار روزهٔ یک اسب را دارد (ماندالای دوم، سرود ۱۷). در رسالهٔ «تاندیه مها براهمن Tándya ـ Mahábrahman» آمده که فاصلهٔ جهان

---

۱. احتمالاً منظور از عبارت «دو جام»، تشبیه دو نیمکرهٔ زمین باشد.

۲. کلمهٔ پدر ظاهراً در اینجا به معنی «آسمان Dyaus» یا «توشتری Tvashtri» می‌باشد.

۳. ر. ک: گزیدهٔ سرودهای ریگ‌ودا، ماندالای اول، سرود ۱۶۰، ص ۴۴۶ ـ ۴۴۵.

۴. ماندالای دهم، سرود ۸۹ ـ ر. ک به ص ۲۱ همین کتاب.

آسمانی، از این جهان به اندازهٔ قامت هزار گاوی است که روی هم بـایستند (۱۰/۱۲۱ و ۸/۱۶)[۱].

در ریگ‌ودا، در مورد فضای میانه آمده که جوّ یا فضای میانه (Antariksa) بـا اشکال مختلف وگوناگون به صورت جسم در می‌آید و آنرا منطقهٔ آب‌آلود وابرگونه، وگاهی به عنوان منطقهٔ تاریک و سیاه توصیف کرده‌اند:

«سویتری»[۲] الهی سـوار بـر ارّابـهٔ خـود در فـلک تـاریک در گـردش است، و میرندگان، و بی‌مرگان را برمی‌انگیزد، و به جهان‌های (چندگانه) ناظر است»[۳].

سه تقسیم فرعی نیز به صورت «سه فضا» یا «رجانسی Rajámsi» تصور شـده است. بالاترین منطقهٔ فضا را «اوتم» یا «پرم Parama»[۴] و یـا (Trtiya = سـوم) می‌گویند که در آنجا آب و سوما وجود دارد و آتش آسمانی پـیدا و تـولید مـی‌شود. فضای میانه (جو) و پائین در دید تصوّر ما می‌باشند؛ اما فضای سوم به «ویشنو»[۵]

---

۱. ر. ک: گزیدهٔ سرودهای ریگ‌ودا، ص ۳۳ مقدمه.

۲. سویتری Savitri (ساویتر Savitar): زنده‌کننده؛ پیدا کنندهٔ غذا؛ نام خدای آفتاب؛ نیروی حیاتبخش؛ خدای آفتاب (آفتاب پیش از طلوع سویتری، و پس از طلوع سوریه خوانده می‌شود). همان، ص ۱۲۴ ونگاه کنید به: ص ۱۱۵ ـ ۱۱۴ مقدمه ـ سویتری در روایات و در وداها به هیأت خدایی گردونه‌سوار با گردونه‌ای زرّین که دو اسب رخشان گردونهٔ او را میان آسمان و زمین حمل می‌کنند ترسیم شده است. در این مسیر سویتری دور سازندهٔ بیماری‌ها، از میان بردارندهٔ مشکلات، ارزانی کنندهٔ طول عمر به انسان و جاودانگی به خدایان است. ر. ک: اساطیر هند، ترجمهٔ باجلان فرخی، ص ۳۱.

۳. گزیدهٔ سرودهای ریگ‌ودا، ص ۱۲۴.

۴. پرم (پرما Parma): دورترین؛ آخرین؛ اعلیٰ‌ترین؛ اعلیٰ یا اسفل. ر. ک: اوپانیشاد، جلالی نائینی، ص ۵۵۷.

۵. ویشنو (بشن، وشن Vishnu): واژهٔ ویشنو از فعل «ویش Vish» به معنی نفوذ و تسلط داشتن و مستولی بودن است. ویشنو دومین خدا از خدایان ثلاثهٔ هندو است. در رگ بید (ریگ‌ودا)، ویشنو از خدایان

تعلق دارد و از دید و تصور آدمی خارج است و فضایی اسرارآمیز معرفی شده است:

«آنکه (ویشنو) با قدمهای وسیع در سه گام تمام کشورهای زمین را بـرای آزادی و حیات می‌پیماید.

آدمی مرگ‌پذیر وقتی که دو گام او را که بر نور چشم دوخـته است مـی‌نگرد، از شگفتی بی‌آرام می‌شود.

اما به گام سوم او کسی را یارای نزدیکی نیست، حتی مرغان پردار هوا که با بالهای خویش در پروازند»[۱].

از سوی دیگر، جوّ (اتمسفر) را گاهی دریا یا اقیانوس (Samudra)، جـایگاه آبهای آسمانی، می‌خوانند و آن را با زمین تشبیه کرده‌اند، تا جایی که می‌پنداشتند، جوّ

طراز اول نیست بلکه مظهر نیروی آفتاب است که در سه گام از هفت ناحیهٔ جهان می‌گذرد و کلیّهٔ اشیاء را با گرد نور خویش احاطه می‌کند. بعضی از مفسران ریگ‌ودا این سه گام را مظاهر سه‌گانهٔ نور که آتش و برق و خورشید باشد، تعبیر کرده‌اند. بعضی دیگر آن را سه وضع خورشید یعنی موقع طلوع و هنگام ظهر و وقت غروب دانسته‌اند. در بعضی سرودهای ریگ‌ودا نام ویشنو با وارونـا، مـاروتها، اریـمن [(ارجمان Aryaman) یکی از دوازده آدیتیا]، رودرا، وایو، و آدیتیاها آمده است. ویشنو امروز نیز پرستش می‌شود. این خدا بنابر عقیدهٔ هندوان در اعصار مختلف بصورت مظاهر مـختلف (Avatara) آشکار می‌گردد.

ر. ک به: اوپانیشاد، ص ۷۲۸ به بعد؛ گزیدهٔ سرودهای ریگ‌ودا، ص ۱۰۵ ـ ۹۳ و ص ۳۳۸ پ؛ اساطیر هند، ترجمهٔ باجلان فرخی، ص ۳۷ و ص ۷۹ به بعد؛ عرفان، جلال‌الدین آشتیانی (۳: ۱۳۶ ـ ۱۳۵)؛ ادیان و مکتبهای فلسفی هند (۱: ۲۶۱ به بعد)؛ اسرار اساطیر هند، دکتر امیر حسین ذکرگو، ص ۶۹ به بعد؛ همچنین در مهابهارت (۴: ۱۹۷ ـ ۱۷۳) هزار نام و لقب برای ویشنو بر شمرده است.

۱. گزیدهٔ سرودهای ریگ‌ودا، ص ۴۲۳ ـ معنی عبارت ظاهراً این است که قدم اول ویشنو در زمین و قدم دوم او در فلک در حیطهٔ دید بشر است، ولی قدم سوم در آسمان قابل رؤیت نیست.

دارای کوهها[۱] و هفت چشمه (ماندالای یک، سرود ۳۲) آب است[۲].

با اینهمه و بطور کلی می‌توان گفت، اسطورهٔ کیهان شناسی ریگ‌ودا حول دو فرضیهٔ اساسی دور می‌زند که از هم جدا نیستند. یکی جهان را نتیجهٔ تولید مکانیکی می‌انگارد، دوم جهان هستی را نتیجهٔ خلقت یا پیدایش طبیعی می‌پندارد.

۱. اصطلاح کوه در ریگ‌ودا، به جهت شباهت میان کوه و توده‌های ابر، غالباً به ابرها اشاره می‌کند. کلمهٔ صخره (adri) نیز در مفهوم اسطوره‌ای برای ابر بکار می‌رود که گاوانی را در برمی‌گیرد که توسط «اندرا» (ایندرا) و خدایان دیگر رها ساخته شده‌اند. ابرهای بارانی که به عنوان دارندگان آب و به صورت چکاننده حرکت می‌کنند و می‌غرند، به خدایان گاو شکل اشاره دارد که شیرشان باران است.

۲. همان، ص ۳۵ مقدمه.

آفرینش جهان در وداها

شاعران ودایی که متفکران و بینندگان زمان خود بودند، پاره‌ای از امور کیهانی را به هر خدای برجسته‌ای نسبت داده‌اند. امر نگاهداری و محافظت یا پیدایش آسمان و زمین، در «ودا» به خدایان و ایزدان عدیده‌ای منسوب است. در راستای این اندیشه، کار آفریدن دو جهان به ۱۲ خدا و پیدایی خورشید و تعبیهٔ آن در آسمان و ساختن راهی که خط سیر و حرکت آن را آسان کند به بیش از ۱۲ خدا نسبت داده شده، و نیز گفته‌اند ٤ یا ٥ خدای ودایی زمین و آسمان یا هر دو جهان را بگستردند و آنها را پهن و بسط دادند[1]. گاهی نیز این متفکران، بخصوص در دوره‌های متأخر ودایی، نه تنها در اساس خلقت با یک نوع شگفتی روبرو شدند، بلکه نسبت به بینش و عقاید مسلّم سابق خویش دچار نوعی شک و تردید گردیدند: (خطاب به آسمان و زمین)،

کدام یک مقدم، و کدام یک مؤخر بود؟

چگونه بوجود آمد؟

ای دانشمندان، کی می تواند بداند؟

آنها به خودی خود همهٔ وجود را در بردارند؟

---

۱. گزیدهٔ سرودهای ریگ‌ودا، ص ۱۲۱ مقدمه.

شب و روز مانند چرخی در گردش است[۱].

خدایان در کار ساختمان جهان، بطور کلی باهم یا بطور انفرادی عمل می‌کنند، مگر آنکه لازم باشد تخصص و مهارت و دانش حرفه‌ای خدای ویژه‌ای در نظر گرفته شود. در این گونه موارد، نام خدای «توشتری»[۲] (نجّار خدایان) و «ریبهو»[۳] های کاردان و ماهر به میان آمده است. «توشتری» سازندهٔ افزار الهی است، به ویژه سازندهٔ صاعقه برای «ایندرا»[۴]، و معلم «ریبهو» ها، و همچنین سازندهٔ قالب آدمیان و حیوانات است و خدای طول عمر و نیروی تولید و پرورش دهندهٔ نطفه در جنین زنان است. افسانه‌های بعدی حکایت دارد که او صورت کلیّهٔ موجودات و حتی صورت آسمان و زمین و همهٔ اشیاء را بسته است[۵].

در ماندالای دهم ریگ‌ودا، که ظاهراً سرودهایش آخرین سرودهای عصر ریگ ودایی می‌باشد، اصل و منشاء جهان آفرینش به جای آنکه بر پایهٔ اسطوره‌ای مورد بحث و تجزیه و تحلیل قرار بگیرد، بر مبنای فلسفی بررسی شده است. در قطعات

---

۱. همان، ص ۴۹ (ماندالای اول، سرود ۱۸۵).

۲. توشتری Tvastari (توشتر Tvastar): نجار؛ ارابه‌ساز، خالق موجودات زنده؛ صنعتگر الهی که بدن موجودات را می‌سازد، نام خدای سازندهٔ افزار الهی به ویژه سازندهٔ صاعقهٔ ایندرا.
ر. ک: اساطیر هند، ترجمهٔ باجلان فرخی، ص ۲۳؛ اوپانیشاد، ص ۵۶۷.

۳. ریبهو Ribhu: نام یکی از سه خدای جوّ میانه؛ یکی از القاب ایندرا و آدیتیاها؛ پسر برهما؛ به صیغهٔ جمع: پسران سودهن ون؛ یکی از سه پسر سودهن ون از اعقاب انگیراس. (گزیدهٔ سرودهای ریگ‌ودا، فهرست اعلام) ـ ورونیکا ایونس، ریبهوها را پسران ایندرا، از دختر توشتری موسوم به سارانیو Saranyu معرفی می‌کند. اساطیر هند، ترجمهٔ باجلان فرخی، ص ۲۴.

۴. در سرودی در ستایش ایندرا چنین آمده: «به خاطر من است که «توشتر» صاعقهٔ آهنین را ساخت». گزیدهٔ سرودهای ریگ‌ودا، ص ۱۷۵ ـ ۱۷۲ (ماندالای دهم، سرود ۴۸).

۵. همان، ص ۳۷ مقدمه.

مختلف ریگ‌ودا در تصور پیدایش کائنات، خورشید به عنوان عامل مهم آفرینش به شمار می‌رود. او را روحِ (Ata) هر متحرک و هر ثابت پنداشته‌اند.

«در نقاط زیادی برافروخته شده ولی باز «اگنی» یکی است؛

«سوریا» یکی است هر چند از بالا برهمه می‌تابد و همه را روشن می‌کند؛ ولی «اوشس» هم یکی است.

آن که یکتاست بصورت همه گسترش یافته است»[۱].

اظهاراتی از این قبیل که اگر چه او یکی است ولی به نامهای مختلف و بصورت همه گسترش یافته است، نشان دهندهٔ آن است که گوهر و ذات او را با عالیترین خدا یکی می‌شمردند. در سرودی از ریگ‌ودا در پیدایش جهان، خورشید به عنوان نیروی عظیم کیهان به نام «هیرنیه گربهه Hiranyagarbha» (تخم زرّین) توصیف شده، و چون این سرود مورد توجه بسیاری از پژوهشگران و دانشمندان واقع شده است، ما ترجمهٔ کاملِ آن را در اینجا نقل می‌کنیم[۲]:

۱ ـ در آغاز «هیرنیه گربهه» بود، چون بوجود آمد یگانه خداوند آفرینش بود.

او زمین، و آسمان را نگاه می‌داشت.

پس ستایش و نذر خود را به سوی چه خدایی تقدیم نمائیم؟[۳]

---

۱. همان، ص ۴۰۱.

۲. این ترجمه عیناً از کتاب گزیدهٔ سرودهای ریگ‌ودا، تصحیح و ترجمهٔ دکتر سیّد محمّدرضا جلالی نائینی، ص ۸ ـ ۶ نقل گردیده است. خوانندگان عزیز می‌توانند ترجمهٔ این سرود از زبان ماکس مولر را در کتاب عرفان، مهندس جلال‌الدّین آشتیانی، (۳: ۱۵۹ ـ ۱۵۸) مشاهده کنند. و ر. ک: هندوئیسم، ک. م سِن، ترجمهٔ ع. پاشائی، ص ۱۴۴ ـ ۱۴۳.

۳. این بیت را ماکس مولر چنین ترجمه کرده:

۱ ـ در آغاز جنین زرّین برخاست، و در آن زمان که زاده شد سرور آنچه هست گردید (پرجاپتی).

۲ ـ بخشندهٔ روح، و دهندهٔ نیرو است، و فرمان او را (حتی خدایان دیگر) به جا می‌آورند.

خداوند مرگ است، و سایهٔ او ابدیت است.

پس ستایش و نذر خود را به سوی چه خدایی تقدیم نمائیم؟

۳ ـ (به او) که به بزرگی خویش یگانه پادشاه جهان نفس کشنده و بیننده است، و بر مجموع دو پایان و چهار پایان حکم میراند.

پس ستایش و نذر خود را به چه خدایی تقدیم نمائیم؟

٤ ـ آن که به عظمت او این کوه‌های پوشیده از برف موجود است، آن که مردم او را مالك دریاها و رودخانه‌ها می‌دانند؛

آن‌که این قسمتهای فضا از اوست، و آن‌که بازوان به او تعلق دارد[۱].

پس ستایش و نذر خود را به سوی چه خدایی تقدیم نمائیم؟

۵ ـ آن‌که به او آسمان محکم و زمین پا برجاست؛ و آن که به او آسمان و کرهٔ آفتاب ثابت‌اند، و آن که اندازهٔ آب در افلاک است.

پس ستایش و نذر خود را به سوی چه خدایی تقدیم نمائیم؟

٦ ـ آن که آسمان، و زمین به حمایت او بوجود آمدند، و به روشنی درخشان است.

با فکر خود او را می‌نگرد، و خورشید طالع در او می‌درخشد.

پس ستایش و نذر خود را بسوی چه خدایی تقدیم نمائیم؟

او زمین و آسمان را ایجاد کرد.

چه کس خداست و به چه کس باید قربانی (havish) تقدیم کنیم؟

۱. در ترجمهٔ مولر آمده: ۴ ـ آنکه نشان قدرتش این کوه برف‌آلود (Himavan = هیمالیا) و دریا و رودخانه‌اند. آنکه این عوالم در واقع دو بازوی اویند.

۷ ـ هنگامی که آبهای بی‌پهنا جهان را که شامل جرثومه بود فرا گرفت، واگنی را به وجود آورد، در آن زمان تنها نفس خدایان پیدا شد.

پس ستایش و نذر خود را بسوی چه خدایی تقدیم نمائیم؟

۸ ـ آن که به قدرت خویش آبها را در اطراف نگاه داشت، و شامل نیروی خلاقه بود، و قربانی را بوجود آورد.

آن‌که در میان خدایان بالاترین خدای یکتا بود.

پس ستایش و نذر خود را بسوی چه خدایی تقدیم نمائیم؟

۹ ـ او که پدر زمین است، و بی‌اشتباه جهان بر او متکی است، و آسمان را بوجود آورده، و آبهای بی‌پهناور و ژرف و دل‌انگیز را آفریده است؛ باشد که او ما را گزندی نرساند.

پس ستایش و نذر خود را به سوی چه خدایی تقدیم نمائیم؟

۱۰ ـ هیچکس جز تو ای «پرجاپتی» وجود را به همهٔ این موجودات نداده است.

باشد که حاجات ما که به منظور آنها برای تو قربانی می‌کنیم، روا گردد.

باشد که صاحب ثروت شویم.

(ماندالای دهم ـ سرود ۱۲۱)

این سرود خطاب به «که Ka (Kah)» است. این کلمه به معنی «کی؟»، و از آن ظاهراً خدای نامشخص منظور می‌باشد و احتمالاً نام پرجاپتی یا دیگر خدایان است[۱].

بنا به تحقیقات مفصل ماکس مولر در ودا، Ka نام خدای ناشناخته ایست که اغلب

---

۱. گزیدهٔ سرودهای ریگ‌ودا ـ ص ۸.

بصورت او یا چه کس، ندا داده می‌شده است. او در حقیقت همان پرجاپتی است که تأثیر می‌شود (Parjapatir Vai) (Kah)، «پرجاپتی که است». در پایان همین سرود، بیت دهم آمده: هیچکس جز تو ای پرجاپتی... یعنی پرجاپتی همان Ka و همان خدایی است که در آغاز سرود، سرور آنچه هست، نام برده شده است[۱].

نکتهٔ مهم و قابل توجه این است که فقط در یک قطعهٔ قدیمتر در ریگ‌ودا «پرجاپتی» لقبی است برای خدایان خورشیدی (Savitri) و «ایندرا» و «سوما» و دیگر خدایان؛ ولی در برخی از منابع هندو، اولین خدایی می‌باشد که «ذات مطلق» او را آفرید[۲].

پانیکار (R. Panikar) پژوهشگر هندی ـ آمریکائی، غیر مستقیم تأئید می‌کند که این خدا همان پرجاپتی است. وی در تفسیر این سرود می‌نویسد که بنا به اسطوره‌ای که در اشکال مختلف و بخصوص در براهماناها آمده است، ایندرا آخرین زادهٔ پرجاپتی است که به سروری همهٔ خدایان منصوب می‌گردد. ابتدا خدایان او را نمی‌پذیرند. پس ایندرا از پدر تقاضا می‌کند به او درخشش خورشید را عطا کند تا برازندهٔ سروری خدایان گردد. پرجاپتی پاسخ می‌دهد اگر این درخشش را به تو دهم پس من چه کس

---

۱. ر. ک: عرفان ج ۳، ص ۱۵۹.

۲. این نام (پرجاپتی)، همچنین به «برهما» نیز اطلاق می‌شود که ذات مطلق او را بیافرید؛ و برخی هم گفته‌اند «برهما» همان پرجاپتی است، و بنابر یک ویرایش دیگر او «مانو سویم بهو Manu Savyam Bhuva» پسر برهماست. «مانو سویم بهو» (قائم بالذات یا خود موجود)؛ بنابر بعضی روایات هندو، او خالق دوم است. در روایاتی دیگر آمده، برهما دَه «پرجاپتی» خلق کرد که اولین آنها «مریچ Marici» (روشنایی، شعاع آفتاب یا ماه) بود که قانون مشهور مانو منسوب بدو است. نام «مانو Manu» از ریشهٔ (Man)، به معنی تفکر و اندیشه کردن است. و او را پدر نسل بشر می‌شناسند و همورا آدم ابوالبشر می‌دانند.
(ر. ک: گزیدهٔ سرودهای ریگ‌ودا، ص ۳۹ مقدمه).

باشم؟ ایندرا پاسخ می‌دهد تو آنچه می‌نامی هستی و این نام کیست؟ «Ka» می‌باشد. از آن زمان نام پرجاپتی «Ka» یا «چه کسی است» گردید[۱].

از طرف دیگر مولر و بسیاری از دانشمندان، جنین یا تخم زرّین را همان خورشید تعبیر نموده‌اند. «چاندرا»[۲] نیز تخم زرّین را خورشید تعبیر می‌کند و معتقد است که در این سرود خدای خورشید، که در آن زمان Rudra _ shiva بود و پرجاپتی یا سرود مخلوقات نام می‌گرفت، نیایش شده است. مولر می‌نویسد شک نیست که مقصود در این سرود همان خورشید بوده که بعدها نام پرجاپتی گرفت. این فقط پرجاپتی بود که هم در تخم زرّین جای داشت وهم سرور مخلوقات بود. «ساینه Sayana»[۳] مفسّر شهیر باستانی هند نیز همین برداشت را در تفاسیر خود بکار برده است[۴].

---

۱. عرفان ج ۳، ص ۱۵۹ ـ ۱۶۰.

۲. چاندرا چاتو پادهیایا Chandra Chatto Padhyaya: دانشمند معاصر هندی، یکی از اساتید برجستهٔ مذهب، زبان، فلسفه و تاریخ هند، که در عین حال او را گوروی (پدر روحانی) عارف واز خبرگان فرهنگ هند می‌شناسند.

۳. ساینه (سایانا، سَیَنه): دانشمند و مفسّر برجستهٔ باستانی هند. یکی از تفاسیر بسیار مهم و معتبر در مذهب هندو بخصوص وداها، که مورد استفاده و بهره‌گیری اغلب دانشمندان غربی و شرقی و حتی هندی قرار دارد. تفسیر ساینه (Sayana carya) می‌باشد که توسط این دانشمند مشهور هندی فراهم گردیده است.

در مجموعهٔ تفسیر وی به شش مکتب تفسیری اشاره شده، که عبارتند از: اساطیریون (Aitihasikas)، واژهٔ شناسان یا لغویون (Nairuktas یا Etmyologists)، معنویون و روحیون (Parivrajakas یا Spiritualists)، شعائریون (Yajnikas یا Ritualistics)، دستوریون (Grammarians یا Vaiyakarana)، Naidanas. این مکتب فقط نام برده شده ولی شرحی در بارهٔ آن نیامده است وحدس می‌زنند که نزدیک به مکاتب اساطیریون باشد. (ر.ک عرفان ج ۳ ص ۵۴).

۴. همان، ص ۱۶۰.

دو سرود دیگر کیهان شناسی وجود دارند که هر دو مبدأ جهان را به صورت تکامل بودن «سَت Sat» از نبودن «اَسَت ASat» تلقی کرده‌اند.

در ریگ‌ودا (ماندالای دهم، سرود ۷۲) آمده: «در عصر آغازین خدایان، بودن از نبودن برخاست. جهات (یعنی فضا) پس از آن (یعنی بودن) پدید آمد؛ آن (یعنی بودن) از «اوتانپد» برخاست. جهان از «اوتانپد» برخاست. جهات از جهان برخاستند (یعنی در آن ظاهر شدند). «دکشه»[۱] از آدیتی زاده شد و آدیتی از دکشه.» چنانکه آمده: «ای دکشه، [هنگامی که] آدیتی، که دختر توست زاده شد، پس از او خدایان زاده شدند، [که] نیکوکار [و] با جاودانگی خویشاوند [ند]»[۲].

در اینجا «بودن» به معنای جهان آغازین است که می‌تواند اشاره به زمان و مکان باشد، حال آنکه «نبودن» به معنای مرحله‌ای است که در سیر تکامل، بر آن (بودن) مقدم است و نمی‌توان در آن به زمان و مکان اشاره کرد. «اوتانپد» به معنای «گسترده» فقط می‌تواند اشاره به تودهٔ نامحدود و بی‌انتهایی باشد که در اغلب اسطوره‌های آفرینش، از آن به «اقیانوس آغازین» تعبیر شده است[۳].

در ریگ‌ودا کتاب دهم همچنین آمده: «برهمنسپتی»[۴]، چون آهنگر ماهری از لاوجود، موجود را به وجود آورد. بعبارت دیگر او از نیستی، هستی را خلق کرد و پس

---

۱. دکشه (دکش، دچهه Daksha): توانا، قادر، هوشمند، راست (ضد چپ)، یکی از پرجاپت‌ها که دارای پنجاه یا شصت دختر بود و ۲۷ نفر آنها به همسری ماه در آمدند و ۲۷ منزل قمر شدند و ۱۳ نفر دیگر بازدواج کشیپ درآمدند و خدایان و دیوان و آدمیان و حیوانات را زائیدند.

ر.ک: اوپانیشاد، جلالی نائینی، ص ۵۸۶ ذیل دکش و ص ۸۰۷ـ۸۰۵.

۲. تاریخ فلسفهٔ شرق و غرب ج ۱ ص ۴۲ـ۴۱.

۳. همان، (۱: ۴۲).

۴. برهمنسپتی Brahmanaspati (بریهسپتی): خداوند نماز و دعا، خداوند گویایی.

از آن زمین و جهات یا فضا و «آدیتی» با «دکشه» خلقت یافتند و از شکم (بطن) آدیتی دیگر خدایان بوجود آورند، آنگاه خدایان خورشید را هستی بخشیدند[۱].

یکی از زیباترین و پر معناترین و به عبارتی شگفت‌ترین سرودهای ریگ‌ودا، سرود ۱۲۹ ماندالای دهم، معروف به «سرود آفرینش»[۲] است، که در آن والاترین تفکرات شاعرانه و خیال پردازانهٔ عصر ودایی متجلّی می‌گردد:

۱ ـ آن هنگام نه نیستی بود، و نه هستی.

نه هوایی (جوّی) بود، و نه آسمانی که از آن برتر است.

چه پنهان بود، در کجا، در ظل حمایت کی؟ آیا آب ژرف بی‌پایانی وجود داشت؟

۲ ـ آن هنگام نه مرگ بود، و نه زندگی جاویدی، و نه نشانه‌ای از شب و روز.

به نیروی ذات خود، فرد یگانه بی‌حرکت (باد) تنفس می‌کرد؛ جز او هیچ چیز وجود نداشت.

۳ ـ در آغاز تاریکی در تاریکی تهفته بود.

هیچ علامت مشخص نبود، همه جا آب بود.

آن فرد به نیروی حرارت بوجود آمد.

٤ ـ در ابتدا خواهش (خواستن) در آن فرد پیدا شد: آن اوّلین بذر بود که فکر محصول آن است[۳].

---

۱. گزیدهٔ سرودهای ریگ‌ودا، ص ۴۰ مقدمه.

۲. عنوان و نام این سرود در برخی از منابع سانسکریت، «ناسدیه سوکتا Nasadiya Sukta» به معنی (عدم وجود) می‌باشد. ولی با اینحال میان بیشتر مترجمین اینگونه متون، به «سرود آفرینش» مشهور گردیده است.

۳. خلقت جهان از روی خواهش، یا به عبارتی در ابتدا خواهش بود، در متون دیگر نیز آمده، از آنجمله: «پیدایی عالم و وجود اهل عالم از روی خواهش و اندیشهٔ ذات برهم (برهما)، و به مقتضای ارادهٔ هستی

دانشمندان که در دل خویش به نیروی دانش جستجو می‌کنند، قید وجود را از عدم دریافته‌اند.

۵ ـ شعاع آنها روشنائی را در تاریکی گسترش داد:

ولی آیا فرد یگانه در بالای آن بود، یا در زیر آن؟ قدرت خلاقه وجود داشت و نیروی ایجاد:

در زیر قدرت بود، و در بالا امر.

٦ ـ کیست که به یقین بداند، و کیست که آن را در اینجا بیان کند؟

در کجا تولّد یافت، و در کجا این آفرینش بوجود آمد؟

آیا خدایان بعد از خلقت جهان پیدا شدند؟

پس که می‌داند آفرینش از کجا سرچشمه گرفته است؟

۷ ـ هیچکس نمی‌داند که آفرینش از کجا برخاسته است، و آیا او آن را بوجود آورده، یا نه؟

آنکه بر عرش اعلی ناظر بر آن است، تنها او می‌داند، و شاید او هم، نداند!![1].

مطلق است که چون خواهش برهم در میان می‌آید عالم پیدا می‌گردد. و چون هستی مطلق دانست، و دریافت خود را از همهٔ عالم وموجودات باز می‌گیرد، عالم نابود می‌گردد، و عالمیان به پردهٔ عدم پوشیده می‌شوند، و به جز از ذات حق هیچ چیز، و هیچکس موجود نمی‌ماند». (جوگ باسشت، ص ۵۳) ـ در مهابهارت نیز می‌خوانیم: «و برهما آفرینش را دو نوع آفریده است: یکی به آرزوی دل خود، دوم به عمل. و این هر دو یعنی خواهش و عمل راه برهماست» (مهابهارت جلالی نائینی، ج ۳، ص ۲۴۸).

۱. نقل از: گریدهٔ سرودهای ریگ‌ودا، ص ۴ ـ ۵ و اوپانیشاد، نائینی، ص ۸۴۵ ـ همچنین ر. ک به تاریخ تمدن، ویل دورانت ج ۱ (مشرق زمین گاهوارهٔ تمدن) ص ۴ ـ ۴۷۳؛ تاریخ ادیان، هاشم رضی ج ۲ ص ۱۰۱۰ ـ ۱۰۰۸؛ خلاصة الادیان، محمد جواد مشکور، ص ۵۸؛ تاریخ مختصر ادیان بزرگ، فلیسین

این سرود مورد توجه بسیاری از اندیشمندان، پژوهشگران و شرق‌شناسان قرار داشته و آنرا ترجمه کرده‌اند، و این ترجمه‌ها در مفهوم بسیار شبیه به یکدیگر است. برای نمونه «زِهنر R.c.Zaehner» شرق شناس و دانشمند انگلیسی آلمانی تبار، بیت اوّل این سرود را چنین ترجمه نموده:

در آن زمان نه هستی بود نه عدم؛ نه فضا و نه فلک و نه آنچه ورای آنهاست.

پس از چه ترکیب شد؟ کجا و در حفاظت چه کس؟

آب چه بود، این ژرفای بدون پایان؟

و در ادامه می‌نویسد: در این سرود هنوز شک و تردید موجود است. آب و تاریکی نشان بی‌نظمی‌اند (Chaos). در آغاز این بی‌نظمی وجود داشته است و روح، که همان «واحد دم زننده» می‌باشد، زیرا تنفس نشان حیات است. در این سرود صاحب دَم با خورشید همسان می‌گردد، همانکه نام جنین زرّین می‌گیرد و به محض تولد ربّ می‌شود. هم اوست که بالاخره رفته رفته «رب المخلوقات Prajapati» نامیده شده، و خالق موجودات (Vishvakarman)، حکیم و قادر و ناظم... مطلق، واحدی که دیدگانش به همه جهات و بازوانش همهٔ جهانست... او خدای احد است[1].

«کلاوس میلیوس Klaus Mylius» استاد آلمانی نیز دربارهٔ این سرود می‌نویسد که در اواخر دوران ریگ‌ودایی ایدهٔ خلقت هستی از ناهستی، که بعدها درمیستی سیزم

شاله ص ۸۱ ـ ۸۰؛ تاریخ جامع ادیان، جان ناس ص ۵ ـ ۱۴۴؛ تاریخ فلسفهٔ شرق و غرب ج ۱ ص ۴۱؛ ادیان و مکتبهای فلسفی هند، ج ۱ ص ۸۰ ـ ۸۱؛ تاریخ ادیان و مذاهب جهان، مبلغی آبادانی (۱: ۲۰۷ ـ ۲۰۵)؛ ادیان جهان باستان، یوسف اباذری، ج ۱، ص ۲ ـ ۲۳۱؛ هندوئیسم، ک . م سِن، ترجمهٔ ع. پاشایی ص ۶ ـ ۱۴۵؛ حکمت ادیان، حجازی ص ۹۷ ـ ۹۸؛ عرفان، جلال الدّین آشتیانی (۳: ۱۶۷ ـ ۱۶۶).

۱. ر.ک: عرفان، مهندس جلال الدّین آشتیانی (۳: ۱۶۷).

هندو تکامل یافت، و این نظر که اصولاً خلقت ناشناختنی است و کسی از آغاز و پایان آن با خبر نیست، شکل گرفت. این نظریات بخصوص در سرود مذکور (۱۲۹ / ۱۰) به صورت مبهم مطرح شده است[۱].

به طور کلی در این سرود، تأئید شده که در آغاز نه نیستی بود و نه هستی، نه جوّی و نه آسمانی، همه جا گسترهٔ آب و تاریکی در تاریکی نهفته بود. یک مادهٔ بسیار کهن «Ekam» به وسیلهٔ حرارت پیدا شد. آنگاه آرزو و خواهش «kama» که نخستین بذر فکر بود، پیدا شد. این رابطه‌ای است میان «نبودن» (اَسَت) و «بودن» (سَت) و یا به عبارت دیگر نیستی و هستی، و در آثر وجود این رابطه خدایان پیدا و متجلّی شدند. ولی در ابیات آخر همین سرود شاعر با گفتن «پس که می‌داند آفرینش از کجا سرچشمه گرفته است؟ و ..» شک و تردید به خود راه داده و کیفیت آفرینش جهان را دنبال نکرده است؛ لیکن در سرود ۱۹۰ ماندالای دهم آنچه ناتمام و ناگفته مانده بود دنبال شده و چنین آمده:

«از حرارت، نظم و ترتیب (ریتا)[۲] بوجود آمد و پس از آن شب و اقیانوس

---

۱. همان، (۳: ۱۶۷).

۲. ریتا Rita (رت Rta): راست، درست، قاعدهٔ اخلاقی، قانون الهی ـ قانون یا نظم و یا ناموس جاودانی جهان که معنی تحت اللفظی آن «خط مشی اشیاء» است. (ر. ک گزیدهٔ سرودهای ریگ‌ودا، ص ۵۸ و ص ۶۸ ـ ۷۰ مقدمه؛ اوپانیشاد ـ ص ۶۰۰ ذیل (رت) ـ دربارهٔ ریتا و اهمیّت قانون الهی در ماندالای چهارم سرود ۲۳)، خطاب به ایندرا چنین آمده است:

۸ ـ قانون جاودانی (ریتا) رزق نیروبخش را متنوع ساخته است، فکر قانون جاودانی تخطی و تجاوز را بر طرف می‌سازد. سرود ستایش قانون جاودانی چون برخاست و درخشید، گوش‌های سنگین (= کر) زندگان را باز نمود.

۹ ـ پای بست‌های قانون جاودانی استوار و پابرجاست؛ و در صورت زیبای او جمال عالی هویدا

(آغازین) و سال و آنگاه «دهاتا Dhata» یعنی: آفریدگار بزرگ ـ خورشید و ماه و پس از آن آسمان و زمین و هوا و اثیر (اتر) را هستی بخشید»[۱].

«کیث A , B , Keith» دانشمند هند شناس انگلیسی معتقد است که در این سرود مقدمات و آثار تثلیثی وجود دارد که عبارتند از:

۱ ـ مفهوم خالق که پدید آورنده و هستی بخش آبهای بَدو خلقت است.

۲ ـ آبها که به منزلهٔ مادهٔ اولیّه و بطن صور عالم‌اند.

۳ ـ مفهوم خدائی که روحش بر سطح آبها ظاهر می‌شود و به تکوین سایر سلسله مراتب هستی می‌پردازد[۲].

در «براهمن‌ها»[۳] نویسندگان و مفسّران از پرجاپتی یا «برهما» ی شخصی نام

می‌باشد. از برکت قانون مقدس دیر پای، خوراک برای ما می‌آوردند، و از برکت قانون مقدس گاوان به پرستش ما می‌آیند.

۱۰ ـ او (ایندرا) که قانون جاودانی را مقرّر داشت، آن را حفظ می‌کند، قدرت قانون به سرعت حرکت می‌کند، و غنیمت را به چنگ می‌آورد. زمین وسیع و عمیق و آسمان: از آن قانون است. گاوان شیرده علوی شیر خود را به قانون تقدیم می‌دارند. (ر.ک: گزیدهٔ سرودهای ریگ‌ودا، ص ۳ ـ ۴۹۲).

۱. همان، ص ۴۰ مقدمه.

۲. ادیان و مکتبهای فلسفی هند، داریوش شایگان (۱: ۸۱).

۳. براهمن‌ها (Brahmanas) (براهماناها): مجموعهٔ رسائل منثور بعد ار وداهاست که از نظر تاریخ اساطیر در ردیف دوم قرار دارند. و میان این رساله‌ها یکی «ایتریه براهمن Aitareya Brahmana» و دوم «شت پت براهمن Satapatha Brahmana» حائز اهمیت و اعتبار بیشتری هستند. در رسائل «براهمن»ها، قربانی مهمترین موضوع و محور عمده است. «سایانا» (سایانا) از معلمین بزرگ مذهب هندو که قبلاً از وی نام برده شد، براهماناها را به دو قسمت تقسیم می‌سازد: الف ـ «ویدهی Vidhi» که عبارتست از قواعد و دستورهای مراسم مذهبی. ب ـ «ارتهه‌واد Artha-Vada» که عبارتست از توضیحات و شروح و حواشی. لازم به ذکر است که واژهٔ براهماناها به طور عام به کلیهٔ آرنیکها و اوپانیشادها اطلاق می‌شود. گزیدهٔ سرودهای ریگ ودا، ص ۱۵ ـ ۱۴؛ اوپانیشاد، جلالی نائینی، ص ۵۳۰ ـ ۵۲۹ اعلام.

می‌برند که نه تنها پدر خدایان و آدمیان و ارواح پلید و خبیث است، بَل خالق همه چیز است. «پرجاپتی» مظهر خواهش و آرزو است که در ریگ‌ودا از آن به عنوان نخستین تخم (جنین) یاد شده است. او همان «تخم زرّین ـ Hiranya _ Garbha» است، که بر روی آب شناور شد و به وجود آمد و جهان هستی را خلق کرد. البته میان افکار و اندیشه‌های مصنفان و شاعران ودایی در چگونگی پیدایش جهان و عالمیان تناقض بسیار دیده می‌شود، مثلاً گاه در ریگ‌ودا آمده: خدایان در آغاز پیدا شدند و سپس جهان پا به عرصهٔ وجود نهاد و گاهی به عکس گفته شده، ابتدا جهان هستی به وجود آمد و سپس خدایان هستی یافتند[1]. بنابراین می‌توان گفت هر شاعر به مقتضای محیط و دانش و یا تفکرات رسا یا نارسای خود، تخیّلات و اندیشه‌های خویش را به نحوی ابراز داشته است. شاید به همین دلیل باشد که سرایندگان و گویندگان، آفرینش جهان را زمانی به «اگنی» و گاهی به «ایندرا»، و وقتی به «سوما» و سرانجام زمانی نیز به «پرجابتی» نسبت داده‌اند. و این سؤال بی‌جواب می‌ماند که آیا دیگر خدایان در آغاز «پرجاپتی» را به وجود آوردند یا این «پرجاپتی» بود که خدایان دیگر را آفرید؟

یکی دیگر از سرودهای مذکور در ریگ‌ودا، که در آن به کیفیت و چگونگی آفرینش جهان توجه شده، سرودی موسوم به «پوروشا سوکتا Purusha Sukta» است. در این سرود، خدایان انجام دهندگان یک نوع قربانی هستند که جهان و آنچه در اوست، حیات خویش را وامدار جسم این نخستین قربانی‌اند، که پیش از آفرینش تولّد یافته بود. در این سرود، آفرینش نوعی قربانی تلقی شده و موضوع این قربانی بزرگ

---

۱. گزیدهٔ سرودهای ریگ‌ودا، ص ۴۱ مقدمه ـ دکتر نائینی می‌گوید: «این ضد و نقیض‌ها که آیا «پرجاپتی» مقدم بود یا آبها به نظر می‌رسد که نتیجهٔ ترکیب فرضیهٔ تکامل با فرضیهٔ تخلیق باشد». همان ص ۴۱.

خود «پوروشا»[۱] است، که اعضا و جوارح او درجات آفرینش می‌گردد. ترجمهٔ این سرود به روایت دکتر جلالی نائینی چنین است[۲]:

۱ ـ «پوروشا»[۳] هزار سر، و هزار چشم، و هزار پا بود.

او تمام زمین را از همهٔ جوانب فرا می‌گرفت، و در آن سوی پهنای ده انگشت قرار داشت[۴].

۲ ـ پوروشا در حقیقت تمام این (جهان مرئی) است، و آنچه بود، و آنچه خواهد بود.

او خداوند ابدیّت است، و به سبب حرارت (قربانی) بدانسو نموّ می‌کند[۵].

۳ ـ چنین است بزرگی او، پوروشا حتی از این هم بزرگتر است.

---

۱. پوروشا (پرش، پروش Purusha): شخص، انسان، نوع بشر، اصل حیات، روح، وجود اعلی یا روح کیهانی، انسان اولیه که روح و منشأ اصلی حیات و جهان است.

ر.ک: اوپانیشاد ـ جلالی نائینی ذیل پرش.

۲. نقل از: گزیدهٔ سرودهای ریگ‌ودا ص ۱۸۴ ـ ۱۸۱؛ و ر.ک: ادیان و مکتبهای فلسفی هند (۱: ۸۳ـ۸۲)، همچنین ترجمهٔ این سرود از زبان هرمان لومل H , Lommel (دانشمند شرق شناس آلمانی) ر.ک: عرفان (۳: ۱۵۳).

۳. آقای دکتر نائینی در این سرود، واژهٔ «پروش» را بکار برده، ولی بدلیل اشتهار واژهٔ «پوروشا» ما از این لفظ در اینجا بهره جستیم.

۴. این بیت چنین نیز ترجمه شده:

پوروشا که هزار سر دارد و هزار چشم و هزار پا، زمین را در همهٔ جوانب می‌پوشاند و از آن به اندازهٔ ده انگشت فزونی دارد.

۵. این بیت چنین نیز ترجمه شده:

پوروشا در حقیقت تمام این (جهان مرئی) است، هر آنچه امروز هست و هر آنچه خواهد بود، همچنین او خداوند ابدیت است او از (وضع شخصی خود) برای رزق (جهت موجودات زنده) بالاتر می‌رود.

همهٔ موجودات یک چهارم اوست، و سه چهارم دیگر او جاویدانی است در آسمان.

٤ ـ سه چهارم پوروشا به بالا صعود کرد، و یک چهارم دیگر که در این جهان باقیماند مکرّر در مکرّر گسترش یافت و به اشکال گوناگون درآمد؛ و به تمام آفرینش جاندار، و بی‌جان منتهی شد[۱].

۵ ـ از او «ویراج»[۲] بوجود آمد، و از «ویراج» پوروشا.

او به محض تولّد آشکار شد، بعد زمین را آفرید، و سپس صور مادی را[۳].

---

۱. این بیت چنین نیز ترجمه شده:

سه چهارم بوروشا به بالا برخاست؛ یک چهارم (دیگر آن) در اینجا (زمین) ماند. سپس در همهٔ جوانب منبسط شد بطوری که به آنچه خورنده است و آنچه خورنده نیست منتهی شد.

۲. «ویراج Viraj»: صورت کل عالم. وجود الهی. بنا بریکی از روایات هندو اولین مرحلهٔ خلقت بوسلهٔ «برهما» که جوهر خود را میان مذکر و مؤنث تقسیم کرد، پیموده شد. برهما جوهر خویش را میان نر و ماده منقسم ساخت و از مؤنث نیروی مذکر یعنی «ویراج» را بوجود آورد. آنگاه ویراج، مانوی اول، را پیدا کرد و سپس ده پرجاپت آفریده شدند. در روایت دیگر، نصف مذکر برهما، مانو؛ و نصف مؤنث او، شت‌روپا خوانده شده است و دیگر ذکری از ویراج نیست.

ویراج بصورت خالق دوم گاه با «پرجاپتی» وگاهی با «برهما» و «اگنی» و «پوروشا» و بعدها با «ویشنو» و «کریشنا» یکی شناخته شده است ولی در ریگ‌ودا (سرود ۱۶۴ ـ ماندالای اول) مذکور است که ویراج از «پوروشا»، و «پوروشا» از ویراج پیدا شد.

بنابر قانون مانو، موجود اعلی ابتدا آب را به وجود آورد و در آن جرثومه‌ای قرار داد. این جرثومه به صورت تخم زرّین و درخشانی بود که همچون ستاره هزاران شعاع از آن بر می‌خاست و می‌درخشید و در آن تخم، موجود اعلی خود به خود برهما را که نیا و آفریدگار کائنات است، به وجود آورد.

ر.ک: گزیدهٔ سرودهای ریگ‌ودا، ص ۳۶۲ ـ ۳۶۱ حاشیهٔ ش ۲.

۳. این بیت چنین نیز ترجمه شده:

از او ویراج پیدا شد، و از ویراج «پوروشا»، و او وقتی به وجود آمد که از پشت تا پیش زمین گسترش یافت.

۶ ـ وقتی خدایان (اعمال) قربانی را با پوروشا برپا داشتند، بهار روغن آن، و تابستان هیزمش، و پائیز خود نذر بود[۱].

۷ ـ آنها (خدایان) پوروشا راکه پیش از آفرینش تولّد یافته بود، بصورت قربانی در روی علفزار مقدس ذبح کردند، و با او خدایانی که «سادهیه»[۲] بودند، و آنها که «ریشی»[۳] بودند قربانی کردند[۴].

---

۱. این بیت چنین نیز ترجمه شده:

وقتی که خدایان بصورت تقدیمی با پوروشا قربانی می‌کردند بهار روغن آن، و تابستان هیزمش، و پائیز مایع آن بود.

۲. سادهیه Sadhya: نام دسته‌ای از موجودات آسمانی، نام دسته‌ای از موکلان، دسته یا طبقه‌ای از خدایان، که گاهی در وداها از آنها نام برده شده است. مکان آنها را بعضی بالای منطقهٔ خدایان و بعضی دیگر در ناحیهٔ میان زمین و خورشید قرار داده‌اند.

برای توضیحات بیشتر ر.ک: اوپانیشاد، جلالی نائینی، ذیل سادهیه ص ۶۰۵.

۳. ریشی Rishi (رش Rši): حکیم، شاعر یا حکیم الهام یافته؛ سرایندهٔ سرود مقدس؛ شخصی که تنها یا با کمک دیگران به وسیلهٔ سرودن اشعار و متون مقدس، ایزدان را می‌خواند. در ادوار بعد هندوها ریشی‌ها را دانشمندان و مقدسین مخصوصی دانسته‌اند که در حکم قهرمانان و انبیای سایر ملل می‌باشند و در اساطیر هندو مقام خاصی دارند به حدی که مثلاً وقتی گفته می‌شود فلان ریشی چنین گفت، در حکم آنست که در کتاب مقدس چنین آمده است. در براهمن‌ها نام هفت ریشی (سپت ریشی Sapta-rishi) مسطور می‌باشد، امّا در قانون مانو تعداد آنها دَه ذکر گردیده است. برخی روایات نیز صورت فلکی بنات نعش (دب اکبر) را هفت ریشی توصیف کرده‌اند. و بعضی به طور استعاره هفت ریشی را هفت حواس یا هفت باد زندگی بدن دانسته‌اند. بطور کلی این واژه به دانشمندان مقدس و مرتاضان و رهبانان نیز اطلاق می‌گردد و به چهار گروه تقسیم می‌شوند: ۱ـ دیو ریشی (Deva-rishi) ۲ـ برهم ریشی (Brahma-rishi) ۳ـ راج ریشی (Raja-rishi) ۴ـ مها ریشی (Maha-rishi).

بنا بر بعضی منابع هندو قدیمیترین ریشی‌ها عبارت بوده‌اند از: کتسه Kutsa؛ اتر Atri ؛ ربهه Rebha؛ اگستیه Agastya؛ کشیک Kusika؛ بسیشت Vasishtha؛ وی اشو Vy-asva.

ر.ک: همان، ذیل «رش»، ص ۶۰۲ ـ ۶۰۱ و ص ۸۱۰؛ راماین، به کوشش عبدالودود اظهر دهلوی، (۲: ۳۳۹).

۸ ـ از آن قربانی که در آن نذر جهانی تقدیم شد، مخلوط دوغ وکره بدست آمد، و از آن مخلوقات هوائی و حیوانات اهلی، و وحشی را بیافرید.

۹ ـ از آن قربانی که در او نذر جهانی تقدیم شد، «ریچ‌ها»[۱] و آهنگهای «سامن»[۲] بوجود آمد، و بحور عروض پیدا شد، و دستور اعمال قربانی (ججر بید) نیز پدید آمد.

۱۰ ـ اسبان از آن بوجود آمدند، و آنها که دارای دو رشته دندان‌اند، و گله‌های گاو از آن هستی یافت، و همچنین بُز، و گوسفند.

۱۱ ـ وقتی «پوروشا» را ذبح کردند، آن را به چند قطعه تقسیم نمودند:

دهان او چیست؟ بازوانش کدام؟ ران‌ها، و پاهایش را چه نامیدند؟

۱۲ ـ دهان او براهمن (طبقه روحانی) بود، و دو دستش «راجنیه»[۳]، و ران‌هایش «ویشیه»[۴]، و «شودرا»[۵] از پاهایش بوجود آمد[۶].

---

۴. این بیت چنین نیز ترجمه شده:

پوروشا که در آغاز تولد یافت چون قربانی را به روی علف‌های برافشانده می‌پاشیدند با او (پوروشا) خدایان (سادهیه‌ها) و دانشمندان (ریشی‌ها) قربانی کردند.

۱. ریچ Ric: سرود یا شعر مقدس بخصوص اشعار مذهبی که در ستایش خدایان است. (رچ Rc یا ریچه Rica یا ریک Rik : ریچ).

۲. سامن Saman: آهنگ، آواز، برطرف کنندهٔ گناه، سرودهای ستایش بویژه متون و اشعار مقدس را سامن می‌خوانند که برای سرودن یا خواندن (تغنی) باشد و به یکی از چهار بید (سام بید) اطلاق می‌گردد.

۳. راجنیه Rajanya: سلطنتی، از طبقهٔ کشتریه، طبقهٔ جنگاوران و امرا، نام اگنی.

۴. ویشیه Vaishya: کشاورز، افراد طبقهٔ سوم هندو که عبارت از کشاورزان و بازرگانان هستند.

۵. در ترجمهٔ آقای جلالی نائینی به صورت «شودر» نوشته شده است ـ شود را Shudra: افراد متعلق به طبقهٔ چهارم هندو، طبقهٔ خدمتگزاران.

۶. این بیت قدیمیترین مأخذی می‌باشد که در آن به نظام طبقات هندو، اشاره شده است؛ و جامعهٔ هندو را

۱۳ ـ از فکر (مغز) او ماه پیدا شد، و از چشمش خورشید، از دهان او «ایندرا»، و «اگنی» بوجود آمدند، و از نفس او باد وزیدن گرفت[۱].

۱٤ ـ از ناف او فلک، و از سر او عرش، و از پای او زمین، و از گوش او جوانب و اطراف (عالم) پیدا شد، و بدینسان جهان (هستی) تکوین یافت.

۱۵ ـ این قربانی را هفت دیوار بود، و سه بار هفت کُنده برای هیزم آن تهیه شده بود. وقتی که خدایان مراسم قربانی را انجام می‌دادند، (دست و پای) پوروشا را بسته بودند[۲].

۱٦ ـ با این قربانی خدایان او را که در همان حال قربانی شده بود، پرستش کردند. آنها مراسم و تکالیف اوّلیه بود، آن بزرگان در عرش شریک (او) شدند، جائیکه خدایان باستانی ـ یعنی: سادهیه‌ها ـ منزل دارند.

اصولاً قربانی چنانکه از واژهٔ لاتینی[۳] آنهم بر می‌آید عملی است به غایت مقدس.

به چهار طبقهٔ: براهمن (طبقهٔ روحانی)، کشتریه «راجنیه» (فرمانروا)، ویشیه «بیش» (طبقهٔ بازرگان و دهقانان)، و شودرا «شودر یا سودر Sudra» (طبقهٔ خدمتگزاران) تقسیم کرده است.

مهابهارت (۳: ص ۱۳ ـ ۱۲) مقدمه و ص ۴۰ ـ ۴۱ و ص ۶۳ به بعد متن کتاب؛ همچنین دربارهٔ ۴ طبقهٔ هندو نگاه کنید به: دایرة المعارف فارسی، ۲: ۱۶۱۸؛ تاریخ تمدن ـ ویل دورانت، (۱: ۵۵۹ ـ ۵۵۴)؛ تاریخ دنیای قدیم، ترجمهٔ بید سرخی (۱: ۱۵۹).

۱. این بیت چنین نیز ترجمه شده:

از روح او ماه تولد یافت، و از چشم او آفتاب، از دهانش ایندرا، و اگنی پیدا شدند، و از نفس او وایو (باد) پدید آمد.

۲. این بیت چنین نیز ترجمه شده:

چوبهای او که آتش را احاطه کردند هفت عدد بود، و هیزم‌های او سه بار هفت؛ وقتی خدایان قربانی را بگستردند، دست و پای پوروشا را چون فدیهٔ قربانی بستند.

۳. واژهٔ (Sacre _ Fare) در لاتینی، از دو جزء (Sacre) مقدس و (Fare) عمل ترکیب یافته است.

و آفرینش نزد اقوام کهن هندو یکنوع فداکاری و از خود گذشتگی تعبیر می‌شده است. هندوها می‌گویند اگر عیسی «علیه السلام» جهت نجات بشر خود را برای مصلوب شدن آماده کرد، پوروشا نیز جهت تکوین عالم و پیدایش جهان هستی خویشتن را قربانی کرد تا عالم و عالمیان بوجود آیند. بنابراین نظر و اندیشه، پوروشا به میل و ارادهٔ خویش، خود را برای ظهور و آفرینش عالم قربانی کرد و از برکت این نذر جهانی، زمین و آسمان و خورشید و ستارگان و حیوانات و نباتات و سایر موجودات پیدا شدند.

لومل دانشمند آلمان می‌نویسد، در این سرود برای اولین بار پوروشا به صورت گوهر اصلی اوّلیهٔ کیهانیِ همهٔ موجودات عرضه می‌شود. در این سرود یک تصوّر اساطیری مطرح شده است که از یک انسان عظیم اولیه جهان بوجود می‌آید و از اعضاء مختلفش بخشهای جهان خلق می‌شوند. در افسانه‌های قدیم هند نیز اعضاء یک اسب اساطیری معرف اجزاء عالم می‌گردند. این تصور پوروشا با یک قربانی همراه است که خدایان به صورت یک عمل خلاقه انجام می‌دهند. آنها این انسان را چون حیوان قربانی، ذبح می‌کنند و از اعضاء قطعه قطعه شدهٔ او اجزاء جهان را می‌سازند. لومل معتقد است، این ایدهٔ قربانی پوروشا با قربانی انسان، که در بعضی از اقوام بدوی معمول بوده است، در ارتباط می‌باشد و یادبودی از آن است. اما در این سرود خود پوروشا در ضمن تبدیل به یک وجود ماوراء و شامل همهٔ هستی می‌شود. او از زمین بزرگتر و همه چیز است، آنچه بود و آنچه می‌شود[۱].

زِهنر دانشمند انگلیسی ـ آلمانی نیز پس از ترجمهٔ این سرود شبیه لومل می‌نویسد: در این سرود انسان قربانی می‌شود تا عالم به وجود آید. از ویراج که زادهٔ پوروشاست،

---

۱. ر.ک: عرفان، جلال الدّین آشتیانی (۳: ۱۵۴ ـ ۱۵۳).

انسان دیگری متولد می‌شود که باید قربانی گردد تا عالم کثرت پدیدار شود. از همین قربانی، حیوانات، پرندگان... حتی وداها و طبقات جامعهٔ ودایی، ماه و خورشید و خدایان و فضا... به وجود می‌آیند... در این سرود مُونیسم و دوالیسم (ثنویت) با هم در آمیخته است. عالم مادی یا یک چهارم پوروشا (همان ویراج) در زمین، و عالم روحانی یا سه چهارم پوروشا در آسمان است. می‌توان حدس زد که از این زمان هندیان به وجود یک دنیای غیر قابل درک و پایدار (که سه برابر دنیای ناپایدار است) معتقد گردیدند و جستجو برای دست یافتن به جهان ابدی شروع شد. این دعای اوپانیشاد که می‌گوید «از غیر واقعی مرا به واقعیت هدایت کن، از ظلمت مرا به نور ببر، از مرگ به فنا ناپذیری رهنمایم شو» نشان این جستجوست[۱].

«دِشموک P.S.Deshmukh» پژوهشگر و دانشمند هندی بدون ترجمهٔ مشروح این سرود، نظریاتی شبیه لومل بیان داشته و می‌نویسد که در آغاز فقط پوروشا بوده است و بس. با هزار چشم، هزار سر... از او ویراج و از او انسان اولیه (adhipurushah) متولد گردید. آنگاه که خدایان پوروشا را برای قربانی فراهم ساختند، بهار کره، تابستان چوب و پائیز نان قربانی بود. خدایان (devas)، نیمه خدایان یا مقدسین (Sadhyas)، ریشی‌ها، با آن پوروشای اول متولد شدند و قربانی را آماده ساختند. قطره‌های چربی آن قربانی حیوانات هوا را شکل دادند و حیوانات جنگلها و دهات... از این قربانی همچنین Riks (سرودها)، Samans (آوازها)، metres (اوزان شعری)، Yajus (اوراد قربانی) زاده شدند و از آن اسبان، بزها، گوسفندان... براهمن در دهان او ایستاد و از بازوانش راجنیه‌ها شکل گرفتند. از

---

۱. همان، (۳: ۱۵۴).

رانهایش ویشیه و از پاها شودرا به وجود آمدند. از فکر او ماه و از چشمانش خورشید... ایندرا و اگنی از دهان و از نفس او وایو... به این گونه عالم شکل گرفت. با وجود آنکه این سرود بدون شک از متأخرترین سرودهای ریگ‌ودا است، ایدهٔ شکل گرفتن از بدن یک غول اولیه بسیار بَدَوی است. البته در ریگ ودا ایده‌های بسیار مختلفی برای خلقت جهان مطرح شده‌اند، گاهی خورشید و سویتری و پرجاپتی فرمانروا و خالق عالم است (۱۲۱ / ۱۰)، گاهی برهمنسپتی اول جهان و سپس خدایان و خورشید را به وجود می‌آورد (۷۲ / ۱۰)، خدایان و جهان از تخم زرّین (Hiranyagarbha) متولد می‌شوند، که آن هم خود از آبهای اولیه ایجاد شده است (۱۲۱ / ۱۰)... همانگونه که خدایان از هویتهای انسان‌گونه مدل گرفته شدند، عملیات کیهانی خدایان هم تصور می‌شد که تقلید بسیار بزرگ شده از کارهای انسانها می‌باشند. بنابر این تصور، شعرای ریگ‌ودا سعی نداشتند انگیزه‌ای را که خدایان به وسیلهٔ آن جهان را خلق کردند، کشف نمایند. شاید آنها راضی به این فکر می‌شدند که ساختن یک خانه برای خدایان همانقدر طبیعی بود که برای انسانها...

ایدهٔ بوجود آمدن جهان از بدن یک انسان عظیم‌الجثه مسلماً بسیار قدیمی است ولی در ریگ‌ودا زمانی مطرح شده است که قربانی اهمیت بسیار زیادی یافته و نه تنها خدایان وجودشان به قربانی وابسته است که وجود جهان نیز به قربانی بستگی دارد، و این در دوران متأخر است. «پوروشا سوکتا» زمانی تنظیم شده است که شعائر قربانی بسیار کامل شده و اجرا و انجام آن از فضایل بسیار مهم بشمار می‌رفته است[۱].

و بالاخره آقای داریوش شایگان در اینباره می‌نویسد: این قربانی عالم دو جنبه

---

۱. همان، (۳: ۱۵۶ ـ ۱۵۵).

دارد، یکی جنبهٔ ظاهری که با سال خورشیدی تطبیق یافته، بدین معنی که پوروشا در واقع قربانی زمان و مکان گردیده و به عالم کون و فساد تنزل کرده است. ولی جنبهٔ دیگر آن، حقیقت ذاتی و باطنی پوروشا است که هیچگاه ظاهر نمی‌شود و رنگ تعین نمی‌پذیرد و نامحدود و لایتناهی است. همین سرود می‌گوید: «یک چهارم او این موجودات است و سه چهارم او ابدیت آسمانها است». آنچه جاوید و ابدی است حقیقت ذاتی اوست. زیرا که پوروشا در عین حال هم قربانیِ قربانی، هم هدف قربانی و هم خود قربانی است. چه او هم آفریننده و آفریده و هم ظاهر و مظهر است.

حال که آفرینش توسط قربانی واقعیت می‌یابد و وحدت کثرت می‌گردد و اعضای پوروشا از هم جدا می‌شوند و هر یک جزیی از کائنات را تشکیل می‌دهد، وظیفهٔ انسان این است که به نحوی این اعضای پراکندهٔ موجود اولی را جمع کند و به هم بپیوندد و پیکر درهم شکستهٔ او را باز سازد و بدین ترتیب کثرت را به وحدت باز گرداند. مراسم نوسازی جسم «پرجاپتی» به وسیلهٔ آئین قربانی صورت می‌پذیرفته است: فدیه‌دهنده خود را با محراب آتش (agni khayana) که بر اصل سلسلهٔ مراتب عالم ساخته شده و ابعاد آن بر اساس تناسبات جسم انسان چیده شده بود[۱] یکی می‌گرداند. بدین معنی

---

۱. ساختمان محراب آتش چنین بوده است: محراب از چند قشر آجر تشکیل می‌یافت و در ته محراب گل نیلوفری می‌گذاشتند. این گل تمثیل آبهایی است که از آن قربانی کننده یعنی پرجاپتی به صورت اگنی بوجود می‌آمد. روی این گل قرص زرّینی که گویا مثال خورشید بود، قرار می‌دادند و روی آن، تمثال طلایی مردی را می‌نهادند. در رسالهٔ «براهمانا» این تمثال طلایی را با «روحی که در چشم راست» انسان متجلی است یکی می‌دانند؛ زیرا که «چشم راست» اشاره به همان «پوروشا» در شخص انسان بوده است و بالنتیجه مثال پوروشا در این محراب همان تمثال زرّین بود و آنرا با اگنی و پرجاپتی و قربانی کننده یکی می‌پنداشتند. روی این تمثال زرّین درقشر اولی و سومی و پنجمی، سه آجر سوراخ شده قرار می‌دادند که نمایندهٔ سه درجهٔ هستی یعنی زمین و فضای میانه (جوّ) و آسمان بود.

که روح او با آتش پاک قربانی متحد می‌شد و از این طریق به کنه حقیقت پرجاپتی پی می‌برد. این روش تمثیلیِ چیدن محراب آتش یکی از مبانی اساسی تعلیمات «براهمن‌ها» است؛ بدانگونه که تجزیهٔ اعضای پرجاپتی (شهریار مخلوقات) در ازل به برکت قربانی اولی به وقوع می‌پیوسته و در حکم فعل اساسی آفرینش به شمار می‌رفته است. به همان گونه نیز مراسم قربانی، تکرار و تقلید آن فعل خلاقیت بدوی است و قربانیهای پی درپی آدمیان، تمثیل احیاء و انحلال لاینقطع ماده و حیات در سطح عالم صغیر است. بدین ترتیب قربانی به پرجاپتی همین حوادث جهانشناسی را در سطح عالم صغیر است. بدین ترتیب قربانی به پرجاپتی همین حوادث جهانشناسی را در سطح عالم کبیر منعکس می‌سازد[۱].

مفهوم دیگر بازسازی جسم پراکندهٔ «پرجاپتی» احیاء و تجدید عالم و بازگردانیدن چرخ حیات به نقطهٔ اول حرکت و گردش آن است. زیرا مراد از انجام دادن قربانیهای پیوسته در وقتها و فصول بخصوص، این بود که اعضای پراکنده و در هم شکستهٔ پرجاپتی را به خود او باز گردانند تا او نتواند از نو شالودهٔ صور عالم را فرو نهد و به انحلال و آفرینش‌های ابدی جهان ادامه دهد.

به هر حال علاوه بر اسطورهٔ یاد شده، اسطوره‌های دیگری در این زمینه در روایات ودایی وجود دارد، که طی آن تخم زرّین جهان (نماد آتش) هزار سال بر آبها شناور

«مرد زرّین» یا قربانی کننده از دریچهٔ آنان تنفس می‌کرد و از طریق آنان به آسمان چهارم که جایگاه و آرامگاه ابدی روح است راه می‌یافت. در میان این محراب اجاقی می‌گذاشتند که به سه درجه تقسیم شده بود. این سه درجه تقلید سه مرتبهٔ هستی بود.

ر.ک: ادیان و مکتبهای فلسفی هند (۱: ۸۶ـ۸۵).

۱. همان، (۱: ۸۵ـ۸۴)؛ و ر. ک به:

J.Eggeling : S'atapatha Brahmana , S.B.E , Delhi 1963 , Part IV , P.XV

بود. پس از هزار سال تخم زرّین جهان منفجر و سرور جهان از آن پدیدار شد، سروری که روح او همانا روح جهان بود و بدان سبب که نخستین کسی بود که گناهان را با آتش نابود کرد «پوروشا» نام گرفت.

پوروشا درون تخم کیهان تنها بود و با خود سخن می‌گفت و هم آنگاه که از تخم برآمد به پیرامون خود نگریست و احساس تنهایی کرد ـ و بدین دلیل است که انسان تنها می‌ترسد ـ. پوروشا با این اندیشه که تنها موجود جهان است خود را تسلّی داد و ترس از میان برخاست. پوروشا شادمان نبود ـ و بدین دلیل است که انسان تنها شادمان نیست ـ؛ پس آرزو کرد جز او دیگری نیز باشد و چنین بود که خود را به دو نیمه کرد؛ نیمه‌ای نر و نیمه‌ای ماده، و بدان دلیل که یک نبود با نیمهٔ دیگر خود جفت شد و چنین بود که «امویکا Amvika» یا «ویراج» پیش از زادن آدمیان، زن او شد. پس پوروشا و ویراج به هیأت گاوان، اسبان، خران، بزها، گوسفندان، و همهٔ موجودات حتی مورچگان نر و ماده درآمدند و موجودات بسیاری در بطن ویراج هستی یافت[1].

---

۱. اساطیر هند ـ ورونیکا ایونس، ترجمهٔ باجلان فرخی، ص ۴۳ ـ همین مضمون دریکی از اوپانیشادها چنین آمده:

۳ ـ براستی او هیچ خوشیی نداشت؛ پس، مردی که تنهای تنهاست، هیچ خوشی نمی‌یابد.

آرزوی دومی، یعنی جفت، کرد.

اکنون او به اندازهٔ مرد و زنی بود تنگ در آغوش هم.

او این خود را دوپاره (پت) کرد، و از این شوهر (پتی) و همسر (پتنی) برخاست.

از اینرو می‌گوئیم «خود مانند نیمه است».

از اینجاست که فضا بازنی پر می‌شود. او [مرد] با او همبستر شد،

و از اینرو انسانها زاده شدند.

۴ ـ او [زن] با خود اندیشید: «اگر چه او مرا از خودش پدید آورده،

چگونه است که با من جفت می‌شود؟

در روایتی دیگر از این اسطوره خاستگاه و آفرینندهٔ همهٔ موجودات «نارایِن»[۱] نام دارد که به روایتی نارایِن همانا برهما و به روایت دیگر ویشنو است. در ایـن روایت نارایِن دیر زمانی بر اقیانوس آغازین شناور بود، وی بر برگ انجیری هندی که به پای او چسبیده بود، (نماد جاودانگی)، بر آب شناور بود. با خود بود و جهان به خواست او آفریده شد و شکل گرفت. از دهانش کلام زاده شد؛ وداها از اخلاط تنش آفریده شد؛ امریت (آب حیات)[۲] از زبانش، فلک از بینی‌اش، آسمان و خـورشید از مـردمک

باشد من ناپدید خواهم شد.»

پس زن گاو شد، واو (= مرد) نره گاو.

مرد با او جفت شد، و پس گلهٔ گاوان زاده شد.

زن مادیان شد، مرد نریان؛ زن ماده خر، او خر نر.

و در هر حال مرد با او جفت شد، و پس جانوران تک سم زاده شدند.

زن ماده بز شد، مرد بز نر. زن میش، مرد گوسفند.

در هر حال مرد با او جفت شد، و پس بزان و گوسفندان زاده شدند.

پس او همهٔ جفتهایی را که هستند، تا مورچگان را هم،

پدید آورد ـ و همهٔ این کیهان را پدید آورد.

۵ ـ او می‌دانست که خود همهٔ آفرینش است، زیرا همهٔ آن را خود پدید آورده بود.

پس او همهٔ آفرینش شد... ر.ک: تاریخ تمدن، ویل دورانت (۴۶۸:۱).

همچنین ترجمهٔ دیگر این اسطوره تماماً در بخش «آفرینش انسان در او پانیشاد» در همین کتاب آمده است.

۱. نارایِن Narayana (نارایانا): پسر نارا (انسان)، پرورندهٔ همه، لقب ویشنو یا کریشنا، پسر انسان اولیه که او را با برهما یکی دانسته‌اند، نام دوم سال، نام حرف الف.

ر.ک: اوپانیشاد، جلالی نائینی، ص ۶۹۰.

۲. امریت Amrita: جاودانی، فنا ناپذیر، خدا، نام شیوا، عالم بقا، آسمان، ابدیت، حیات ابدی، آب حیات که در نتیجهٔ بهم خوردن اقیانوس بدست آمده است، غذای خدایان، باقیماندهٔ قربانی، اقتران سیارات که موجب درازی عمر می‌شود. ر.ک: همان، ص ۵۱۶.

چشمانش، زیارتگاه‌ها از گوش‌هایش، ابر و باران از مویش، رخشندگی آذرخش از ریشش، صخره‌ها از ناخنهایش و کوه‌ها از استخوانهایش پدید آمدند[۱].

۱. اساطیر هند، ورونیکا ایونس ص ۴۳.

آفرینش جهان در اوپانیشادها

علاوه برو داها، مسئلهٔ قربانی حیوانی، در اوپانیشادها نیز مورد توجه قرار گـرفته است. با این تفاوت که در وداها، پوروشا چون انسانی عظیم الجثه توسط خـدایـان و جهت آفرینش عالم قربانی می‌شود، ولی در اوپانیشادها یک «اسب قربانی»[1] این نقش را ایفا کرده و حیوان قربان شونده محسوب می‌گردد. در این خصوص در «بریهد آرنیک اوپانیشاد»[2] چنین آمده:

---

۱. عبارت سانسکریت برای «اسب قربانی»، اشومیدهه (اسومید) «Asva _ Medha» است که جزء اول آن (اشو) همان کلمهٔ اسب، و جزء دوم یعنی (مید) به معنی قربانی است. این یکی از قربانیهای مهمّ هند قدیم و مختص پادشاهان بوده است. طریقهٔ این مراسم قربانی چنین بود که یک اسب را آزاد می‌گذاشتند تا از یک شهر به شهر دیگر یا از استانی به استان دیگر می‌رفت ـ و اگر کسی مانع آن می‌شد، او را می‌زدند و وقتی که اسب برمی‌گشت آن را قربانی می‌کردند. این قربانی مظهر جلال و قدرت پادشاهان بشـمار می‌رفت، ولی در اینجا این کلمه اصطلاحاً معنی «جهان شایستهٔ دانستن است» را دارا می‌باشد.

۲. عنوان این اوپانیشاد از دو جزء مرکب است: بریهد «Brihad» به معنی بزرگ و آرنیک «Aranyaka» به معنی (جنگل)؛ که ترجمهٔ تحت اللفظی آن «جنگل بزرگ» یا «آنچه مربوط به جنگل است» می‌باشد. و چون مرشدها در گوشهٔ خلوت و زوایای جنگل به مریدان خود وید (ودا) را تـعلیم مـی‌دادنـد، آن تعلیمات را «آرنیک» نامیدند. بریهد ـ آرنیک از اوپانیشادهای اصلی و قدیمی و طویل‌ترین و مهمترین آنها است. این اوپانیشاد، از طریق «شت پت براهمن» که تدوین آن را به جاگـنوالک (یـاجناولکیا Yajnavalkya) نسبت می‌دهند، به ما رسیده و وابسته به ججر بید است. این اوپانیشاد مشتمل بر پنج

۱ـ اوم![1] بدرستی فجر به مثابهٔ سر اسب قربانیست و آفتاب چشمان او و باد نفس او و «آتش جهانی Aqni _ Vaisvanara» دهان باز او و سال تن اسب قربانی است. آسمان پشت او، هوای محیط شکم او، زمین احشاء و امعاء او، اقطار جهان پهلوهای او و اقطار میانه دنده‌های او و فصول قوائم او و ماهها و نیمه ماهها مفاصل او، روزها و شب‌ها پاهای او، ستاره‌ها استخوانهای او و ابرها گوشت او. ریگ غذائیست که در معدهٔ او و رودها روده‌های اوست. کبد و ریه‌های او کوهها هستند و گیاهها و درختان موهای او، مشرق پیش او و مغرب پشت اوست. چون او دهن دره کند برق می‌زند و چون خود را تکان دهد رعد می‌غرّد و چون بول کند باران می‌آید و صدا همان شیههٔ اوست.

۲ ـ روز فروزان مانند ظرف قربانی است که برابر اوست و جایش محل مشرق است و شب برای وی ظاهر شد و آن مانند ظرف قربانی است که در پشت او جا داده می‌شود و محلش دریای مغربست. این دو ظرف قربانی در طرفین است نمایان شدند.

پرپاتیک Prapatika یا شش ادهیا (فصل) است.

ر.ک: اوپانیشاد، جلالی نائینی، ص ۱ و ۵۳۱؛ و گزیدهٔ اوپه نیشدها ـ ترجمهٔ رضا زادهٔ شفق ص ۶۲ ـ ۶۱.

۱. اوم om (Aum): اسم اعظم ـ این کلمه دارای سه حرف «الف»، «واو» و «میم» است و نزد هندوان بسیار مقدس می‌باشد. کلمهٔ «اوم» ابتدای کتب مقدسه نوشته می‌شود و شبیه کلمهٔ «هو» عربی است، و آن را بقدری مقدس می‌دانند که هنگام تلفظ نباید غیری آن را بشنود، چنانکه وقت شروع و ختم قرائت کتب بید بطوری «اوم» را زیر لب می‌خوانند که کسی نمی‌شنود، ریشهٔ این کلمه ظاهراً از کلمه‌ای است که به معنی «آری» میباشد که تصدیق حرف طرف باشد و باین جهت در آخر ادعیه، جای کلمهٔ «آمین» را در ادعیهٔ اسلامی، می‌گیرد.

ر.ک: اوپانیشاد، جلالی نائینی، ص ۵۲۵ ذیل اوم و ص ۷۲۷ ـ ۷۲۶؛ ادیان و مکتبهای فلسفی هند، داریوش شایگان (۲: ۸۳۰)؛ ابوریحان بیرونی، تحقیق ماللهند، ص ۱۳۵؛ همان، ترجمهٔ صدوقی سها، ج ۱، ص ۱۳۴.

پس گویی او اسب سواری شد و خدایان را حمل کرد و اسب تخم گیری شد و «گندهروه»[۱] ها را حمل کرد و اسب مسابقه شد و دیوها را حمل کرد و اسب معمولی شد و آدمیزاد را حمل کرد. دریا خویشاوند اوست. دریا منشأ اوست[۲].

و نیز در «بریهد آرنیک اوپانیشاد» در موضوع کیفیت آفرینش چنین آمده:

در ابتدا هیچ چیز نبود، این عالم از نیستی بوجود آمد. اولین گام در ظهور عالم اراده است که مظهر خرد است، و بعد از آن آب و آتش و خاک و باد و روشنایی و جهات و آسمان و فضا و غیره نمودار شد. کلام و زمانه و وداها و عمل قربانی از عقل و فکر پیدا شدند. تفصیل کیفیت پیدایش جهان هستی در این اوپانیشاد چنین شرح داده شده است:

۱ ـ این همه (عالم که به نظر می‌آید و نام و صورت دارد) در اصل نبود؛ زیرا که «هیرنیه گربهه» (پرجاپتی)، این همه را در خود محو ساخته بود. و آن «هیرنیه گربهه» هیچ صفتی نداشت، مگر گرسنگی. چون خورندهٔ آن چیز، موت آن چیز است؛ از این روی «هیرنیه گربهه» را موت نامند؛ پس آن «هیرنیه گربهه» خواهش پیدایش دل کرد و به همین اندیشه و خواهش که من صاحب دلم (خود را بزرگ دانست) و شروع در پرستش خود کرد و چون برای پرستش آب ضروری است، آب پیدا شد. پس در این فکر شد که چون من قصد پرستش دارم، این آب برای من پیدا شده است و چون «ارچن Arcana» پرستش را گویند، آبی که برای پرستش پیدا شده بود «ارک Arca»

---

۱. گندهروه Gandharva (= گندهرب در اوستا Gandarewa): مطربان بهشتی یا آسمانی؛ فرشتهٔ نغمه‌خوان؛ مطرب یا موسیقیدانی که پیش فرشتگان آواز می‌خواند.

ر. ک: اوپانیشاد، جلالی نائینی، ص ۶۶۳ ـ ۶۶۱.

۲. ر. ک: گزیدهٔ اوپه نیشدها ـ رضا زادهٔ شفق ص ۶۳ ـ ۶۴ و اوپانیشاد، جلالی نائینی، ص ۱ ـ ۳.

(= آتش) نام یافت. پس هرکه از ارک، که آب پرستش است، آگاه باشد، او را در وقت احتیاج هر جا که باشد، آب بهم می‌رسد (و چنانچه هیرنیه گربهه، از موجود گشتن آب، لذّت یافته بود، او نیز لذّت یابد).

۲ ـ و از این آب ارک کفی که بالا جمع شده بود، سخت گشت و زمین پدیدار شد. پس از خلقت زمین، (به این اندیشه که من چیزی عظیم آفریده‌ام) «هیرنیه گربهه» از مشقّت مانده شده بود، پس حرارت که لازمهٔ مشقّت است بر او مستولی شد. از آن حرارت، آتش که سوختن و سوزانیدن لذّت آن است، به هم رسید (و نخستین تن که پیدا شد همین آتش است).

۳ ـ آنگاه «هیرنیه گربهه» خود را به سه قسمت کرد: آتش و آفتاب و باد (هوا) (که هر سه در رتبه یاهم برابرند). و آن «هیرنیه گربهه» از سه قسم شدن به سه صورت ظاهر گشت که همین سه قسم «پران Prana»[۱] یا سه اصل و منشأ حیات باشد. و سر این آتش (مذکور) جهت مشرق است و هر دو بازو، کنج‌های «ایشان»[۲] و «اگنیه»[۳] و تن و عقب و دم جهت مغرب است و هر دو ران مع پا، کُنج «نیرت»[۴] و «بایب»[۵] و هردو پهلو، جهت جنوب و شمال است، و پشت، بهشت و شکم، فضا و سینه، زمین. و این آتش عین اسبی است که محل او در آب است. آنکه بر این سرّ آگاه بود، بهر جایی که رود، جائی بزرگ یابد.

---

۱. پران (پرانا): جان؛ نفس؛ باد زندگی؛ اصل یا منشاء حیات؛ روح.

۲. ایشان (Isana): سمتی که مابین شمال و مشرق است؛ نام رودرا یا شیوا که حاکم جهت یا ناحیهٔ شمال شرقی جهان است.

۳. اگنیه Agneya (اگنی): متعلق به آتش یا خدای آتش ـ ناحیهٔ جنوب شرقی که اگنی پادشاه آنست.

۴. نیرت (نیرتیه Nairtya): سمت جنوب غربی.

۵. بایب (وایویه Vayavya): شمال غربی.

٤ ـ پس از آن « پرجاپتی » خواست که با بدن دوم محسوس کثیف یک جا شود. از فکر با گویائی یکجا شد. پس از اجتماع آن موت گرسنه (که هیرنیه گربهه باشد) از این گویائی، نطفه پیدا شد و از آن نطفه آفتاب (که از حرکت او سال معلوم می‌شود) پیدا گشت. و پیش از خلقت آفتاب سال نبود و در آن نطفه به مدّت یک سال مزاج آفتاب به کمال رسید و بعد از گذشتن یک سال « هیرنیه گربهه » او را ظاهر ساخت، و پس از ظاهر شدن آفتاب (خورشید)، آن « هیرنیه گربهه » گرسنه در مقابل او دهن باز کرد. آفتاب (مشاهدهٔ این حال کرده از ترس آواز کرده) لفظ « بهان »[1] گفت. سخن و کلام در این وقت ظاهر گشت.

٥ ـ و چون در اندیشهٔ « هیرنیه گربهه » چنین قرار یافت که اگر این آفتاب را بخورم، غذای خود اندک کرده باشم، به این سبب از آن آفتاب خورد، سال نو بهم رسید و تمام انواع مخلوقات را پیدا کرده، غذای خود فراوان ساخت، و از آن لفظ « بهان » که آفتاب گفته بود: اسماء خلق کرده: برای هر فردی از آن مخلوقات که پیدا کرده بود نامی مقرّر فرمود؛ پس خلقت به ترتیبی که مذکور خواهد شد کامل گردید: چنان که اول ریگ‌ودا، پس از آن یجور ودا و آنگاه سام ودا پیدا شد. بعد از آن بحرها که برای وزن‌های آیات بید مقرّر است، پیدا گشت و آنگاه عمل قربانی و پس از آن انسان و حیوان پیدا شدند. و آن « هیرنیه گربهه » هرکه را پیدا می‌کرد، خوردن او را (مثل خوردن آفتاب که اول بار پیدا کرده بود) به خاطر می‌آورد. و چون همه را خواهد خورد و غذای خود خواهد

---

۱. بهان Bhana: بیان (مخصوصاً بیان قانون بودا) ـ نام نوعی نمایش که در آن فقط یک نفر در روی صحنه ظاهر می‌شود با نقل روایات که بوسیلهٔ خود قهرمان به عمل آید یا شخص ثالثی آن را بیان نماید (مثل نقالی).

ر. ک: اوپانیشاد، جلالی نائینی، ص ۵۴۱ اعلام.

ساخت، نام آن «هیرنیه گربهه»؛ «آدیتی» (آدت) باشد یعنی: خورندهٔ همه نام گرفت. هر که این آدت را، با صفت او که خوردن است (همه را) بداند، از جمیع خواهش‌ها بهره‌مند گردد و لذّت یابد.

٦ ـ باز آن «هیرنیه گربهه»[1] خواست که اعمال قربانی را مکرّر به جـا آورد، از تصور این مشقّت کشیدن مانده شد و از آن تصوّر حرارت بر او مستولی شد. پس از آن حرارت، جلال و افتخار و قوت از بدن او جدا شد و آن جلال و قدرت همین «پـران» است و چون این «پران» از بدن برآمد، بدن «هیرنیه گربهه» در آماسیدن شد (با آنکه آن هیرنیه گربهه آن بدن را گذاشته بود) میل او بدان همچنان باقیمانده بود.

۷ ـ بدین سبب آرزو کرد تا این بدنی که بی من همه ناپاک شده، پاک گردد و با آن بدن یکی شود، پس آن «هیرنیه گربهه» به صورت اسب شد و به همین سبب «اشو» (Asva) نام گرفت؛ زیرا «اشو» در لغت سانسکریت به معنی ورم و آماس کردن است و چـون از درآمـدن «هـیرنیه گـربهه» بـاز بـه بـدن، بـدن پـاک شـد «اشـمید» (اشومید Asvamedha) نام یافت. و «مید» در لغت سانسکریت به معنی پاکی است یعنی بدن پاک، دانندهٔ این معنی ثواب «اشمید» می‌یابد. و آن اسب که بدن «هیرنیه گربهه» گشت، او را به قید خاطر نبست و به سر خود گذاشت؛ بعد از گذشتن یک سال، آن «هیرنیه گربهه» اسب مذکور را برای غذای خود کشت و حیوانهای دیگر را بـرای غذای فرشته‌ها مقرّر ساخت.

... و آن اسب عین این آفتاب است که می‌تابد و آن آفتاب تابنده را همین یک سال بدن است، و نیز آتش مذکور عین این آفتاب است، و این عالم‌ها، بدن این آتش است.

---

۱. در بعضی از نسخ بجای هیرنیه گربهه در اینجا لفظ «ورات پرش (پوروشا) Virata _ Purusha» که به معنی: شخص بسیط ـ عالم کبیر ـ شامل ویراج که از صفات وجود اعلی است ـ بکار رفته است.

پس هر که این هر دو را که آفتاب و اشمید است و در حقیقت یک موکّل‌اند، به آن موت که «هیرنیه گربهه» است، یکی داند، برموت ظفر یابد و موت او را هیچگاه در نیابد و یکی از این سه موکّل (آتش و آفتاب و باد است) گشته، عین آن موت که «هیرنیه گربهه» است، گردد[۱].

در همین اوپانیشاد، در «سپتان براهمن»[۲] در بیان خلق عالم آمده: پیش از ظهور عالم شخص اول (ذات مطلق) یکّه و تنها بود ولی کثرت در او پنهان. در این شخص واحد، جنبهٔ کثرت یعنی خواهش ظهور پیدا شد. عالم موجودات که مشتمل بر انسان و حیوان و دام و دد و خزنده و پرنده و سایر جانداران و جمادات و مال و منال است عیان شد. روح انسان به جانب مبدأ خود یعنی روح مطلق تمایل دارد و می‌خواهد که به او متصل شود تا نقص جدائی از او مرتفع گردد و برای حصول به این مقصد، آدمی باید خود را بشناسد و بفهمد که شخص او مظهر ذات مطلق است و پرتو عمل پیدایش عالم.

«پرجاپتی» به نیروی خرد و ریاضت هفت غذا (Anna) را پیدا کرد و از این هفت غذا، یکی را برای جمیع خورنده‌ها تعیین کرد و دو غذا برای خدایان مقرّر فرمود و سه غذا برای خویش اختصاص داد و یک حصه برای حیوانات، و به این حصه همهٔ حیوانات نیازمندند. و اینکه غذا را همیشه می‌خورند و تمام نمی‌شود سبب چیست؟ هرکه از سبب تمام نشدن غذا با خبر است، بطریق نیک غذا می‌خورد و به خدایان

---

۱. ر.ک: اوپانیشاد ـ جلالی نائینی ص ۳ ـ ۶؛ گزیدهٔ سرودهای ریگ‌ودا، مقدمه ص ۴۱ ـ ۴۳؛ گزیدهٔ اوپه نیشدها ـ رضا زادهٔ شفق ص ۶۴ ـ ۶۶؛ عرفان ج ۴، ص ۹۲ ـ ۹۳.

۲. سپتان براهمن Brahmana _ Saptanna: «سپتان از دو واژهٔ سانسکریت مشتق است، یکی «سپت» به معنی هفت و دیگری «آن» به معنی غذا؛ و سپتان براهمن نام جزئی از اوپانیشاد بریهد آرنیک است در بیان هفت غذا یا غذای هفتگانه».

می‌پیوندد و از آب حیات لذّت می‌گیرد.

آن سه غذایی که «پرجاپتی» برای خود اختصاص داد، دل وگویائی وپران است. از اجتماع این سه، بدن پیدا شده است. پس مدار تمام قوا و حواس بدن بر همین سه چیز است که دل وگویائی وپران باشد. و این هر سه، عین سه عالم و سه «ودا»[1] و خدایان و ارواح پدران و مردم و نیز عین مادر و پدر و فرزندانند. دل که تصور کنندهٔ معنی‌ها است عین پدر وگویائی که نامهای معنی است عین مادر و پران که با گویائی ظاهر می‌شود عین فرزند است.

وبدن این گویائی، زمین است و صورت ظهور گویائی (بواسطهٔ پیدا شدن حرارت در رگها پیش از حرف زدن که سبب حرف زدن اوست)، آتش است. وبدن این دل فضاست و صورت ظهور دل آفتاب، و از اجتماع این دل وگویائی، پران پیدا شد. وبدن این پران آب است و صورت ظهور آن ماه و مقدار پران به آب و ماه برابر است. و دل وگویائی و پران با یکدیگر برابرند و تا عالم هست آنها نیز هستند.

و «پرجاپتی» که سه غذا را برای خود برگزید، صورت سال تمام است و این سال را شانزده «کلا Kala» (= حصه) است. پانزده کلای او همین پانزده شب است و شانزدهمین کلا همین «پرجاپتی» که سال تمام است.

خدای گویایی آتش است و خدای بینائی آفتاب و خدای دل ماه و خدای شنوایی جهات و خدای پران، باد و باد مانند آفتاب و ماه غروب کننده نیست.

در آخر «پرجاپتی» اعمال را پیدا کرد که میان خویش به منازعت پرداختند و نیز

---

۱. تشبیه آن به سه ودا چنین است: گویائی (بواسطهٔ ضبط عبارات او به میزان بحرها) عین رگ بید است و دل (بواسطهٔ اختلافات عبارات در اوزان) عین ججر بید است و پران (بواسطهٔ آهنگ که لازمهٔ او است) عین سام بید است.

این سؤال پیش آمده که آفتاب از چه چیز طلوع و در چه چیز غروب می‌کند؟ و پاسخ داده شده که از همین باد طلوع و در همین باد غروب می‌کند[۱].

علاوه بر اینها در «اوپانیشاد بریهد آرنیک» ترتیب تکامل چنین توصیف شده که در آغاز فقط آب بود و از آب، «ستیم Satyam» پیدا شد (یعنی حقیقت بـه ظـهور رسید) و از آن برهما بوجود آمد و برهما پرجاپتی را خلق کرد و پرجاپتی خدایـان را پیدا کرد[۲].

در «چاندوگیه اوپانیشاد»[۳]، که پس از بریهد آرنیک، طولانی‌ترین اوپـانیشاد محسوب می‌شود، در بیان کیفیت آفرینش چنین آمده:

۱) اوّل هیچ نبود، همین هست مطلق بود[۴]. خـواست کـه آشکـارا شـود، از او بیضه‌ای ظاهر شد، آن بیضه یکسال ماند. پس شکافته شد. نصف پوست آن طلا شد و نصف دیگر نقره.

۲) آن نصف که نقره شد زمین است، و آن نصف که طلا شد آسـمان. و از پـوست بالائی بچه‌دان کوهها شد و پوست به غایت باریکی که در بچه‌دان است (و بچه در آن

---

۱. تفصیل بیشتر داستان آفرینش در سپتان براهمن، ر.ک: اوپانیشاد، جلالی نائینی، ص ۲۶ ـ ۲۰ وگزیدهٔ اوپه نیشدها، رضا زادهٔ شفق، ص ۸۴ ـ ۷۷.

۲. گزیدهٔ سرودهای ریگ‌ودا ـ ص ۴۵ مقدمه.

۳. چاندوگیه Chandogya: به معنی خوانندهٔ سرود است. چاندوگیه اوپانیشاد متعلق به سام وید است و جزو چاندوگیه براهمن می‌باشد که ده باب دارد. این اوپانیشاد از ماهیت علم و نفس وروح وروح مـطلق و عالم و زندگانی بحث می‌کند و از اوپانیشادهای قدیمی و پس از بریهدآرنیک، طولانی‌ترین آنها بـه شمار می‌رود. ر.ک: اوپانیشاد، جلالی نائینی، ص ۱۰۳.

۴. در ترجمه‌های فرانسه و انگلیسی و همچنین متون چاپی سانسکریت پیش از این جمله، مطلب چـنین شروع می‌شود: آفتاب برهماست. این است دستور. توضیح بیشتر آن اینست: اول هیچ نبود..

می‌باشد و تری دارد)، ابر و برف شد و از رگها دریاها شد و از آبی که در بچه‌دان است، بحر محیط (اقیانوس) شد.

۳) و بچه‌ای که در آن پیدا شد آفتاب است، و از ظاهر شدن آن آفتاب، شعاع عظیم (یا شوری عظیم) در کرهٔ عالم افتاد و جمیع موجودات از جمادات و نباتات و حیوانات با جمیع خواهشها و آرزوها و مرادها موجود و حاضر شدند.

٤) دانائی که آفتاب را برهما دانسته، مشغولی (مراقبه) کند او را همهٔ چیزها و کارها و کامها موجود و حاضر می‌شود[۱].

در جای دیگر همین اوپانیشاد آمده:

«پرجاپتی» بر روی عوالم مراقبه کرد[۲]. آنگاه که آنها از تخم درآمدند، عصارهٔ آنها را کشید. آتش را از خاک (زمین)، هوا را از فضا، خورشید را از آسمان برون آورد.

او باز بر روی این سه ایزدان Devatah (آتش، هوا، خورشید) خوابید. آنگاه که از تخم درآمدند، باز عصارهٔ آنها را کشید. از آتش اشعار ریگ‌ودا را، از خورشید آوازهای سامن و از هوا وردهای «یاجوس»[۳] را بدست آورد. پس بر روی این سه ودا قرار گرفت. آنگاه که از تخم خارج شدند، عصارهٔ آنها را نیز کشید. از ریگ‌ودا (بهور Bhur) و از وردهای یا جوس «بهوه Bhuvah» و از آوازهای سامن (سور Svar)[۴].

---

۱. اوپانیشاد ـ جلالی نائینی ـ ص ۱۱۱ ـ ۱۱۲، ور.ک: گزیدهٔ اوپه نیشدها ـ رضا زادهٔ شفق ص ۲۲۵ ـ ۲۲۶ و عرفان ج ۴، ص ۹۷ ـ ۹۸.

۲. در برخی از ترجمه‌ها بجای مراقبه، «روی عوالم خوابید» ترجمه شده است.

۳. یاجوس Yajus (در ترکیبات یاجوش Yajush): احترام مذهبی؛ پرستش؛ ادعیه و اوراد قربانی و منترهایی که هنگام قربانی خوانده می‌شود. ر.ک: اوپانیشاد، جلالی نائینی، ص ۷۶۰.

۴. بهور، بهوه یا (بهوور Bhuvar) و سور یا (سوه Svah)، سه کلمهٔ رمزی است که پیش از دعای گایتری

حال اگر در قربانی به سرودهای ریگ‌ودا خدشه‌ای وارد شود، باید فدیه‌ای در آتش صاحبخانه ریزد، وکلمات «بهور» و درود را بگوید. پس با عصارهٔ اشعار ریگ‌ودا و با نیروی ابیات ریگ می‌تواند زیان نسبت به ابیات ریگ قربانی را جلوگیری کند.

اگر به سرودها و وردهای «یاجوس» خدشه وارد گردد، باید نذری در آتش جنوبی ریزد، وکلمات «بهوه»، درود! را بگوید. پس با عصاره و نیروی اوراد «یاجوس» از زیان نسبت به اوراد قربانی یاجوس جلوگیری خواهد کرد.

اگر به آوازهای «سامن» خدشه وارد گردد، شخص باید فدیه‌ای در آتش مشرق ریخته وکلمات «سور»، درود! را بگوید. پس با عصارهٔ آوازهای سامن از زیان نسبت به نغمه‌های قربانی سامن جلوگیری خواهد کرد[۱].

در «پرشنه اوپانیشاد»[۲] نیز چنین آمده:

«پرجاپتی» که پیدا کنندهٔ همه است، خواست که پیدایش کند. بعد از آن ریاضت کشیده، و دو چیز را بوجود آورد. یکی «سوم» (که ماه است و آب حیات در اوست)، دوم پران (که آفتاب و آتش در اوست). و دانست که از این دو همهٔ موجودات پیدایش

خوانده می‌شوند و در اصل به معنی زمین، فضا و آسمان‌اند. این سه واژه را، که پس از اوم، مهمترین کلام است، «ویاهریتی Vyahriti» بزرگ می‌دانند.

ر.ک: به ذیل این کلمات در اوپانیشاد، جلالی نائینی، اعلام.

۱. ر.ک: گزیدهٔ اوپه نیشدها ـ رضا زادهٔ شفق، ص ۲۴۰ ـ ۲۳۸ و عرفان، (ج ۴، ص ۹۹ ـ ۹۸).

۲. پرشنه Prašana به معنی پرستش و سؤال است و «پرشنه اوپانیشاد» متعلق به «اتهروا ودا» است. این اوپانیشاد دارای شش قسمت است، که در هر قسمت شاگردان از استاد خود سؤال می‌کنند و استاد پاسخ می‌دهد، و چون اساس تعلیم در این اوپانیشاد بر سؤال و جواب قرار گرفته، از اینرو آن را اوپانیشاد پرسش (پرشنه) نامیده‌اند.

خواهند یافت[۱].

بنابر قانون «مانو»[۲]:

«این جهان در تاریکی فرو رفته بود. قابل ادراک نبود، صفاتی نداشت که آن را مشخص سازد. نه از راه منطق قابل کشف بود و نه از راه مکاشفه، مثل آن بود که همه درخواب باشند. ابتدا موجود اعلی، آب را پدید آورد و در آن جرثومه‌ای قرار داد. این جرثومه بصورت تخم زرّین و درخشانی بود که مانند ستاره هزاران شعاع از آن برمی‌خاست. آبی که پیدا شد «نارا» نام گرفت زیرا از آن موجود نری بوجود آمد. این آب اولین جای حرکت (Ayana) «نارا» بود، از اینرو «ناراین» (برهما) خوانده شد یعنی متحرک در آب. پس از آنکه برهما در تخم زرّین یک سال برهمایی ماند[۳]، با نیروی فکر خود آن بیضه را بدو نیم ساخت، و از آن دو قسمت، آسمان و زمین پیدا شد

---

۱. اوپانیشاد ـ جلالی نائینی، ص ۱۷۳، گزیدهٔ اوپه نیشدها ـ رضا زادهٔ شفق، ص ۴۰۵؛ عرفان ج ۴ ص ۹۹.

۲. مانو (من یا منو Manu): انسان، آدم ابوالبشر، خداوند اندیشه؛ نام مجموعهٔ قوانین مانو (Manava-dharma-Sastra)؛ نام مانو مأخوذ از ریشهٔ Man به معنی تفکّر می‌باشد و به چهارده نفر پادشاه (بنابر اساطیر هنود) از یک نسل که پدر بر پدر بر زمین حکومت کرده‌اند اطلاق می‌شود. بنابر افسانه‌های هندی عمر مانو ۴۳۲۰۰۰۰ سال است.
برای اطلاعات بیشتر و اسامی چهارده مانو ر.ک به: اوپانیشاد، جلالی نائینی، ص ۶۸۲ و ص ۸۲۹ ـ ۸۲۷.

۳. بنابر اساطیر هندو، وقتی برهما عالم را خلق کرد برای مدّت یک روز برهمایی که طول آن ۲۱۶۰۰۰۰۰۰۰ سال است جهان بی تغییر مانده و سپس هنگامیکه (برهما) در خواب به سر می‌برد جهان و هرچه در آن است طعمهٔ آتش می‌شود، اما دانشمندان (ریشی‌ها) و خدایان و عناصر باقی می‌مانند و چون دوباره بیدار می‌شود، جهان را از نو می‌آفریند و این عمل برای مدّت یکصد سال برهمایی همچنان تکرار می‌گردد. (برای نمودن تعداد سالهای این دوره یعنی سالهای عادی این دوره در حدود ۷۸۹۹۰۰۰۰۰۰۰۰ می‌شود) و چون دورهٔ صد سالهٔ مذکور بپایان رسید، خود برهما و همهٔ دانشمندان و تمام جهان، به عناصر اولیّه خود مبدّل می‌گردند. همان، ص ۵۳۲.

و در میان آن دو، فضا (اتمسفر) و هشت جهت و مخازن آب (اقیانوسها و دریاها) پدید آمدند»[۱].

ابوریحان بیرونی در کتاب ارزشمند خود (ماللهند)، در ذکر «برهماند»[۲] می‌نویسد:

معنای «برهماند» بیضهٔ «براهم» است و به حقیقت بر کل اثیر بر می‌افتد از جهت استدارت و شکل حرکت آن، بل بر کل عالم از جهت انقسام آن به برین و فروئین.

و هندوان چون آسمانها بر شمرند گویند که همهٔ آن «برهماند» است و اینان از آن کسانند که ریاضتی در دانش هیئت بر خود هموار نساخته‌اند و آنسان که شاید تصور آن نکرده و از این روی بهر آسمانها جز سکون نبینند و خاصه از آن روی که آن را قرار طوائف نهند، نقل و اعتماد به سوی پائین را بدان همی پندارند بدانگاه که نعیم مینو به شبه [آنچه که] بر روی زمین مشاهد [است] وصف کنند.

و به مرموزات خبری آنان است که آب پیش از هر شیئی بوده است و محل عالم ممتلی از آن است و لا محاله این به آغاز روز نفس بوده است و ابتداء تصور و ترکیب. [و] گفته‌اند [که] آب به تموّج کف برآورد و از آن شیئی سپید برآمد و باری بیضهٔ «براهم» از آن بیافرید.

و گروهی دیگر از آنان گویند که آن بر شکافت و «براهم» از آن برآمد و آسمان از یک نیمهٔ آن به کینونت[۳] رسید و زمین از دیگری، و باران‌ها از شکسته‌های آن دو

---

۱. همان ـ ص ۷۵۰.

۲. برهماند Brahmanda: تخم برهما؛ کرهٔ عالم؛ جهان؛ این واژه مرکب است از «برهم Brahma» و «اند Anda» (تخم)، و اطلاق بر عالم اعلی واسفل و یا آسمانها واثیر و زمین و طبقات هفتگانهٔ آن می‌شود؛ عالم لاهوت.

ر.ک: لغات سانسکریت در ماللهند، ص ۶۳ ـ ۶۲؛ اوپانیشاد، ص ۵۳۵.

۳. کینونت: کینونة؛ بدون؛ هست شدن؛ موجود شدن؛ آفرینش و پیدایش.

[که] اگر می‌گفتند کوه‌ها شایسته‌تر می‌بود از باران‌ها و مانند‌ه‌تر.

گروهی دیگر نیز گویند ایزد تعالی مر «براهم» را گفت [که] من بیضه‌ای همی آفرینم و تو را بهر سکونت در آن نهم، و آن بیضه از کف آب مذکور بیافرید و چون آب اندک گردید و فرو نشست، بیضه به دو نیمه گشت.

... و امّا تقدم آب به نزد هندوان در آفرینش از این رهگذر است که تماسک هر پراکنده و نمو هر رویند‌ه‌ای از آن است با قوام حیات در هر دارندهٔ روحی، و از این روی آلت و اداة صانع است هرگاه که قصد صنعتی کند از ماده. و ... امّا اشارت هندوان به شکافتن بیضه از آن جهت است که دارندهٔ این سخن عامی بوده است و بدور از معرفت احاطت آسمان بر زمین همچون احاطت قشر «برهماند» به مغز خویش و از این روی زمین را فروئین پنداشته است و آسمان را برین از یکی از جهات آن[۱].

علاوه بر مطالب یاد شده، در حماسهٔ راماین[۲]، کیفیت آفرینش اینگونه نقل شده

فرهنگ دهخدا، ذیل «کینونت».

۱. ر.ک: تحقیق ماللهند، ترجمهٔ منوچهر صدوقی سها (۱: ۱۷۷ ـ ۱۷۵).

۲. راماین (رامایانا Ramayana): منسوب به رام (رام داس رتهی Dasa-rathi) ـ نام قدیمیترین حماسهٔ منظوم سانسکریت که شاعر دانشمند به نام «والمیکی» ابتدا در حدود سدهٔ پنجم پیش از میلاد آن را سروده، و یک یا دو قرن بعد ظاهراً بصورت فعلی درآمده است. نسخ این حماسه اختلافات زیادی با هم دارد و دومتن کاملاً مشخص از آن وجود دارد که یکی متن شمالی و دیگر متن بنگالی است. متن شمالی قدیمیتر و دست نخورده‌تر است. حماسهٔ راماین ماجرای زندگی «رام چندر» است و در آن از عشق رام با همسرش «سیتا Sita» حکایت شده است. این حماسه دارای هفت قسمت یا جزء (کانده Kanda) است و رویهم مشتمل بر ۵۰۰۰۰ مصرع می‌باشد و ظاهراً قسمت هفتم، به قدمت شش قسمت دیگر نیست.

ر.ک: اوپانیشاد، جلالی نائینی، ص ۵۹۸ ـ ۵۹۶.

در ادبیات سانسکریت راماین را به «آدی کاویه Adikavya» یعنی نخستین منظومه به این زبان یاد می‌کنند

است:

«همه جا آب بود و زمین در آن تشکیل شد و برهمای قائم بذات و دیگر خدایان در آن بوجود آمدند. سپس او بصورت گراز درآمد و زمین را بالا آورد و جهان را خلق کرد و مقدسین را که پسرانش هستند، بوجود آورد. برهمای ازلی و تغییر ناپذیر، از اثیر بوجود آمد، و از او «مریچ»[۱] پیدا شد، و پسر «مریچ»، «کشیپ»[۲] بود. از کشیپ، «ویوسوت» بوجود آمد و گفته می‌شود که مانو پسر «ویوسوت» بود[۳].

در براهمن‌ها که مبنای تعلیمات برخی از اوپانیشادها قرار گرفته‌اند، خلقت جهان چنین بیان گردیده است:

«جهان درآغاز آب بود، دریایی موّاج. خواست که ازدیاد یابد. به ریاضت نشست و کفّاره داد. از انابت او تخم زرّین بوجود آمد. در آن دوران هنوز سال وجود نداشت. تخم زرّین آنقدر در آب شناور شد تا زمان یک سال را گذراند. پس از او انسانی بوجود آمد که پرجاپتی بود. از اینروست که در دوران یک سال زن، ماده گاو و یا ماده اسب

دربارهٔ این منظومه و مشخصات آن ر.ک: راماین، به کوشش عبدالودود اظهر دهلوی، مقدمه.

۱. مریچ Marici: عالم فضا؛ شعاع نور در فضا؛ نام خداوند خالق اشیاء.

۲. کشیپ Kašyapa: نام حکیم دورهٔ ودایی که سرودهائی چند از ریگ‌ودا منسوب به اوست وگفته‌اند که پسر «مریچ» فرزند برهما و پدر «ویوسوت»، پدر مانو بوده است. بنابر «شت‌پت براهمن»، کشیپ به شکل سنگ پشت درآمد و مردم را خلق کرد (چون واژهٔ کشیپ به معنی سنگ پشت می‌باشد، گفته شده که مردم از لاک پشت بوجود آمده‌اند).

در حماسهٔ مهابهارت نقل است که «کشیپ»، آدیتی و دوازده دختر دیگر «دکش» را به زنی گرفت و از آدیتی، آدیتیاها، که ایندرا از رؤسای آنهاست و همچنین ویوسوت که پدر مانو بود، بوجود آمدند و از دوازده دختر دیگر او دیوان و ناگاها و خزندگان و پرندگان و انواع موجودات زنده پیدا شدند.

ر.ک: اوپانیشاد، جلالی نائینی، ص ۸۲۰.

۳. همان ـ ص ۵۳۴.

بچه می‌زایند، چون پرجاپتی نیز در یک سال بوجود آمد. پرجاپتی تخم زرّین را شکافت ولی ایستگاهی نیافت. یک سال دیگر تخم زرّین او را شناور به اطراف برد. پس از یک سال پرجاپتی آرزوی سخن گفتن کرد و کلمهٔ «بهور» را بر زبان راند. پس زمین بوجود آمد. از اینروست که طفل نیز پس از یک سال سخن می‌گوید... پرجاپتی شروع به آفریدن کرد و از دهان خود خدایان را آفرید که متعلق به آسمان div اند. پس از اینروست که خدایان Deva نامیده می‌شوند، چون برای آسمان خلق شده‌اند (نورانیند)...

پرجاپتی با دم فرو روندهٔ خود «آسوراها» را خلق کرد که متعلق به زمین‌اند. آنها نیز چون زمین تیره‌اند...

از آنچه پس از خلق خدایان نورانی، روشن بود روز را خلق کرد و از آنچه پس از خلق آسوراهای تیره، تاریک بود شب را ساخت. این است شب و روز[۱]!

در جای دیگر براهمن‌ها آمده:

«جهان در آغاز (agre) برهمن بود. او خدایان را خلق کرد. پس از آفرینش آنها هریک را در عالمی گذاشت. در این جهان اگنی (آتش)، در فضا وایو (باد) و درآسمان سوریا (خورشید) را. در عوالم بالاتر نیز خدایان را جای داد... اما برهمن خود به سوی مخالف رفت. پس اندیشید چگونه می‌توانم دو باره در این عوالم نزول کنم؟ او با دو چیز در این عوالم نزول کرد، با نام (nama) و شکل «rupa» (صورت) ...»[۲].

---

۱. عرفان، ج ۴ ـ ص ۹۹ ـ ۱۰۰.

۲. همان، ج ۴، ص ۱۰۰.

در « تیتریه اوپانیشاد »[۱] آمده:

« اینجا در آغاز لاوجود (asat) بود و از آن وجود (sat) ایجاد شد[۲]. او خود را یک « آتمن » ساخت[۳]. از این جهت او نیک آفریده نام دارد. در واقع نیک آفریده ذات همهٔ هستی است. اگر ذات را کسی دریابد (ananda) یا سرور و رضای کامل (لذّت درونی و پایدار) دست می‌یابد »[۴].

در « میتری اوپانیشاد »[۵] نیز آمده:

---

۱. تیتریه Taittiriya: این عنوان به سنهیتای ججر بید سیاه اطلاق می‌شود. همچنین نام یک براهمانا (براهمن) و یک آرتیک و یک اوپانیشاد و یک « پراتی شاکهیه Prati _ Sakhya » وابسته به یاجورودا می‌باشد. ر.ک: اوپانیشاد، جلالی نائینی، ص ۷۹۹.

۲. « asat » به معنای لاوجود (ناهستی) نیست و در اوپانیشاد گاهی کسانی را که مدعی‌اند از ناهستی، هستی شکل می‌گیرد نادان می‌خوانند. گاهی هم تأکید می‌شود که asat به مفهوم عدم نمی‌باشد. چنانکه در «چاندوگیه اوپانیشاد» می‌خوانیم:

«در آغاز sat وجود تنها بود، یکی بدون دوّمی. برخی گویند در ابتدا فقط asat یا لاوجود بود و از آن وجود تولید شد. ولی چگونه چنین چیزی ممکن است و از نیست، هستی به وجود آید؟ بر عکس در اوّل تنها وجود بود، یگانه ... »

نظر «راداکریشنان» در اینباره اینست که asat هستی متجلی نشده است.

«شانکارا shamkara» (شنکر) مفسر بزرگ ودانتا نیز معتقد است asat حالی است که هنوز نام و شکل، ظهور نکرده است avyakrita - nama - rupam و به خصوص به همین (Tait. UP.) اشاره کرده و می‌گوید مقصود آن است که asat برهمن متجلی نشده و sat عالم اسماء و صفات، یا عالم واقعی است. حالت ممکن بر حالت واقعی تقدم دارد. در (sh.Br.II/1.17) نیز همین نظر توجیه شده است، با این توجیه آنگاه که اعلام می‌شود نه sat و نه asat وجود نداشت؛ مقصود آنست که هیچ نبود.

ر.ک: عرفان، (۴: ۵۲ و ۹۵ حاشیه)

۳. برخی از مفسرین بجای آتمن، روح ترجمه کرده‌اند.

۴. ر.ک: عرفان، ج ۴ ص ۹۵ وگزیدهٔ اوپه نیشدها، ص ۳۱۳.

۵. میتری Maitri یا میتریانی اوپانیشاد: متعلق به « میتریانی Maitrayani » یکی از مکتبهای سیاه ججر بید

در آغاز پرجاپتی تنها بود. او در تنهایی شادی نداشت. به خود مشغول شد و موجودات فراوانی خلق کرد. او دید که چگونه این اجسام همه چون سنگ، بی‌حرکت و بدون حیات، بسان تنهٔ درختی خشک آنجا ایستاده‌اند. در این اجسام نیز شادی نیافت. پس بخود گفت درون آنها روم و یکی یکی را بیدار ساخته به جنبش در آورم. بصورت باد شد تا در آنها داخل گردد. ولی چون با یک باد کاری از پیش نمی‌برد، پس خود را به پنج بخش تقسیم کرد که «پران Prana» (پرانه)، «اپان Apana» (اَپانَه)، «ویان Vyana» (ویانه)، «سمان Samana» (سَمانَه) و «اودان Udana» (اودانَه) باشد. آن بادی که حرکت او به بالا است پران است و بادی که به پائین می‌رود اپان است و بادی که در همهٔ رگها پر است آن را ویان گویند و بادی که غذا را از راه رگها به اعضا می‌رساند سمان است و بادی که آب و غذا را بالا و پائین می‌برد اودان است. و در گرد ناف که مجمع پران و اپان است، هر دو باهم جنگ دارند. گاهی پران زور کرده اپان را بالا می‌کشد و گاهی اپان زور کرده پران را به پائین می‌کشد و از جنگ و جدال این هر دو حرارتی که در معده بهم می‌رسد، همین حرارت غریزی است. و همین حرارت عین شخص و همین شخص عین حرارت غریزی و همین است «جیوآتما»[1]. و از همین حرارت، شخص هر چه می‌خورد هضم می‌شود، و آوازی که از بستن سوراخهای گوش شنیده می‌شود، آواز همین حرارت هضم کنندهٔ غذا است.

است. چون این اوپانیشاد منسوب به «میتری» که یکی از عرفا است، لذا به نام او خوانده شده، و از حیث قدمت با اوپانیشادهای بریهد آرنیک و چاندوگیه برابری نمی‌کند و بعد از آنها تدوین شده‌است. دو ادهیای (= فصل) آخر آن از پنج ادهیای اول جدیدتر است. موضوع لازم به ذکر و قابل توجه این است که در میتری اوپانیشاد نظریات و عقاید بودائی نیز دیده می‌شود.

۱. جیوآتما Jivatma: در ترکیب بجای جیوآتمن Jivatman، به معنی روح زندهٔ شخص یا فردی؛ جان؛ اصل و ناموس حیات.

و از این جهت انسان نزدیک به مرگ این آواز را نمی‌شنود.

و پرجاپتی خود را پنج بخش کرده و در حجرهٔ بدن درآمد. یکی عین دل، و یکی عین پران، و یکی عین روشنی و یکی عین خواهشهای راستی و یکی نیز جیوآتما شد. پرجاپتی چون به مقصود نرسیده بود مایل شد که از آنچه بیرون دل است متمتع گردد. پنج محل حواس را شکافته و سوراخ کرده، برآمد و پنج شعاع خود را از این پنج راه بیرون آورده و از محسوسات بیرونی لذّت برد. بینائی، شنوائی، بویائی، ذائقه و لامسه به منزلهٔ پنج ریسمان کشندهٔ ارابه است و زبان و دست و پا و دو محلّ مخصوص به منزلهٔ اسبان و بدن آدمی به منزلهٔ ارابه است. و دلی که عین جیوآتما است به منزلهٔ روان کنندهٔ ارابه است و اعتدال سه صفت به منزلهٔ چوب راندن اسبها است. و از آن چوب اعتدال سه صفت، این ارابه بدن را چون آسیا می‌گرداند. و تا آن جیوآتما که رانندهٔ بدن است، بدن را روان می‌کند، بدن می‌گردد و حرکت می‌کند. چون او بدن را گذاشت، بدن از حرکت باز می‌ماند. برای همین «آتما» را روان کنندهٔ بدن می‌گویند.

و آن آتما اگرچه محیط است، ولی در روی زمین در هر بدنی حرکت می‌کند (از بدنی به بدن دیگر) بدون آنکه تحت تأثیر تمتع بهرهٔ اعمال تیره و روشن قرار گیرد. چون او ناپیدا و لطیف است و قابل لمس نیست. او در ظاهر، کنندهٔ کارهاست ولی عامل نیست. پاک است و پایدار و بدون انحراف (تزلزل) بدون پریشانی و آزاد از امیال، چون تماشاگری است در خود مستقر... او از تار و پود سه صفت (که ایجاد و ابقا و افنا باشد) پارچه‌ای بافته و آن را برخود کشیده، خود را در آن پوشیده و پنهان می‌دارد، و از همین سه صفت چنان می‌نماید که لذّتِ نتیجهٔ اعمال را می‌گیرد، و آن آتما چنین

مانده و ثابت است[۱].

همانطور که دیدیم اختلافات زیادی در روایات گوناگون آفرینش، در اوپانیشادها موجود است. می توان اذعان نمود که این اختلاف اقوال، حاکی از آنست که سرایندگان و نویسندگان این متون، افرادی متعدد، با آراء و عقایدی متفاوت و در زمانهای متمادی بوده‌اند. جالبتر اینکه، این تضاد نظرها و اندیشه‌ها در یکی از اوپانیشادها موسوم به «شویت اشواترا»[۲] مطرح شده، و در آن چنین می‌خوانیم:

«و آنکه گفته شد مادهٔ پیدایش عالم برهما است یا چیز دیگر، جمعی می‌گویند که همین زمانه مادهٔ پیدایش عالم است که از او پیدا می‌شود و در او می‌باشد و در او فرو می‌رود. و بعضی می‌گویند که خود بخود می‌آید و خود به خود می‌باشد و خود به خود می‌رود، و جماعتی می‌گویند که سبب پیدایش عمل است و بعضی می‌گویند که پیدا کننده‌ای هست، امّا عالم از او بی‌اختیار پیدا شده است، و جمعی می‌گویند که پیداکنندهٔ همه، عناصر است و هرچه هست از عناصر پیدا شده است. و جمعی می‌گویند که پیداکنندهٔ همه، اعتدال سه صفت است، و جمعی می‌گویند که سبب پیدایش عالم شخصی است (که آن را هیرنیه گربهه می‌گویند). فکر باید کرد که اینها سبب پیدایش می‌توانند شد یا نه؟ و جمعی می‌گویند که مجموع اینها که مذکور شد سبب پیدایش عالم

---

۱. ر.ک: اوپانیشاد ـ جلالی نائینی، ص ۲۳۷ ـ ۲۳۸؛ عرفان ج ۴ ص ۹۵ ـ ۹۶؛ گزیدهٔ اوپه نیشدها، رضا زادهٔ شفق، ص ۴۴۰ ـ ۴۴۲.

۲. شویت اشواترا Svetasvatara (= شویت استر = شیت استر): این اوپانیشاد متعلق به ججر بید است و به مکتب تیتری‌ها نسبت دارد و از اوپانیشادهای قدیمی منثور می‌باشد. تألیف آن منسوب به شویت اشواترا عارف و نیز بنام او خوانده شده است. در این اوپانیشاد از ظهور ذات مطلق در ذات ایزد «رودرا» بحث شده و می‌گوید «رودرا» علّت مادی و فاعلی عالم، و نیز پیداکننده و نگاهدارنده و هدایت‌کنندهٔ همه در عالم است. ر.ک: اوپانیشاد، جلالی نائینی، ص ۱۹۴.

است.

و این همه باطل است، به جهت آنکه اجتماع اینها روح ندارد، و روح هم قادر به پیدایش نیست چون سبب شادی و غم است. مجموع اینها به جهت چیز خاصی است، اینها چون سبب پیدایش توانند شد که اینها اسباب لذّت‌اند و لذّت گیرنده؟ دیگر به سبب همان جیوآتمائی که لذّت گیرنده است و اینها لذّت گرفتن اویند، چرا سبب پیدایش نباشد؟ او هم سبب پیدایش نمی‌تواند شد، به جهت آنکه به او شادی و غم هر دو می‌رسند. پس می‌باید که او را صاحبی دیگر باشد که دهندهٔ شادی و غم به اوست.

آن طالبان حق، این جمیع مذهب‌ها را ردّ کرده مشغول به باطن خود شدند. دیدند که آن ذاتی که روشنی محض است، قدرت او که به سه صفت پوشیده است، سبب پیدایش عالم است. همان ذات یگانه را که این قدرت اوست و جمیع آنچه مذکور شده از زمانه تا جیوآتما، قوت دهندهٔ همه است و سبب پیدایش عالم.

دیدند «مایا»[۱]، که از آن پنجاه چیز است: ده حس و ده محسوس و ده موکل حواس و پنج باد و دل و عقل و خاطر و انانیّت و چهار موکّل اینها و چهار مدرک اینها و سه موکل حالت خواب و بیداری و «سوپت»[۲]. و مایا که با برهما آمیخت سبب پیدایش عالم شد[۳]....

آخرین روایتی که از اوپانیشادها به آن می‌پردازیم، روایتی است از «ایتریه

---

۱. مایا Maya: عشق ازلی؛ قدرت الهی؛ ضد پرش (روح)؛ ماده؛ صورت ظاهر و ...(ر.ک: اوپانیشاد، جلالی نائینی، ص ۶۷۶ و توضیحات بیشتر نگاه کنید به: عرفان ج ۴، فهرست اعلام).

۲. سوپت Svapiti: او خوابیده است.

۳. اوپانیشاد، جلالی نائینی، ص ۱۹۴ ـ ۱۹۵.

اوپانیشاد»[۱] در بیان آفرینش عوالم چهار گانه و شخص تکوینی و قوای تکوینیه از طرف نفس نخستین. بدین روایت:

در آغاز، آتما (آتمن) یگانه بود و هیچ نبود. با خود فکر کرد: عوالم را بیافریند. پس این عوالم را بیافرید. و اول این چهار چیز را خلق کرد: «انبهه ambha» و «مریچ marici» و «مَرَ mara»[۲] و «آپ apa». انبهه آبی است که جای بودن آن بالای بهشت است و مریچ عالم فضاست که پائین بهشت است و «مر» عالم زمین است که میرنده‌ها در او می‌باشند و آپ آبی است[۳] که در زیر جمیع طبقات عالم زمین است.

پس با خود اندیشید اینک عوالم موجود است، اکنون نگاهبانانی برای عوالم بیافرینم، تا بی‌نگاهبانان عالم ابتر نگردد. از میان آب هیکل شخص بیحواسی برآورد.

وبرای او آفریننده خواهش کرد که دهنی پیدا شود. مثل بیضه‌ای که بشکند، دهن شکافته شد و از آن دهن گویائی بهم رسید، و از گویائی، آتش. بعد از آن شکاف دو سوراخ بینی ظاهر شد و از بینی نفس‌زدن، و از نفس زدن، باد. بعد از آن شکاف دو چشم ظاهر شد و از چشم بینائی، و از بینائی آفتاب. و بعد از آن شکاف دو گوش ظاهر شد و از گوش شنوائی، و از شنوائی، جهات. و بعد از آن از پوست او حس لمس

---

۱. ایتریه Aitareya: از اخلاف ایتر Itara، نام «مهیداس Mahi _ dasa»، مصنف یک «براهمن» و یک «آرنیک» که بنام خود او معروف است. ایتریه اوپانیشاد وابسته به ریگ‌ودا و از اوپانیشادهای قدیمی ومنثور است.

۲. در بعضی از منابع این واژه به صورت «مرم» ضبط شده، ولی صحیح‌تر همان «مَرَ» است که به معنی مرگ و یا زمین کُشنده است.

۳. در سانسکریت برای آب دو کلمهٔ مختلف بکار رفته است: یکی امبهس (انبهه Ambhas) به معنی آبهای آسمانی است و ظاهراً در این روایات آفرینش مقصود جوهر و عنصر اصلی آب است. و کلمهٔ دوم آپ (آپس Apas) است که مقصود از آن آب معمولی و مرئی موجود در اقیانوسها و دریاهاست.

و موهای بدن پیدا شد و از آن نباتات. بعد از آن سینه ظاهر شد و در سینه دل، و از دل، ماه. بعد از آن ناف ظاهر شد و اپان و بعد از آن عضو مخصوص توالد و تناسل، و از آن نطفه، و از نطفه، آب پدیدار گشت.

و همین موکلان که پیدا شده‌اند، (نگاهدارندهٔ عوالم‌اند و از پیدایش عالمها)، در بند عوالمی که دریای محیط است، افتادند و به گرسنگی و تشنگی گرفتار شدند. آنان به آتما گفتند که ما را جائی مقرّر ساز که آنجا بوده، طعام و آب بخوریم و بیاشامیم.

صورت گاوی را حاضر کرد، موکلان گفتند که این لایق ما نیست. صورت اسبی را حاضر کرد، آنان گفتند که این هم لایق ما نیست.

بعد از آن صورت آدم را حاضر کرد. موکلان گفتند که جای خوبی یافتیم، از این جهت که کنندهٔ عملهای نیک همین صورت است. بعد از آن آتما به موکلان گفت که در محلهای خود درآئید.

آتش، گویائی شده در دهن درآمده باد، پران شده در بینی درآمد. آفتاب، بینائی شده در چشم درآمد. جهات، شنوائی شده در گوش درآمد. نباتات، موها شده در لامسه درآمد. ماه، دل شده در سینه درآمد. مرگ، اپان شده در ناف درآمد. آب، نطفه شده در آلت توالد و تناسل درآمد.

چون این موکلان به جاهای خود داخل شدند، گرسنگی و تشنگی به آتما گفتند: برای ما هم مأوایی پیدا کن. آتما گفت: شما را شریک همین موکلان سازم و شما حصهٔ خود را از همهٔ اینها بگیرید. پس هر که قربانی را به موکلان می‌دهد، گرسنگی و تشنگی شریک آنها شده، حصهٔ خود را می‌گیرند[۱].

---

۱. ر.ک: اوپانیشاد، جلالی نائینی، ص ۳۰۸ـ۳۰۶؛ گزیدهٔ اوپه نیشدها، رضا زادهٔ شفق، ص ۳۲۴ـ۳۲۲؛ عرفان، جلال الدّین آشتیانی (۴: ۵۸ـ۵۷).

آفرینش جهان در مهابهارت

در مهابهارت[1] همانند اوپانیشادها، در فصول مختلف و گاه در یک فصل، در چند

---

۱. مهابهارت Mahabharata (مهابهاراتا): نام رزمنامه یا حماسهٔ مشهوری که پس از تدوین و تنظیم «راماین (راماینه، رامایانا)» قدیمیترین منظومهٔ حماسی هندوستان، بوجود آمده و جمع‌آوری شده است. بنابر اساطیر هندوان، این منظومه را «کرشن دوی پاین Krsna Dvai Payana» ملقب به ویاسا (بیاس = Vyasa) تدوین کرد، و گفته‌اند که وی تنظیم کنندهٔ وداها و همچنین تألیف و تنظیم حماسهٔ مهابهارت و پوراناها و مؤسس مکتب فلسفی «ویدانت Vedanta» بوده است. کتاب مهابهارت منقسم بر هیجده دفتر (فن یا کتاب) می‌باشد که مجموعاً قریب ۲۱۵۰۰۰ سطر یا بالغ بر ۱۰۷۰۰۰ دو بیتی هشت وتدی است. بعقیدهٔ برخی از هند شناسان، نام اصلی این حماسه «جیه Jaya» (پیروزی)، و مشتمل بر ۸۸۰۰ بیت بوده است. سپس «ویشم‌پاین Vaisampayana» برآن، ۱۵۲۰۰ بیت دیگر افزود، و آن را «بهارت Bharata» یا «بهارت سمهیتا Bharata Samhita» (مجموعهٔ بهارت) نام نهاد. ظاهراً آخرین قسمتی که بر این حماسه افزوده شده، ترانهٔ گیتا است که فصول ۲۵ تا ۴۲ دفتر ششم را تشکیل داده است. موضوع مهم این کتاب، ماجرای جنگ بزرگ میان دو خانوادهٔ خویشاوند، یکی بنام: کوروان (Kauravas) و دیگر پاندوان (Pandavas) است که از نسل: «بهارت»، نخستین پادشاه این سلسله، و از اخلاف «پورو Puru» نیای یک شاخه از خاندان ماه بوده‌اند.

مهابهارت به صورت کنونی طویلترین حماسهٔ موجود در جهان، و چنانکه گفته‌اند در حدود یکصد شاعر آن را سروده و در طول چند قرن بصورت فعلی درآمده است. «الیوت Elyot» مورخ انگلیسی این کتاب را «شعری بزرگتر از ایلیاد» خوانده است. و در مقایسهٔ ایلیاد و اودیسه، مهابهارت از حیث کمیّت اشعار در حدود هفت برابر دو منظومهٔ مذکور یونانی است.

تاریخ تألیف مهابهارت نامعلوم است و هرچه در این باره گفته می‌شود، بر پایهٔ حدس وگمان و تخمین

جا مطالبی بیان شده، که نشان می‌دهد گویندگان مختلف با عقایدی گوناگون، نظریات خود را ابراز داشته‌اند. داستان آفرینش از این قاعده مستثنی نبوده و هریك از این گویندگان و سرایندگان با اختلافاتی کیفیّت و نحوهٔ پیدایش عالم را بیان داشته‌اند. از جمله در دفتر دوازدهم، در یکجا آمده:

مبدأ آفرینش عالم ذات آفریدگار می‌باشد که غیب الغیب است و اصلاً در نظر نمی‌آید، و از احاطه منزه است، و هستی ذات پاکش با آنکه در غایت ظهور است؛ هیچکس آن را ندیده است؛ بلکه اول نام او را می‌شنوند، بعد از آن او را تعقل می‌کنند، و از صفات او، پی به ذات پاک او می‌برند، و آنگاه به عقل می‌شناسند. چنانچه ظاهرش از چشم پوشیده است، ذات شریف او همچنان از عقل و وهم پوشیده مانده است و چند

می‌باشد. بنابر آنچه محققان اروپائی حدس می‌زنند، قدیمیترین قسمت این اثر یک قرن بعد از تاریخ تألیف «راماین» تدوین گردیده است. امّا تار و پود کلی داستانها، به دوره‌ای بسیار قدیم حتی دورهٔ ودائی مربوط می‌شوند. «ویبر Weber» نشان می‌دهد که مهابهارت در نیمهٔ دوم سدهٔ اول میلادی برای «دیون کریسوستم Dion Chrysostom» کتابی آشنا به ذهن بود. «مگاستینز Megasthenes» که درحدود ۳۱۵ سال قبل از میلاد مسیح در هندبود، در بارهٔ این حماسه چیزی نمی‌گوید. فرضیهٔ ویبر این است که تاریخ مهابهارت را مابین دو تاریخ مذکور، یعنی زمان مگاستینز و دیون کریسوستم باید جستجو کرد.

«وینتر نیتز Winternitz» هند شناس آلمانی معتقد است که حداقل یکهزار و پانصد سال قبل مهابهارت درست به همین شکل امروز موجود بوده است. پروفسور «ویلیامز Williams» می‌نویسد که انشای قدیمیترین هر دو حماسه در زمانی صورت گرفته که نمی‌تواند دیرتر از قرن پنجم پیش از میلاد باشد؛ اما نخستین تکمیل منظم دو منظومهٔ مورد بحث به شکل برهمنی شاید در مورد «راماین» در حدود اوایل سدهٔ سوم قبل از میلاد، و در مورد مهابهارت دیرتر صورت گرفته باشد.

ر.ک: مهابهارت، (۱: ۲۲ ـ ۶ مقدمه)؛ اوپانیشاد، جلالی نائینی، ص ۶۸۵ ـ ۶۸۴؛ نگاه کنید مادهٔ مهابهارت را در لغتنامهٔ اساطیر هندو، و مذهب و جغرافیا و تاریخ وادبیات تألیف: John Dowson. m. R . A . S، چاپ لندن، ۱۹۵۳ م.

و چونی را به درگاهش اصلاً راه نیست، و به منزلهٔ طلسمی است که تعبیه فرموده؛ چنانچه بازیگر از پس پرده بازی‌های گوناگون می‌نماید، و خود پس پرده پنهان می‌ماند، و از ورای پرده چندان تماشاها می‌نماید و خود تماشا می‌بیند؛ بطوری‌که پیری و جوانی بدو عارض نمی‌شود و زوال و فنا نمی‌پذیرد (ولی غیر از او هرچه هست از پیری و موت و فنا چاره ندارد)؛ و زمان و مکان براو روا نیست. و نمی‌توان گفت که او در اینجا هست، و در آنجا نیست؛ بلکه علم او به همه‌چیز محیط است. و کسی که خالق زمان و مکان بوده باشد؛ در تحت تصرف زمان و مکان چگونه آید؟

و او بی‌نشان مطلق است که اصلاً متغیر و متبدل نمی‌شود، و او است که در همهٔ احوال ثابت و دائم و باقی است. و هر چیز و هرکس را ذات متعالی او پناه است و همه بدو محتاج‌اند، و هیچ چیز و هیچکس بی‌پناه او نتواند بود. و او چنان غنی است که هر چند خزاین خود، و رحمت خود را بر عالمیان می‌بخشد، در خزینهٔ او هیچ چیز نقصان نمی‌افتد.

و کسی که از نظرها ناپدید است، او را غیب نامیده‌اند، و به زبان هندوی «اویکت»[1] نام دارد. از ذات او این عالم موجود شده است. و او آغاز و انجامی ندارد.... و جنبش همه چیز از اوست، و او منزه از جنبش است. و او باقی است و همیشه می‌ماند و منزه از زیان و نقصان است، و ماسوای او، همه از او موجود می‌شود، و از او معدوم می‌گردد.

---

۱. اویکت (= ابیکت Avyakta): غیر مرئی؛ پنهان؛ غیر قابل درک؛ روح کیهانی؛ عنصر ازلی یا ناموس خلاقه که کلیّهٔ پدیده‌های جهان مادی از آن بوجود آمده‌است.

ر.ک: اوپانیشاد، جلالی نائینی، ص ۵۲۵.

و اول چیزی که آفریدگار بیافرید آن را «مهاتت»[۱] گویند. و گمان چنان است که این مهاتت در نظر هندوان همان است که حکماء آن را «عقل اول» گویند.

و از مهاتت، «اهنکار»[۲]؛ و از اهنکار، «آکاش Akaša»؛ و از آکاش، آب بوجود آمد؛ و از جمع شدن آب (Jala) و باد (وایو)، آتش (اگنی) پیدا شد؛ و چون آب به یاری آتش (حرارت) به فضا رفت، همان آب با کمک آتش و باد توده و سخت گردید، و زمین احداث شد؛ و این زمین را «پدم Padma» یعنی: گل نیلوفر گویند[۳]، و ساقهٔ آن، کوه «سمیرو پروت Sumeru Parvata» است که با ارتفاعش، تو گویی در هوا ایستاده است، و در همین وسط کوه «برهما» مقام دارد و عالم‌ها را پیدا کرده است. و این برهما مثل «اهنکار» است که گذشت، یعنی پیدایش همه از اوست و جان همهٔ چیزهاست، و او نوری بسیار عظیم دارد.

و آن پنج چیز که فلک و آب و آتش و باد و زمین باشد، به مثابهٔ برهماست. و کوهها

---

۱. مهاتت (= مهاتتوه Mahattatva): عنصر بزرگ؛ ریشه و اصل عناصر (پنج عنصر).

۲. اهنکار Ahankara: انانیت؛ خودی؛ ادراک فردیت شخصی؛ خودپرستی؛ سومین مبدأ از مبادی هشتگانهٔ خلقت (در فلسفهٔ سانکهیه)؛ فردیت ر.ک: همان، ص ۵۲۵ـ.

خودآگاهی و ادراک فردیت شخصی را در سانسکریت اهنکار یا «اهامکارا Ahamkara» گفته‌اند. این لفظ مرکب از دو جزء است: «اهام Aham» یعنی «من»، و «کارا Kara» یعنی «کار»، و مراد از آن فعل و اندیشه‌ای است که «به من» یعنی شخص من تعلق می‌گیرد. پس «اهامکارا» را می‌توان اصل تشخص و تفرّد نیز تعبیر کرد.

ر.ک: ادیان و مکتبهای فلسفی هند، ج ۲، ص ۶۰۰ به بعد ـ

در «جوگ باسشت» در انواع «اهامکارا» یا اهنکار چنین آمده: «اهنکار» بر سه قسم است: دونوع آن پسندیده، و یک نوع از آن مذموم و بد و زیانکار، آن را اصلاً نباید به خود راه داد.

ر.ک: جوگ باسشت، ص ۱۳۷ ـ ۱۳۶.

۳. دربارهٔ معانی دیگر «پدم» ر.ک: اوپانیشاد، ص ۵۴۹ ـ ۵۴۸.

استخوانهای اوست، و زمین گوشت و چربی اوست، و دریاها خون اوست، و آسمان شکم، و باد نفس اوست، و آتش قوت، و آبهای روان و نهرهای عظیم، رگهای اوست، و آفتاب و ماه چشمهای اوست و بالای آسمان سر اوست و پائین زمین دو پای اوست، و هشت جهت عالم، هشت دست اوست. و او آن چنانست که دانایان و بزرگان به کنه ذاتش نمی‌توانند رسید. و این همان صورت «ابیکت» (اویکت) است، و او سه نام دارد: «بهگوان»[۱]، و «بشن»[۲]، و «اننت»[۳]. و او چنان است که گناهکاران او را نتوان دریافت[۴].

در ادامهٔ همین روایت، پس از تشریح مقدار فضای آسمان و جماعتی که در آن ساکنند و هشت جهت عالم و مقدار باد و آتش و آب و زمین، چنین آمده:

برهما نخستین بار در دل خود ارادهٔ خلقِ آدم و سایر حیوانات کرد، و آب را مادهٔ حیات ایشان ساخت، و از این آب پیدایش حیوانات نمود. و این آب چنانست که کوهها و زمین‌ها و باران‌ها و هرچه صورت دارد، از او بهم می‌رسد.

و چون دانایان و عارفان درین اندیشه شدند که برهما چگونه آب را آفریده است؟ فکر ایشان به جایی نرسید و تامدت صد سال حیران ماندند. بعد از آن آوازی از غیب شنیدند که کسی به این سرّ الهی نتواند رسید. اینان از هیبت این آواز مدهوش شدند. بعد آوازی دیگر شنیدند که در وقتی که آسمان بود، و آفتاب و ماه و باد و آتش و آب

---

۱. بهگوان Bhgavan: سزاوار تعظیم؛ خدا.

۲. بشن (ویشنو Višnu): در مذهب هندو، برهما مظهر ایجاد (خدا یا موکل آفرینش)، و بشن مظهر ابقا (خدا یا فرشتهٔ پرورش دهنده)، وشیوا خدای افنا (مظهر ویرانی و نابودی) است.

۳. اننت Ananta: بی‌نهایت؛ لایتناهی. معانی دیگر ر.ک: اوپانیشاد، ص ۵۲۱.

۴. مهابهارت، ج ۳، ص ۱۴ ـ ۱۶ مقدمه و ص ۲۰۳ ـ ۲۰۵.

و خاک نبود؛ اوّل از آسمان آب پیدا شد ـ چنانچه از تاریکی، تاریکی پیدا می‌شود ـ و از آن آب، باد پیدا شد ـ چنانچه در ظرفی آب بریزید و باد از آن بیرون رود ـ و از آن باد صدای عظیم ظاهر شد، و صدا و باد هر دو باهم به جانب آسمان رفتند. و از بهم خوردن آب و باد، آتشی پیدا گشت که بسیار روشنی داشت، و از آن روشنی، تاریکی که در عالم بود بر طرف شد. و از اجتماع آتش و باد، آب بجوش آمد، و اجزای لطیفش بدر رفت و از تقاطر آن، بارانها و دریاها شد، و اجزای کثیف که باقی مانده بود و افشرده گشته بود؛ از آن بقیهٔ زمین پیدا گشت که جمیع طعامها و روایح از آن پیدا شد، و جمیع حیوانات نیز از او آفریده شدند. و این پنج طبایع را که آسمان، و آب، و باد، و آتش، و خاک است، و آن را به زبان هندوی «مهابهوت»[۱] گویند و جمیع مخلوقاتی را که میان آسمان واقع شده، احاطه کرده است، و در آنها سرایت نموده، و معنی مهابهوت، موجود عظیم است[۲].

در همین فصل (دفتر دوازدهم)، جای دیگر در بیان پیدایش و آفرینش جهان چنین آمده است:

«بدان که آن بزرگ، اول زمین و آب و آتش و باد و هوا (= Akasa) را آفرید تا عالم را بیافریند و خود در میان آب قرار گرفت؛ بعد از آن از دل خود یک ماری را که «شیش ناگ Šešanaga»[۳] گویند، پیدا کرد تا هرچه پس از او آفریده شود، مار مذکور آن

---

۱. مهابهوت Mahabhuta: عناصر اعظم؛ موجود بزرگ؛ عناصر کثیف (اثیر، هوا، آتش، آب و خاک)؛ کوزه‌ای که نمودار پنج عنصر است.

۲. مهابهارت ج ۳، ص ۲۰۶ ـ ۲۰۷.

۳. شیش ناگ (ششا Shesha): نام مار یا اژدهای هزار سر افسانه‌ای که زمین را روی یک سر خود نگاه داشته و قصهٔ آن در مهابهارت مذکور است. وی علامت ابدی و جاویدان می‌باشد. در ویشنوپران نقل شده که او و «اسوکی» و «تکشکا» هر سه پسر «کادرو» بوده‌اند، ولی شیش ناگ را پادشاه ماران و مقیم

را بر سر خود گیرد. در این اثنا یک نیلوفر از ناف بشن (ویشنو) پیدا شد که ده طرف عالم از او روشن گشت و از آن نیلوفر برهما بوجود آمد.

و همان ساعت یک دیوی (Raksasa) مده (مدهو Madhu) نام بصورت قبیح و پُر غضب از عالم غیب به ظهور آمد و قصد هلاک برهما کرد و پیش از آنکه او برهما را به عالم عدم فرستد، بشن او را به ملک فنا فرستاد.

پس برهما از دل خود جماعت پسران پیدا کرد. اول «دچهه» (دکشه Dakša)، دوم «مریچ»، سوم «اتری»[۱]، چهارم «انگرا» (انگرس)[۲]، پنجم «پلست» (پلستیه)[۳]، ششم «پله» (پلهه Pulaha)، هفتم «کرته» (کرتو)[۴]. و «مریچ» از دل

در «پاتال» ذکر کرده‌اند. بنا بر اساطیر راماین، شیش ناگ علم نجوم را به گرگ آموخت، و هنگامی که ویشنو به استراحت می‌پردازد، سرشیش‌ناگ همانند چتری بر وی سایه می‌افکند.

ر.ک: راماین، به کوشش عبدالودود اظهر دهلوی (۲: ۳۵۹) و لغات سانسکریت در ماللهند، تألیف جلالی نائینی ون. ش. شوکلا، ص ۱۹۹.

۱. اتری (اتر Atri): یکی از ریشی‌های عصر ودائی، یعنی از گویندگان سرودهای ریگ‌ودا می‌باشد. او را ریشی بزرگ «Maharshi» نیز خوانده‌اند. همچنین وی را در شمار قانونگذاران مقدس ذکر نموده‌اند. در مجموعهٔ قانون مانو «اتری» یکی از ده پرجاپتی است که چون مانو خواهش آفریدن آدمیان را نمود، نخست ده موجود عالی و مقدس یا ریشی بزرگ که برجاپتی نیز خوانده شده‌اند و خداوندان و پیداکنندهٔ مخلوقاتند، بیافرید ـ در دوران حماسه سرائی نیز «اتری» یکی از ده پرجاپتی توصیف شده که مانو آنها را بوجود آورد تا جهان را بیافریند. بعدها اتری را یکی از فرزندان برهما که از مغز او بوجود آمد، دانسته‌اند. در مهابهارت، همانطور که دیدیم، «اتری» یکی از هفت پسری است که اول بار از دل برهما پیدا شدند. برای اطلاعات بیشتر ر.ک به: اوپانیشاد، ص ۷۸۵ ـ ۷۸۴.

۲. انگرس (انگیراس Angiras، انگیرا Angira): نام یکی از ریشی‌های سرودهای ریگ‌ودا که او را یکی از ده پرجاپتی دانسته‌اند. در مهابهارت یکی از هفت پسری است که اول بار از دل برهما پیدا شدند ـ در علم نجوم او را ستارهٔ برجیس و یکی از کواکب دب اکبر می‌دانند. همان، ص ۵۲۱ و ۷۹۳ ـ ۷۹۲.

۳. پُلستیه Pulastya: یکی از ده پرجاپتی فرزند برهما که از مغز او بوجود آمده و یا یکی از هفت ریشی

خود یک پسر بنام «کشیپ» پیدا کرد. و «دچهه» پسر اول برهما طایفهٔ دختران را بوجود آورد، و از آن جمله سیزده دختر را به کشیپ به زنی داد و در میان آن سیزده «دت» (دیتی Diti) دختر بزرگ بود؛ و دَه دیگر را که خُردتر از آن سیزده بودند به «دهرم»[۵] داد و دهرم را از آن دَه زن پسران بوجود آمدند: هشت «بس» (واسو)، یازده «رودرا» و «بسودیو» (ویشودیو)[۶] و «ساده گن» (سادهیه گن)[۷] و «مرت‌گن» (مارودگن Marudgana). و بیست و هفت دختر را که از آن دَه، خُردتر بودند به ماه داد. و کشیپ را از آن سیزده زن اولاد حاصل شد، از بعضی «گندهرب» (گندهروه) و از بعضی مار و از بعضی جانور و از بعضی گاو و از بعضی آدمی اسب‌رو که آن را «کیم پرکه»[۸] یعنی میمون گویند. و از بعضی ماهی و از بعضی درخت خرد و از بعضی بزرگ. و از شکم آدیتی که خُردتر از دیتی بود جماعت دیوتان مخلوق گشتند. و در میان ایشان بشن ریزه قد پر زور بوجود آمد و از قوّت او به دیوتها نعمتهای فراوان

بزرگ دورهٔ ودائی.

۴. کرتو Kratu: خواهش؛ اراده؛ نیرو؛ پسر برهما و یکی از پرجاپتی‌ها یا هفتمین یا دهمین ریشی اصلی.

۵. دهرم (دهرما Dharma): فرضیهٔ مذهبی؛ قانونی که افراد را به اجتماع وابسته می‌سازد؛ تجسم قانون و عدالت که گفته شده، از طرف راست سینهٔ «یم» (جم) بوجود آمد و او را به صورت پرجاپتی و داماد دکشه و یکی از ملازمان خورشید وگاو نر وکبوتر مجسم کرده‌اند.

ر.ک: اوپانیشاد، ص ۵۸۹.

۶. ویشودیو (بشودیو Vaišvadeva): همهٔ خدایان؛ خدایان کیهانی؛ نام دوازده موکّل.

همچنین نگاه کنید به ذیل ص ۱۲۸ در همین کتاب.

۷. سادهیه‌گن Sadhyagana: همان سادهیه ـ نام دسته‌ای از موجودات آسمانی. ر.ک به: ذیل ص ۴۷ در همین کتاب.

۸. کیم پرکه (کیم پوروشا Kimpuruša): طبقه‌ای از گندهروه‌ها یعنی نغمه سرایان خدایان که سرشان مانند سر اسب و تنشان شبیه تن انسان است.

رو نمود. و گروه «دانوا»[۱] را که «بپرچت Vipracitti» نام ایشان بوده اخراج نمودند. و جماعت دانوا از شکم دت (دیتی) که زن بزرگ او بوده، «دیت Diti» و روز و شب و ماه و سال و هوا و زیادتی و کمی شب و روز و ابر و کوه را بشن پیدا نمود؛ و زمین را همو هموار و سبز گردانید و برهمنان را از دهن خود به عالم وجود آورد؛ و کهتریان (کشتریه) را از بازو؛ و ویشیه (بیش) را از ران، و شودرا (سودر) را از پای. بعد از آن «مهادیو Mahadeva» را بیافرید که سر حلقهٔ جن و شیاطین است، و خداوند سه چشم و مهمات پیدایش را به برهما تفویض نمود[۲].

و باز در جای دیگر دفتر دوازدهم، در کیفیت پیدایی جهان و مخلوقات مختلف و چگونگی فنای آنها آمده است:

«پرکرت»[۳] هشت چیز است و مادیات شانزده. و از جمله هشت پرکرت، هفت چیز نمایان است؛ و آن هشت این است: اول «اویکت»، دوم «مهاتت»، سوم «اهنکار»، چهارم «زمین Prthvi»: پنجم «باد Vayu»، ششم «هوا»[۴]، هفتم «آب

---

۱. دانوا (دانو Danava): دسته‌ای از دیوان که با «دایتیا Daitya»ها (فرزندان دیتی و طایفه‌ای از دیوان) یکی شمرده می‌شوند و از دشمنان آشتی ناپذیر خدایان می‌باشند. تعداد آنها را از چهل تا صد نوشته‌اند. همان، ص ۵۸۲.

۲. ر.ک: مهابهارت، (۳: ۲۵۷ ـ ۲۵۶) ـ همچنین روایتی دیگر در ذکر ظهور عالم و موجودات، همان (۳: ۲۵۹ ـ ۲۵۷).

۳. پرکرت (پرکرتی، پرکریتی Prakriti): صورت یا وضع اصلی یا طبیعی هرچیزی؛ مادهٔ اصلی و ازلی؛ نیروی خلاقهٔ جهان مادی (این نیرو مرکب از سه جوهر یا صفت «گون Guna» است که «ستوا»، «رجس» و «تمس» باشد)؛ عناصر هشتگانه یا پنجگانه؛ نام الهه‌ای که نمایندهٔ ارادهٔ الوهیّت در آفرینش جهان می‌باشد. برای معانی بیشتر ر.ک به: اوپانیشاد، ص ۵۵۶.

۴. در اینجا هوا، مترادف فضاء یا آسمان «آکاش Akaša» آمده است.

Jala»، هشتم «آتش Agni»؛ و این هشت چیز را پرکرت گویند.

و مادیات اینست: گوش و پوست و زبان و بینی و آواز و لمس ولون و طعم و بوی و دهن و دست و پا و قبل و دبر و شانزدهم دل است.... و از اویکت مذکور مهاتت بوجود آمد و این پیدایش را «پردهان»[۱] گویند. و از مهاتت، اهنکار؛ و این آفرینش را «بده سرشت Buddhi srsti» نامند. و از اهنکار، دل؛ و این خلقت «اهنکار سرشت Ahamkara srsti» گفته می‌شود. و از دل، عناصر خمس (پنجگانه) و این پیدایش را «مانس سرشت Manasa Srsti» خوانند. و از عناصر مذکور آواز و لمس و لون و طعم و بو؛ و این آفرینش را «بهوتک سرگ Bhautika Sarga» گویند. و نیز از عناصر مذکور حواس خمس بوجود آمد، و این وجود را «چینامک سرگ Cintatmaka Sarga» گویند. و هم از آن عناصر انواع درختان پیدا شد و این پیدایش را «اندرمک سرشت Aindriymaka Srsti» گویند. پس از آن آدمی مخلوق گشت و این پیدایش را «ارجوک سرگ Arjavaka Sarga». پس از آن اقسام دواب و حیوانات موجود گشتند، و این پیدایش را نیز «آرجوگ Arjavaka» گویند.

شخص گوینده، در ادامه چنین می‌گوید:

... اکنون کیفیت زمانه را از من بشنو و اول از احوال «اویکت» می‌گویم: و آن چنانست که یک روز او مدت ده هزار سال «دیوتا»[۲] «کلپ»[۳] می‌شود و همچنان

---

۱. پردهان Pradhana: مادهٔ ازلی؛ ماده‌ای که در حال بطون است و از آن عالم‌ها بظهور می‌رسد؛ جرثومهٔ نخستین،... ر.ک: اوپانیشاد، ص ۵۵۵.

۲. دیوتا Devata: الوهیت؛ نام یکی از اعضای حاسه؛ خدا (این کلمه به کلیّهٔ خدایان وگاهی فقط به خدایان طبقهٔ پائین‌تر اطلاق می‌شود). همان، ص ۵۹۲.

۳. کلپ (کالپا Kalpa): مقیاس افسانه‌ای زمان، که یک روز برهما است (یک روز برهما هزار «یوگ» است که جمعاً ۴۳۲۰۰۰۰ سال می‌شود. به شرحی که گفته شد، یک ماه برهما مساوی با سی روز

شب او؛ و چون وقت بامداد او بیدار می‌شود، اول چیزهائی که خورده می‌شود و سبب زندگانی می‌گردد، را بوجود می‌آورد. بعد از آن یک بیضه (Hiranyanda) زرّین خلق می‌کند و از آن بیضه، برهما را پیدا می‌گرداند که او پیدا کنندهٔ اقسام خلایق است. وکیفیت پیدایش برهما براین طریق است که مدت یک سال او در میان بیضهٔ مذکور می‌ماند و چون کلان می‌شود، بیضه را شکسته بیرون می‌آید و از نیم بیضه زمین را خلق می‌کند، و از نصف آن آسمان را؛ و در آنها «هوا»[۱] را پیدا می‌سازد. و مدّت روز برهما ده هزار سال است و همین مقدار مدّت شب او. و او اول اهنکار را پیدا می‌کند؛ بعد از آن عناصر خمس را؛ سپس چهار پسر را از قالب خود موجود می‌گرداند؛ و آن چهار پسر، پدران «پیتری»[۲]اند و جماعت پیتری اصناف دیوتا، و دیوتا پدران جمیع اقسام حیوانات و جمادات هستند. و اهنکاری که از برهما بوجود آمده است، نام او «برهمتیج Brahmateja»[۳] است و پنج هزار سال مدّت روز اوست و همین مقدار مدّت شب

می‌باشد و دوازده ماه از این ماهها، یک سال برهما است و عمر برهما صد سال از این نوع سالها می‌باشد، که پنجاه سال از آن گذشته، و اکنون ما در سال ۵۱ هستیم و در آخر هر «کلپ» یا روز برهمائی جهان نیست و نابود می‌گردد. به عقیدهٔ بودائیها، «کلپ»ها دارای طول مساوی نیستند) ـ علم مراسم و دا، یکی از علوم ششگانه‌ای که برای فهم ودا ترتیب داده شده است.

در اسامی این علوم و معانی دیگر کلپ ر.ک به: همان، ص ۶۵۳ ـ ۶۵۲؛ التفهیم، تصحیح جلال الدّین همایی، ص ۱۴۶ حاشیه.

۱. در متن سانسکریت کلمهٔ سرگ (Svarge) آمده است.

۲. پیتری (پتر Pitri): پدر؛ والدین؛ اسلاف یا نیاکان (اسلاف معمولاً بدو طبقه تقسیم شده‌اند: اول اسلاف هر شخص مخصوصاً مثل پدر و پدر بزرگ و جدّ و غیره و دوم اسلاف و اجداد نوع بشر بطور کلی. برای ستایش هریک از این دو دسته مراسم خاصی معمول گردیده است) ـ نام: «برهسپت»؛ «وارونا»، «پرجاپتی»، و بویژه بهشت یا آسمان؛ بین آسمان و زمین. همان، ص ۵۴۸.

۳. این نام در متون سانسکریت موجود نیست.

او. و مدّت روز عناصر خمس و مدرکات پنجگانه و حواس خمس که جمیع خلق به آنها ترکیب یافته است و از اختلاط یکدیگر کلان می‌شوند و از مفارقت ناقص می‌گردند، سه هزار سال است و همین مقدار مدّت شب آنها. و روز و شب دل نیز همین حال دارد و دل کارها را بوسیلهٔ حواس می‌کند و حواس از هیچ چیز خبر نمی‌دارد و هرچه می‌داند آن دل است و چشم به حسب ظاهر لون می‌بیند، امّا در حقیقت بینائی از لون دل است ـ نمی بینی که اگر دل به آرام نباشد هرچند بر لون می‌افتد لون مدرک نمی‌گردد. و حال سایر حواس بر چشم و لون قیاس باید کرد. و چون دل از چیزها جدائی گزیند حواس نیز آنچنان شود. و از اینجا معلوم می‌گردد که مالک حواس دل است و آنها در دل گم می‌گردد.

در آخر در کیفیت فنای اینهمه آمده: برهما نسبت به خلایق بزرگ است و چون روز او آخر می‌گردد او میل به خواب می‌کند و به دوازده آفتاب حکم می‌فرماید که بر سر جهانیان مثل آتش بتابند. و ایشان از فرمودهٔ او در طرفة العین اهل عالم را خاگستر می‌گردانند و زمین مانند پشت سنگ پشت می‌گردد؛ بعد از آن آب روی تمام زمین را فرو می‌گیرد؛ پس آتش بزرگ آن آب را معدوم می‌سازد و آن آتش را باد. پس عالم از باد پُر می‌گردد و آن باد را هوا فرو می‌کشد؛ و هوا را دل و دل را اهنکار و اهنکار را برهما، و همینطور اویکت در شب خود برهما را فرو می‌کشد. و کسی که خردترین خردان است و بزرگترین بزرگان و پادشاه عالم، او همه را فرو می‌کشد و همو تنها می‌ماند، و او از فنا و نقص منزه است و آفریدگار عالم اوست[۱].

در روایتی دیگر، هشت ریشی بزرگ (بر خلاف روایتی که قبلاً شرح آن آمد و هفت

---

۱. مهابهارت، ج ۳ ص ۴۵۷ ـ ۴۵۹.

ریشی بزرگ از دل برهما پیدا شدند) از عناصر اعظم (زمین، آسمان، باد، آتش و آب) متولد می‌شوند:

... دانندگان علم سانکهه (سانکهیه) و علم جوگ[۱] کسی را که «پرم آتما»[۲]

---

۱. سانکهیه Samkhya: عقلایی؛ منطقی؛ اهل تمیز یا تشخیص؛ نام یکی از سه مکتب بزرگ فلسفهٔ هندو که وضع آن را به دانشمند یا حکیمی به نام «کپیل Kapila» که ظاهراً در سدهٔ هفتم یا ششم قبل از میلاد می‌زیسته است، منسوب داشته‌اند. وجه تسمیهٔ این مکتب به این نام آنست که مکتب سانکهیه را دارای تشخیص و تمیز صحیح دانسته‌اند. در این مکتب از ۲۵ «تتو tattva» یا حقایق مستقل بحث می‌شود که ۲۳ از آنها مربوط به «پرکرت» (پرکریتی Prakriti) یا جوهر ازلی است. بنا بر مکتب سانکهیه، از روز اول تعداد بیشماری نفوس (پرش یا پوروشا) فردی وجود داشته و همچنین ماده قدیم می‌باشد و به طریق غیر قابل بیان یا غیر قابل فهم نفسهای فردی با ماده ملحق گردیده‌اند تا ازاین تجربه پی ببرند که وجود آنها از ماده مطلقاً و کاملاً مستقل و بی‌نیاز است.

اهمیت این مکتب بیشتر به واسطهٔ فرضیهٔ تطور آنست که غالب مکتبهای دیگر هندو نیز آنرا قبول دارند. در این مکتب مقولات متعدد مکتب «نیایه Nyaya» و «وی شیشکه Vaiseshika» به دو مقولهٔ اصلی «پرش» و «پرکرت» یا مدرک و مستدرک (Object, Subject) منحصر شده است. کلیهٔ تجربیات اساسش بر دو چیز است که یکی مدرک شناسنده (پرش) و دیگری مستدرک یا اشیای شناخته شده (پرکرت)اند. بنابراین می‌توان گفت سیستم سانکهیه دوآلیستی و بین روح و ماده دوگانگی کامل قائل است. در ضمن از خدای خالق و به عبارتی از فرضیهٔ وحدت وجود نیز سخن گفته نمی‌شود. همچنین مطمح نظر اصلی پیروان این مکتب آن بوده که چگونه به وسیلهٔ آداب ریاضت می‌توان بر نفس خود تسلّط یافت.

«کپیل» که موجد این مکتب شناخته شده، ظاهراً در سدهٔ هفتم یا ششم قبل از میلاد می‌زیسته، ولی هیچ مدرکی در دست نیست که ثابت کند کتاب «سانکهیه پروچن سوتر Samkhya pravacana sutra» را این شخص نوشته باشد. مبنای این فلسفه را رساله‌ای موسوم به «سانکهیه کاریکه Samkhya - Karika» می‌خوانند که آن را به سرور کریشنا (Ishvarakrishna) نسبت می‌دهند و تاریخ تصنیفش را سدهٔ سوم میلادی نام برده‌اند. مکتب جوگ (یوگ یا یوگا yoga) که یکی دیگر از مکتبهای فلسفی هندو است، شامل جنبهٔ عملی می‌باشد و به این صورت مکمل مکتب سانکهیه است و به این جهت غالباً این دو مکتب را فلسفهٔ «سانکهیه جوگ» می‌نامند.

می‌گویند، از روی کردار خود مهاپرکهه «مهاپروش»[۳] نام یافت. و از آن «مهاپرکهه» چیزی پیدا شد که آن صورت ندارد و آن را «پردهان» گویند. و از آن وجود مخفی چیزی پیدا شد که وجود ظاهری نداشت و نام او «انروده Aniruddha» شد. اگر چه در حقیقت انروده وجود ظاهری ندارد، امّا برای خلقت عالم ظاهر گشت. و آن «انروده» را «مهان آتما Mahanatma» هم می‌گویند، و از آن انروده، برهما پیدا شد و از برهما، زمین و آسمان و باد و آتش و آب پیدا شد. و این پنج را «مهابهوت Mahabhuta» می‌گویند. و از این پنج مهابهوت، این هشت رکهه «ریشی»[۴] پیدا شد:

اول «مریچ»، دوم «اتر» (اتری)، سوم «انگرا» (انگرس)» چهارم «پلست» (پُلستیه)، پنجم، «پله» (پلهه)، ششم «کرته» (کرتو)، هفتم «بسشت»[۵]، و هشتم «من» (مانو Manu). و تمام دیگر خلایق از این هشت رکهه پیدا شدند. و بعد از آن

ر.ک به: اوپانیشاد، جلالی نائینی، ص ۶۰۹ ـ ۶۰۷؛ عرفان، جلال الدّین آشتیانی (۴: ۱۵۹ ـ ۱۴۹).

۲. پرم آتما Paramatma: در ترکیب بجای «پرم آتمن» به معنی روح اعلی ـ همچنین نگاه کنید به ذیل ص ۱۳۳ در همین کتاب.

۳. مهاپروش (مهاپوروشا Mahapuruša): خدای بزرگ؛ عقل اول؛ عقل اعظم یا عالی.

۴. رکهه یا رشی یا رش Rši (= ریشی Rishi): گوینده یا سرایندهٔ سرودهای مقدس. همچنین ر.ک: به ذیل ص ۴۷ در همین کتاب.

۵. وسیشت (بسیشت، بسشت Vasishtha): بهترین؛ عالیترین؛ نام ریشی مشهوری که صاحب گاو فراوانی بود و افسانهٔ مبارزهٔ او با «وشوامتر Višvamitra» که از طبقهٔ کشتری برخاست و به طبقهٔ براهمن وارد شد، مشهور می‌باشد. افسانه‌های دیگر نیز راجع به او نقل شده است. او را یکی از هفت معلم یا ریشی دانسته که ستاره‌های دب اکبرند ـ یکی از پرجاپتی‌های دهگانه‌ای که مجموعهٔ قانونی (که هنوز موجود است) به او نسبت داده‌اند.

در بارهٔ وسیشت و وشوامتر ر.ک به: اوپانیشاد، ص ۷۱۹ ـ ۷۱۸ و ص ۷۹۶ و ۷۹۵.

برهما این هشت کس را علم بید و اجزای آن و «جگ»[۱] تعلیم کرد. و از غصهٔ برهما «رودر» (رودرا Rudra) پیدا شد. و رودر، از خود دَه «رودر» دیگر پیدا کرد که مجموع آنها، یازده رودر شدند. و از ایشان نیز خلق بسیار در وجود آمد، و آن یازده رودر نزد برهما رفتند و گفتند که مایان را برای کاری که خلق کرده‌ای بفرمای. چون این سخن را رودران با برهما گفتند، برهما ایشان را دعا کرد و گفت که بسیار خوب التماس کردید، آنچه شما التماس نموده‌اید به خاطر من هم رسیده بود که خلق را چگونه باید آفرید و چگونه باید نگاه داشت و چه کار باید کرد که قوت ما و شما کم نگردد؟ بعد از آن با یکدیگر گفتند که در پناه کسی باید رفت که خلق و عالم گواه قدرت او است، و او گواه اعمال خلق است، و نام او «مهاپرکهه Mahapuruša» است و از همهٔ خلق پوشیده است، هر چه فایدهٔ ما در آن خواهد بود به ما خواهد گفت.

بعد از آن برهما با رکهیشران[۲] دیگر و رودران از برای مقصود خلق در کنار دریای شیر رفتند و رکهیشران دیگر بطریقی که برهما گفت به عبادت مشغول شدند. و آن طریق این بود که نظر و دستهای خود را به سوی آسمان کردند و باطن خود را از روی یقین با «جگدیس Jagadisa» بستند و چون درخت خشک بر یک پا استاده مدت بیست هزار سال دیو تها را عبادت کردند. آنگاه از غیب آوازی با سخنهای شیرین و با معانی بید و احکام بید آمیخته شنیدند. و «بهگوان Bhagavan»، یعنی بزرگ همه از بالای

---

۱. جگ (یگ، یاگنا، یاگیا، یجنا Yajna [در اوستا = یسنا Yasna]: قربانی؛ عبادت؛ پرستش؛ دعا؛ نذر؛ نیاز؛ پرستنده؛ قربانی کننده؛ تجسم آتش؛ نام یکی از گویندگان سرودهای ریگ‌ودا.

۲. رکهیشر (ریشی سوار Risisvara): ریشی ستوده؛ مورد ستایش ریشی‌ها؛ عارف؛ سرایندهٔ منظومه‌های بید (ودا).

ر.ک: همان، ص ۷۶۶ـ۷۶۵.

ر.ک: همان، ص ۶۰۲.

آسمان بر ایشان گفت که‌ای برهما و ای رکهیشران! خوش آمدید و تواضع شما همین پرستش ماست. و شما را حکایتی می‌شنوانم و مقصود شما را دانسته‌ام که از برای فایدهٔ خلق آمده‌اید و چنان خواهم کرد که قوت شما کم نگردد. و شما برای ما عبادت خوب و بزرگ کرده‌اید؛ اکنون نتیجهٔ عبادت خود را بگیرید. آنگاه گفت که ای رکهیشران! این برهما بزرگ خلق است و شمایان نیز بزرگ‌اید، اکنون همه به اتفاق یکدیگر از روی احتیاط و اعتقاد برای ما «جگ» بکنید و هر روز در هر جگ، اول بخش [را برای بشن (و یشنو)] جدا سازید که بعد از جگ کردن در هر کاری که فایدهٔ شماست چنان خواهم کرد که شما را فایده شود.

باز بیاس[1] به شاگردان خود گفت که چون دیوتها این سخن از جگدیس شنیدند چنان خوشحال شدند که مو بر تن ایشان از شوق برخاست. بعد از آن برهما و دیوتها و رکهیشران موافق احکام بید در جگ بشن (Višnu)، شروع کردند و بخشهای جگ را برای بشن جدا ساختند. و بعد از فراغ جگ با آن پرکهه (پروش) که چون آفتاب می‌تابد و او را به جهل و نادانی نتوان یافت و بسیار بزرگ است و در همه جا هست و خالق همه چیز و همه کس است و بر همه کس مهربان است، گفتند که ما بخش جگ تو دادیم. بعد از آن در جواب از غیب آوازی برآمد که ما هم گرفتیم و بر شما خوشحال گشتیم و نتیجهٔ جگ و عبادت به شما می‌دهیم. و چنانچه شما جگ کردید و بخش جگ را به ما دادید،

---

۱. بیاس (ویاس، و یاسا Vyasa): تنظیم کننده؛ ترتیب دهنده؛ عنوان «بیاس» به عده‌ای از مؤلفین و مصنفان قدیم اطلاق می‌شود، ولی به ویژه اطلاق آن به «ود بیاس» است که بیدها را مدوّن ساخته و نظر به اهمیت کارش، «ساس‌وتس Sasvatas» (جاویدان) نامیده شده است. این نام به مؤلف حماسهٔ معروف «مهابهارت» و مؤسس فلسفهٔ ویدانت و مؤلف «ویدانت سوتراها» و تنظیم کنندهٔ پوراناها نیز داده شده است. اما ظاهراً این کتب تنظیم کنندگان مختلفی داشته و این اشتباه از قدمت زمان مصنفین مزبور ناشی شده و همه به یک نام (بیاس) خوانده شده‌اند. ر.ک: اوپانیشاد، ص ۷۲۵ ـ ۷۲۴.

بعد از این هر کس جگ خواهد کرد هر هشت بخش آن به شما خواهد رسید، چنانکه قوت شما کم نگردد و آن بخش‌ها را گرفته برای فایدهٔ خلق به هر کاری که حوالهٔ شماست، مشغول باشید. و چنانچه شما را خلق تعظیم و پرستش خواهد کرد همان طریق ما را پرستیده باشید. و اینکه ما جگ را و غله و میوه را پیدا کرده‌ایم برای خوشحالی شماست. و شما را برای نگاهبانی خلق آفریده‌ایم و تا آفرینش خواهد بود به هر کاری که حوالهٔ شماست به خلق فایده خواهد رسید.

و این هفت رکهه را که «مریچ Marici» و «اتر Atri» و «انگرا Angira» و «پلست Pulastya» و «پله Pulaha» و «کرته Kratu» و «بسشت Vasistha» باشند، برای دانستن بید و آموختن بید که به آن علم راهنمایند و خلق را بر اعمال حسنه دارند، از دل خود آفرده‌ام. و «انروده Aniruddha» که شکل چهارم راست در حقیقت اعمال حسنهٔ اوست. و این هفت [پسر] که «سن Sana» [و «سنت سوجات Sanatsujata»][1] و «سنک Sanaka» و «سنن دن Sanandana» و «سناتن Sanatana»[2] و «سنت کمار Sanat Kumára»[3] و «کپل Kapila»[4] باشند، ایشان را هم از دل خود

---

۱. سنت سوجات: نام یکی از هفت پسر برهما که از عقل او بوجود آمد. در اوپانیشاد هنس‌ناد آمده که گوتم عارف نزد سنت سوجات رفت و راه معرفت حق و رستگاری را از او پرسید و سنت سوجات آداب ریاضت و خداشناسی به او آموخت.
ر.ک: اوپانیشاد، ص ۸۱۳.

۲. سناتن (سناتنه Sanatana): جاودانی؛ همیشه زنده؛ باقی؛ غیر فانی؛ ازلی؛ قدیمی؛ مربوط به روزگار نخستین جهان؛ نام ریشی‌ای.
ر.ک: جوگ باسشت، ص ۵۱۶ (فرهنگ لغات).

۳. سنت کمار (Santa - Kumára = همیشه جوان): نام یکی از چهار یا هفت پسر برهما یا پسر ارشد برهما که قدیمیترین نسل بشر را تشکیل داده است.
ر.ک: همان، ص ۵۱۷؛ و اوپانیشاد، ص ۸۱۳.

۴. کپل (کپیل، کپیلا Kapila): دانشمند و حکیم معروف هندی، مؤسس مکتب فلسفی سانکهیه که بنا بر منظومهٔ «هری ونس Hari - Vansa» پسر «وی تتهه Vitatha» بوده است. کپل را گاهی با بشن (ویشنو) و

آفریده‌ام. و ایشان هر چه دانستند از پیش خود دانستند و هیچکس ایشان را تعلیم نکرد. و چنانکه آن هفت رکهه پیشوای خلق‌اند در اعمال نیک، این هفت کس پیشوای علم ترک و تجریداند. و ایشان رکهیشراند و «سانکهه‌شاستر Samkhyasastra»[۱] را خوب می‌دانند و رهنمای موچهه‌دهرم‌اند (Moksadharma)[۲]. و کسی که از او «اهنکار» با سه گن (Guna) آمیخته پیدا شده است و «مهان Mahan» نیز از او پیدا شده است و از «پرکرت» آن طرف است، آن منم. و من در هر دو راهم که عبارت از تجرید و آمیزش خلق باشد، و هر کس در این هر دو راه کاری می‌کند در خور آن می‌نماید. و این برهما را که می‌بینید استاد و پیر و مادر و پدر تمام خلق است و پدر کلان شما هم اوست و او به حکم من شما را به مراد خواهد رسانید. و این «رودر» بعد از برهما از پیشانی من[۳] پیدا شده است، او هم به گفتهٔ برهما فایده به خلق خواهد رسانید. اکنون هر کدام شما بروید و به کارهایی که حوالهٔ شماست به آن مشغول باشید. «پروت مارگ Pravrtti Marga» را (یعنی: طریقهٔ اعمال حسنه)، قواعد عبادت قرار بدهید و نتیجهٔ اعمال را جدا جدا بیان کنید و مدت حیات جمیع جانداران را تعیین نمایید؛ و زمان «ست‌جگ Satyuga» است و از همهٔ جگ‌ها بزرگ است[۴]، چرا که جگی که

گاهی با اگنی یکی دانسته‌اند (کپل در لغت به معنی آتشین رنگ یا سرخ رنگ است) و گفته شده با یک نگاه صد هزار پسر راجه سگر (Sagara) را نابود ساخته است.

ر.ک: اوپانیشاد، ص ۸۱۹؛ و نگاه کنید به توضیح سانکهیه ذیل ص ۹۵ در همین کتاب.

۱. سانکهه‌شاستر (سانکهیه شاستر): عقیدهٔ سانکهیه یا مبانی و اصول فلسفهٔ سانکهیه.

۲. موچهه دهرم: قانون رستگاری و نجات.

۳. در اینجا منظور «ویشنو Višnu» است.

۴. جگ (یوگ Yug): زمانه؛ عصر؛ یکی از ادوار عمر جهان؛ یکی از دوره‌های چهارگانهٔ عمر جهان بنا بر عقاید هندو که سه دور آن گذشته (دورهٔ چهارم که «کالی Kali» نام دارد،از نیمه شب بین ۱۷ و ۱۸ ماه

در این ست‌جگ بکنند در آن جگ جاندار نمی‌کشند و به غله و میوه «هوم Homa»[۱] آن می‌کنند و در این ست‌جگ عمل خیر چهار پا دارد. بعد از آن «جگ ترتیا Tretyayuga» خواهد آمد و در آن جگ عمل خیر را سه پا خواهد شد و در آن جگ جاندار خواهند کشت. بعد از آن جگ دواپر (Dvapara) خواهد آمد و عمل خیر را دو پا خواهد بود. بعد از آن «کل جگ Kaliyuga» خواهد آمد، آن زمان عمل خیر را یک پا خواهد بود آن هم بر چهار جا[۲].

چون «جگدیس» به آواز غیب این همه بیان کرد، باز دیوتها پرسیدند که چون در کل جگ عمل خیر را یک پا باشد، آن هم جایی باشد و جایی نباشد، آن زمان ما چه کنیم و کجا باشیم؟[۳]

باز بهگوان به آواز آسمانی گفت: جایی که بید و جگ وارادت و راستی و زبون کردن حواس و بی‌آزاری خواهد ماند، شما آنجا خواهید ماند و شرارت و بدی به شما نخواهد رسید. باز بیاس (و یاس Vyasa) گفت که چون دیوتها و رکهیشران این ندا از جگدیس

فوریهٔ سال ۳۱۰۲ قبل از میلاد مسیح شروع گردیده و ما در این دوره زندگانی می‌کنیم)، این چهار دوره عبارتند از: ۱ـ ست‌جگ (ستیایوگا Satya - Yuga) یا کریت جگ (کریتایوگا Krita - Yuga) ۲ـ ترتیا Tretya ۳ـ دواپر (دواپارایوگا Dvapara Yuga) ۴ـ کل جگ (کالی یوگا Kali yuga).

برای توضیحات بیشتر نگاه کنید به «زمان و فرضیهٔ ادوار جهانی در هند» در همین کتاب.

۱. هوم Homa: یک نوع رسم مذهبی میان هندوان به این ترتیب که گندم و جو و برنج و روغن را در آتش با هم می‌سوزاندند.

۲. در اینجا در اصل کلمهٔ «چتیش پات Catuspat» یعنی چهار پا آمده است.

۳. ترجمهٔ عبارت متن سانسکریت برین تقریب است: دیوتاها از جگدیش (ناراین Narayana یا ویشنو) پرسیدند که در عصر کل جوگ وقتی عمل خیر افراد انسان یک پا دارد، این یک پایی (که) گاهی همه جا می‌باشد و گاهی نمی‌باشد، آن وقت ما باید چه کار کنیم؟

شنیدند به جاهای خود رفتند؛ برهما تنها ماند به امید آن که جگدیس را که آفرینندهٔ «انروده» یعنی شکل چهارم است، در خلوت بیند. بعد از آن جگدیس [باتنی] به صورت آدمی و سری به صورت اسب (Hayagriva)، بید خوانان و در دست کوزهٔ چوبین و سه چوب «دند Dandakastha»[1]، به دست دیگر ظاهر شد. چون برهما جگدیس را به آن شکل دید سجده کرد و هر دو دست در پیش کرده ایستاد. بعد از آن جگدیس که به آن صورت ظاهر شده بود، برهما را در کنار گرفت و گفت که ای برهما! طریقهٔ معاش دینی و دنیوی خلق با تو وابسته است. پیروی آن بکن که پیر و بزرگ خلایق تویی و کار و بار خلایق را به تو سپردم و من از فکر ایشان بر امید تو فارغ شدم. و اگر وقتی از اوقات کار دیوتها معطل بماند و از تو به اتمام نرسد من به یک شکلی ظهور خواهم کرد و آن کار را به آخر خواهم رسانید. چون جگدیس این سخن‌ها را گفت غایب شد. و برهما به گفتهٔ جگدیس به جای خود در «برهمه لوک Brahmaloka» رفت. و جگدیس آنست که اول از خلق جگ (Yajna) کنانید و بخش اول جگ را خود گرفت و خلق را راهنمایی عبادت نمود. بعضی را به راه تجرید امر کرد و بعضی را در میان خلق طاعت فرمود. و اول و اوسط و آخر خلق اوست و خود تصور می‌کند و هر کاری که می‌کند آن کار هم عین اوست. و چون قیامت می‌شود تمام موجودات را در خود فرو می‌برد و خواب می‌کند و هر گاه بیدار می‌شود، باز به همان طریق می‌آفریند. و هر چه هست اوست و از کس نزاییده است و در موجودات پرتو اوست. و صاحب «مهابهوت Mahabhuta»، و رودر، و آفتاب و «بس Vasu» (واسو)، و «اشنی کمار Asvinikumára»، و «مرت Marut» (ماروت)، و بید و جگ و

---

۱. دند Danda: عصا؛ چوب؛ چوب دستی؛ دندان فیل؛ چوب جادوگران؛ عصای سلطنت؛ نام یکی از ملازمان خورشید. ر.ک: اوپانیشاد، ص ۵۸۷.

معلومات بید هم اوست. و در دریای عمان[۱] خواب می‌کند و رنگ موی زرد دارد و مستغنی است[۲] و راه موچهه را او نموده است و صاحب عبادت و اوصاف حمیده و کلام و دریاها[۳] و زمین همه اوست؛ و موهای ژولیده دارد و به صورت گراز است و بزرگ است و تنهاست؛ و هر جا زر و مال است او دارد، و سر او بصورت اسب است و تن او بصورت آدمی است. و چهار شکل که بالا گفته‌ام هم اوست، و بسیار پنهان است؛ او را از دانش دریافته‌اند، و وجود و عدم هم اوست؛ و اینهمه صفات او را من از روی دانش دریافته‌ام[۴].

در یکی از جالبترین روایات آفرینش که در دفتر دوازدهم مهابهارت آمده، به چگونگی پیدایش مخلوقات و فنای ایشان، و بخصوص به زمانه و نهایت آن و فرضیهٔ ادوار جهانی و کیفیت و خصوصیات هر دوره یا عصر[۵] توجه خاصی شده است. در این روایت آمده:

اول آفریدگار بوده و او آخر ندارد و از کسی مخلوق نشده و بی‌مانند است و پیر نمی‌شود، و برقرار است، و کم و بیش نمی‌گردد، و استدلال به کنه حقیقت او نمی‌رسد، از این جهت او غیر معلوم‌الماهیة است، و کیفیت زمانه آنست که پانزده طرفةالعین را «کاشتها Kastha» گویند، و سی کاشتها را یک «کلانش Kalamsa» و ده کلانش را یک «کلا Kala»[۶] و سی کلا را یک «مهورت Muhurta»[۷]، و سی مهورت را یک

---

۱. در متن سانسکریت عبارت «کشیرساگر» (= دریای شیر Ksirasagara) آمده است.

۲. منظور «رودرا Rudra» یا «مهادیو Mahadeva» است.

۳. در اینجا دریا به معنی رودخانه است.

۴. ر.ک: مهابهارت، (۳: ۵۲۵ ـ ۵۲۱).

۵. دربارهٔ زمان و فرضیهٔ ادوار جهانی در بخشی جداگانه به تفصیل بحث خواهد شد.

۶. کلا Kala: حصه؛ قسمت؛ جزو؛ هنر؛ فن؛ یک جزء از کل مخصوصاً یک شانزدهم؛ علامت عدد ۱۶؛ یک

شبانه روز (Dina)، و سی شب و روز را یک ماه (Masa)، و دوازده ماه را یک سال (Varsa)، و در هر سال دو «این Ayana»[۸] است: یکی جنوبی، و دوم شمالی (Uttarayana)[۹]. و شب از برای استراحت آفریده است، و روز از برای روزگار دنیا؛ و یک ماه، شب و روز جماعت «پتر Pitr»[۱۰] است؛ امّا نیم ماه نورانی، شب ایشان است؛ و نیم ماه ظلمانی، روز ایشان؛ و یک سال شب و روز طایفهٔ دیوتا است. امّا این جنوبی (Dakshinayana)[۱۱] روز ایشان است و این شمالی شب ایشان. و روز و شب آدمیان را حساب کرده سال ایشان سازند، و به آن سال، سال دیوتا را مشخص نمایند. و با سال دیوتا، سال هر چهار «جگ» را تعیین کنند که من تا سال آن چهار جگ را، و شب و روز برهما را بیان خواهم نمود، و با شب و روز برهما سال او را مشخص خواهم کرد. اول بیان چهار جگ می‌کنم، و آن چهار: «ست جگ Satyayuga» و «تریتا Treta» و

اصبع یا یک شانزدهم از قطر ماه؛ یک دوازدهم قسمت از خورشید؛ مقیاس زمان مساوی با یک نهصدم روز یا ۱/۶ دقیقه یا یک یکهزار و هشتصدم روز یا دو دقیقه و ۲۶ ثانیه یا یک دقیقه و ۳۵ ثانیه و کسری. ر.ک: اوپانیشاد، ص ۶۵۲؛ راماین، (۲: ۳۶۶).

۷. مهورت Muhurta: وقت سعد؛ ساعت نیک؛ سرآغاز مبارک؛ افتتاح خوب؛ جشن آغاز.
ر.ک: راماین، (۲: ۳۸۹).

۸. این Ayana: تقسیم سال به دو بخش، و هر یک از دو تقسیم سال به دو شش ماه را «این» می‌خوانند؛ تقویم اعتدالین. ر.ک: همان، ص ۴۵.

۹. اوتراین Uttarayana: پیشرفت آفتاب بطرف زمین؛ فصلی که آفتاب به شمال خط استوا پیش می‌رود؛ انقلاب صیفی؛ روز اول تابستان؛ راه شمالی روشن. اوپانیشاد، ص ۵۲۳.

۱۰. پتر (پیتری Pitri): نام خداوند چهارمین «مهورت» وابسته به روز.
ر.ک: لغات سانسکریت در ماللهند، ص ۹۷.

۱۱. دکشن این Dakshinayana: راه جنوبی؛ راهی که شخص را به ناحیه یا سر منزل مرگ (جم) و یا مردگان می‌رساند؛ اوج یا سیر شمس بطرف جنوب. ر.ک: اوپانیشاد، ص ۵۸۷.

«دواپر Dvapara» و «کل جگ Kaliyuga». و مدت ست جگ چهار هزار سال دیوتا است. و چهار صد سال مذکور مدت فاصلهٔ آن جگ است که آن را «سندهیا Sandhya» گویند و چهار صد سال دیگر از همین سالها تتمهٔ آن فاصله است؛ پس مدت ست‌جگ چهار هزار و هشتصد سال دیوتا می‌شود. و مدت تریتا یک ربع کم از مجموع سالهای مذکور می‌باشد. و از مدت تریتا همان ربع مذکور کم کرده مدت دواپر دانند. و از مدت دواپر همان ربع کم کرده مدت کلجگ معلوم نمایند، و تمام خلق داخل این چهار قرن است... این کیفیت را عارف می‌داند، و در ست جگ راستی و نیکویی بی نقصان می‌باشد، و در آن جگ بدی اصلاً نیست، و علم[۱] که متضمن ناخوشی‌هاست در آن جگ نمی‌باشد. و از جگ‌های باقی در هر جگی یک ربع از راستی و نیکویی کم می‌گردد، به واسطهٔ دزدی و قلبی و دروغ اهل آن جگ. و در ست جگ بیماری نبود و آنچه اهل آن جگ آرزو می‌کردند میسّر می‌شود و عمر هر کس چهار صد سال می‌باشد و در جگ‌های باقی، در هر جگی یک صد سال عمر کوتاه می‌گردد و در کیفیت بید نیز رخنه می‌افتد و دعا از درجهٔ قبول نیز تنزل می‌نماید و نسخهٔ بید هم نقصان می‌یابد. و در ست جگ فعل نیکویی به نوعی دیگر بود، و در تریتا نیز نهجی دیگر شد و در دواپر رنگی دیگر گشت و در کلجگ نیز به طوری دیگر قرار یافت. و در ست جگ غلبهٔ ریاضت و «تپ» (Tapasya)[۲] بود و در تریتا «گیان jnana» بسیار شد و در دواپر «جگ Yajna» بظهور آمد و در کل جگ صدقه دادن منتشر شد. و دوازده هزار سال

---

۱. در بعضی نسخ: غم.

۲. تپ Tapa: حرارت؛ گرمی؛ حدت؛ سوزندگی فصل گرما؛ یکی از اشکال آتش.

تپس (تپسیا Tapasya): محصول گرما؛ مربوط به ریاضت؛ ماه دوم فصل میان زمستان و بهار.

ر.ک: اوپانیشاد، ص ۵۶۳ و ۵۶۴.

دیوتا مدت چهار هزار قرن می‌شود و چهار هزار قرن مذکور یک روز بـرهما است. و همین مقدار یک شب او. و چون روز او می‌گذرد، و شب او در می‌آید جمله جهان را در شکم خود در می‌آرد، و در ضمن مراقبه به خواب می‌رود، و چون صبح طلوع نماید، او بیدار می‌گردد. و من چهار هزار قرن روز برهما، و همین قدر شب او را بیان کـردم. و وقتی که او قصد خواب می‌کند، جمله خلایق را بر نهجی که در صدر مسطور شد، ناچیز می‌گرداند. و چون بیدار می‌شود، عالم را آشکارا می‌سازد. و طریق پیدا کردن او خلایق را بر این ترتیب است که اول «مهاتت Mahatattva» را خلعت وجود می‌بخشد. پس دل را که «پرکرت» مانند است و با قوت آفریدگار ترکیب یافته، و مثل آب منی است، و آن دل عالم را با هر دو قسم او که حیوان و جماد است، بوجود می‌آرد. و چـون وقت بامداد برهما بیدار می‌شود، از قوت دانش خود، عالم را موجود می‌گرداند. و اول مهاتت را به ظهور می‌رساند، بعد از آن به قوت و غلبهٔ خود، دل را مخلوق می‌سازد که آن دل قطع کنندهٔ مسافتهای بعیده است، و بارها قطع مسافتهای مذکوره می‌کند، و خـداونـد آرزوهاست، و شک نیز می‌دارد، و وقتی که برهما را قصد پیدایش می‌شود، دل مذکور در مقام پیدایش می‌آید، و اول «آکاش Akasa» را پیدا می‌کند که آواز اثر او است. و از آکاش، باد را که جمیع بوهای خوش و ناخوش را همراه می‌گرداند، و خود پاک است و پر زور و لمس اثر او است. و از باد، آتش را که روشن است و لون اثر اوست. و از آتش، آب را که طعم اثر اوست، و از آب، زمین را که بوی خاصهٔ اوست... و از این عـناصر پنجگانه هر عنصری که بعد دیگری می‌آید، اثر آن عنصر سابق را در خود حاصل کرده می‌آید، و اثر ذاتی او نیز به حال خود می‌ماند؛ بنابر آن هر چه پس‌تر می‌آید، اثر او بیشتر است از آنچه پیشتر است. و اگر گوینده‌ای گوید: چنانکه زمین بوی دارد، همچنان باد، و آب نیز بوی دارد، باید گفت که او ناموجه می‌گوید، به جهت آنکه بوی که در اجزای آنها

در آمده است، آن رایحهٔ زمین است و بوی ذاتی آنها نیست. و هر یک از این هفت چیز خداوند قوت است؛ امّا تنها استعداد آفریدن ندارد، و چون همه جمع می‌شوند، آن هنگام قادر بر آفریدن می‌شوند؛ بنابر آن هفت چیز بر اعتماد یکدیگر جمع شده قالب می‌گرداند و چیزی که در آن قالب در می‌آید، و پناه به آن می‌گیرد، آن را «پرکه»[۱] می‌نامند. و بدن را که شریر (Sarira) می‌گویند، به سبب آنست که معنی «شریر» چکیدن است و بدن می‌چکد، یعنی: ناچیز می‌گردد. و آن بدن مجموعه‌ای است که از شانزده چیز ترکیب یافته است. و آن پرکه (Purusha) در هر عنصری از عناصر پنجگانه با اعمال آنها دخل می‌نماید، و دخل او از برای ریاضت است. و آن را «آوکرتا» و «پرجاپت Prajapati» نیز گویند، و همو خلق را پیدا می‌گرداند و پرکه همان است، و او مخلوق کسی نیست. و دیوتا، و «پتر Pitr» و «رکهه Rsi» و آدمی و اطراف عالم، و جویها، و دریاها، و اقالیم، و کوه، و دشت، و درخت، و «کنر Kinnara»[۲]، و «راکهس Raksasa»[۳]، و پرنده، و جانور (Pasu)، و آهو (Mrga)، و مار، و آنچه زودتر از هم می‌گذرد، و هر چه بر می‌ایستد و چیزی که حرکت می‌دارد، و آنچه که بی‌حرکت است، همه را «پرکه» پیدا می‌کند. و بدانچه در پیدایش سابق اهل عالم اشتغال می‌نمودند، به همان اعمال در آفرینش لاحق قیام می‌نمایند. و کسی که در پیدایش پیش سیرت زدن و بستن داشت، در این وقت نیز می‌زند و می‌بندد. و هر که بر غیر این حالت بوده او بر

---

۱. پرکه «پرکهه، پوروشا Purusha): همان انسان اولیه بنابر اساطیر هندو که روح و منشاء اصلی جهان و مخلوقات است.

۲. کنر (کینر Kinnara): نوعی موجودات آسمانی که سر اسب و جسم آدمی دارند و برای خدایان مطربی می‌کنند. لغات سانسکریت در مالله‌ند، ص ۲۲۷؛ و ر.ک: راماین، ص ۳۶۹.

۳. دربارهٔ راکهس (راکشس)ها نگاه کنید به ذیل ص ۱۲۵ در همین کتاب.

همان حالت ظهور می‌نماید. و شخصی که راست بوده، راست ظاهر می‌شود، و کسی که کج بوده، همان کج بوجود می‌آید، و نیکوکارو بدکردار بر همان نیکی و بدی که در آن زمان داشتند، در این وقت ظهور می‌نمایند. و همچنان راستگو با راستی خود و دروغگو با ناراستی خود مخلوق می‌گردد، و از آن تجاوز نمی‌نماید. و هر کس هر خصلتی که در پیدایش اول داشت، در پیدایش دوم مثل خود را بر همان خصلت می‌یابد، و عناصر مختلف و اقسام حواس و بدنهای گوناگون همه را بر همان بوجود می‌آرد.

و بعضی برآنند که تدبیر عالم را خلق می‌کند، و بعضی می‌گویند که نیکی و بدی می‌آفریند، و عقیدهٔ دیگران آنست که عالم به خودی خود بر حسب عادت پیدا می‌شود، و بعضی می‌گویند که این هر سه چیز یکجا شده جهان را موجود می‌سازند. و هر که می‌گوید که مجموع سه چیز مذکور که عالم را پیدا می‌کند؛ همچنین است و هم چنین نیست. و بعضی می‌گویند که هر دو نیست، و بعضی می‌گویند که هر دو هست. و هر که می‌گوید که هر دو نیست، او می‌گوید که یکی دیگر است که عالم را می‌آفریند. و کسی که مقید است به نیک و بد، او گرفتار مدرکات حواس است، و هر که خداوند «ست‌گن Satoguna» است، او همه چیزها را یکسان می‌داند و می‌بیند. و بیخ خلاصی، ریاضت کشیدن است، و بیخ ریاضت، جمع کردن دل و زبون ساختن حواس است. و کسی که خداوند آن هر دو صفت باشد، هر چه اراده کند همچنان شود، و اگر مطلوب او غیر آفریدگار نباشد، همان آفریدگار را بیابد؛ و چون آفریدگار را یافت، خداوند تمام عالم اوست. و جماعت «رکهه» (ریشی) که در اول حال بید خواندند، از قوت ریاضت ایشان بود؛ و برهما که «سرستی Sarasvati» را به ظهور آورد، آن هم از قوت ریاضت او بود و هم از این وقت نامهای طایفهٔ رکهه را پیدا کرد و احکام بید را معلوم نمود و نیز اختلاف الوان و افعال از آن بید بر آورد. و او در هر بامداد جمیع اقسام خلایق را به دستور سابق

در وجود می‌آرد و عمل یکی به دیگری نمی‌سپارد و این هم از قوت ریاضت اوست. و دیگر آنکه نامها و انواع ریاضت و کردار و جگ را که در میان خلایق مقرر ساخت تا مهمات ایشان به حصول انجامد؛ و کمالیت بید وقتی حاصل می‌گردد که آدمی آن را برده [بر] وجه [احسن] بخواند.

و بزرگ بر دو قسم است: اول آفریدگار، و دوم سخن؛ و کسی که این بزرگ را دانست آن بزرگ را نیز می‌داند.

و جگ قوم کهتریان آنست که در او زر و اسباب فراوان خرج شود. و جگ جماعت برهمن ریاضت کشیدن است ؛ و در قرن ست جگ گیان می‌باشد. و تریتا جگی که در بید قرار یافته است و در دواپر جگ مذکور کمتر از قرن پیش به عمل می‌آید. و در تریتا همه کس بر اعمال پسندیدهٔ خود ثابت قدم می‌باشند، و بید را بر وجه احسن می‌خوانند. و در آن قرن آنچه احکام بید است از قوت ریاضت معلوم می‌نمایند و ریاضت خود را نیز ریاضت می‌دانند، و در آن قرن جمیع اعمال در مرتبهٔ کمال می‌باشد، و این افعال را حیوان و جماد همه می‌دارند. و اعمال هر چهار قوم بر وجه اتم می‌باشد و نقصان نمی‌دارد.

و چون زمان دواپر می‌شود عمرها کوتاه می‌گردد و از این ممر در همه چیز نقصان به ظهور می‌آید. و در کلجگ بید جایی هست و جایی نیست، و جگ نیز همین حال دارد و این به واسطهٔ فسق اهل زمانه است. و درست جگ برهمنان آفریدگار را می‌دانستند و ریاضت می‌کشیدند، و دانمشندان بودند؛ بنا بر آن نیکویی در میان ایشان شایع بود. و چون قرنهای دیگر درآمد، در هر قرنی صلاح ایشان نقصان پیدا کرد و عمل بید نیز کم شد. چنانکه تخم درخت از رسیدن آب می‌روید، همچنان از رسیدن قرن نیکویی بوجود می‌آید. و مثل آنکه در هر فصلی سبزی‌هایی که مقتضای آن فصل است، در همه

جا می‌روید، همچنان در هر قرنی اعمالی که مقتضای آن قرن است به وقوع می‌آید. و من اقسام اعمال را و کسی که اول و آخر ندارد، و هر که عالم را خلق می‌کند، و ناچیز می‌گرداند، و آنکه هر چیزی را در محل آن چیز وضع می‌کند، و آنچه به مقتضای عادت حاصل می‌شود، و هر چه از دو امر مخالف بوجود می‌آید، و زمانه که در آن خلق موجود می‌گردد و پیدا کننده و افعال این همه را مشروح با تو گفتم؛ اکنون هر چه می‌پرسی بگو.

«بیاس Vyasa» گفت که چون روز برهما می‌گذرد و شب در می‌آید، او به دستوری که در مراقبه می‌شود و عالم را فرو می‌کشد، آن را از من بشنو: و آن چنان است که چون شب برهما در می‌آید، هفت خورشید طلوع می‌کند و از ته زمین آتش زبانه می‌زند، و عکس آن خورشیدها، و آن زبانه عالم را می‌سوزد، و هر چه بر زمین است از حیوان و جماد، اول آنها خاکستر می‌گردد، و زمین تنها می‌ماند، و چوب و علف و کوه و غیره سوخته، زمین مثل پشت باخه[1] می‌نماید، و اثر زمین را که بو است آب بخود می‌کشد و زمین نیز در آب ناچیز می‌گردد، و آب تنها می‌ماند، و موجها میزند، و در همه جا می‌رود و صداهای بلند می‌کند، و غیر از آب چیزی دیگر نمی‌ماند. و اثر آن آب را که طعم است آتش بخود می‌کشد، و بعد از ناچیز شدن اثر آن آب در آتش سوخته می‌گردد، و غیر از آتش چیزی دیگر نمی‌ماند. و اثر آن آتش را که لون است باد بخود می‌کشد، و آن آتش ناچیز می‌گردد، و در چهار طرف عالم همین باد می‌ماند. و اثر آن باد را که لمس است «آکاش» می‌گیرد، و باد هم معدوم می‌گردد و آکاش تنها می‌ماند. و هیچ اثری از آثار باقی عناصر در او نمی‌ماند مگر اثر او که آواز است، و آن آواز را دل می‌گیرد، و قوت دل

---

۱. باخَه: کاسه پشت و لاک پشت را گویند که آن را سنگ‌پشت می‌خوانند. (فرهنگ آنندراج)؛ جانوریست آبی در غایت شهرت که آنرا سنگ پشت و کاسه پشت و «کَشَو» نیز گویند. به تازیش «کشف» و به هندی «کهجوا» نامند. (شرفنامهٔ منیری) ر.ک: فرهنگ دهخدا، ذیل باخه.

از آن معلوم می‌گردد، و آن را «پرکرت» بخود می‌کشد. بعد از آن دل در پرکرت در می‌آید که آن پرکرت باریک است و لطیف و خوشحال، و آن پرکرت با دل مذکور در «سنکلپ Samkalpa»[۱] که عبارت از ارادهٔ دل و توجه اوست در می‌آید. و آن اراده در دل حقیقی که آن لطیف است، نهانی در می‌آید، و آن لطیفه در گیان در می‌آید. و گیان در زمان مقید، و زمان مقید در زمان مطلق، و زمان مطلق در دانش آفریدگار، و دانش در ذات او. و کسی که دانش در ذات او در می‌آید، همان «ابیکت» (اویکت) است، (یعنی: آنکه پیدا و آشکارا نیست). و همان «برمهه» (= برهم Brahma) یعنی: آنکه به همه محیط است، و همان «ساتوت Satvata» یعنی: آنکه فنا نمی‌دارد و جمیع اشیاء در او در می‌آید. و آنچه کیفیت بدایت خلق و نهایت آن بود با تو گفتم؛ و همین حقیقت دانستن است و ارباب کمال نیز همین را می‌دانند.

و من با تو یک سخن می‌گویم که هم مجمل است و هم مفصل، و آن سخن آنست که همین برهما بر سر هر چهار هزار قرن عالم را پیدا می‌گرداند، و هم بر سر هر چهار هزار قرن آن را معدوم می‌گرداند، و بر همین حال شب‌ها و روزهای او بسیار بسر آمده است[۲].

در آخرین روایتی که از دفتر دوازدهم نقل می‌کنیم، پس از مطرح شدن این سؤال که سبب چه بود که جگدیس بصورت اسب و آدمی خود را به برهما نمود و مقصود ظهور در این صورت چه بود؟ در فنای عالم و آفرینش خلق چنین آمده:

بیاس (ویاس) گفت که تمام جاندار با حواس خمس آمیخته است و «جگدیس

---

۱. سنکلپ Samkalpa: ادراک؛ ادراک عقلی؛ تصور؛ تمرکز اندیشه؛ قوهٔ تصور؛ تصمیم؛ میل؛ خواهش؛ خواهش‌نیک. ر.ک: اوپانیشاد، ص ۶۲۲.

۲. ر.ک: مهابهارت، (۳: ۳۰۹ ـ ۳۰۴).

Jagadisa» خـــالق مـــوجودات است، و بـــزرگ است و نـــاراین است و «بـرات Virata»[۱] است؛ یعني هرچه می‌نماید اوست. و روح جمیع جانداران، و عطاکنندهٔ مقصود است، و با «گن»[۲] آمیخته است و از جمیع گن‌ها جداست. و وقتی‌که عـالم نابود شدن گرفت، اول خاک در آب درآمد و آب در آتش محو شد و آتش با باد آمیخت و باد در آسمان رفت و آسمان در «من Mana» یعنی: در دلها جا کرد. و دل در ظاهر پنهان گشت و ظاهر در باطن بنهفت و باطن در «پرکهه Purusa» یعنی در ذات واحد درآمد و تمام تاریک شد. و چون باز خواست که خلق بیافریند از آن تاریکی شخص به صورت آدمی پیدا شد که جمیع خلایق از او بوجود آمدند و نام او «انروده» شد. و آن انروده، «پردهان» یعنی بسیار بزرگ است و هر سه گن در اوست. و آن ذات واحـد خواست که در آب خواب بکند، و هر گونه خلق را در خواب بیافریند؛ به مجرد ایـن اراده (Mana) مهان (مهت Mahat) یعنی: عقل اول پیدا شد.. و از او «اهنکار» یعنی منی و تکبّر پیدا شد. و از اهنکار، برهما با چهار دهن پیدا شد. و آن برهما آفـریدگار تمام خلایق است. و آن «انروده» که اول پیدا شده بود بالای گل نیلوفر که هزار برگ داشت، نشست و تمام عالم را در زیر آب دید. بعد از آن با «ستگـن»[۳]، آمـیخت و آب و خاک و باد و آتش و آسمان را پیدا کرد. در این وقت دو قطره آب بر آن گـل

---

۱. ویرات (بیرات، ورات، وراتهه): صورت کلی عالم؛ تعیّن اول که از برهما ظاهر شد؛ یکی از وزن‌های عروضی ودا، به معنی «ویراج» نیز به کار رفته. ر.ک: اوپانیشاد، ص ۷۱۲.

۲. گن (گونGuna): صفت؛ صفت اصلی موجودات؛ صفات و خصوصیات اشیاء وموجودات خلق شده (در مکتب فلسفی نیایه تعداد این صفات ۲۴ می‌باشد)؛ و... همان، ص ۶۶۶.

۳. ستگن (ستوگن، ستوگون Satoguna): آگاهی؛ صفت پاکی و درستی؛ یکی از سه عنصری که جـزو ترکیب عالم است. ر.ک: اوپانیشاد، ص ۶۱۲.

نیلوفر افتاد؛ از یک قطره مده (مدهو Madhu) نام «دیت»[۱]، پیدا؛ و از قطرهٔ دیگر «کی تبهه Kaitadha»، پیدا شد[۲]. و یکی با «رجوگن Rajoguna»، یعنی احکام سلطنت، و دوم با «تموگن Tamoguna»، یعنی محض شر آمیخته شد. و هر دو «دیت» گرزها را گرفته، جانب بیخ آن گل نیلوفر گرفته، حمله کردند و دیدند که در آن گل برهما نشسته است و چهار بید (ودا) را پیدا می‌کند. چون نظر آن دو دیت، بر آن چهار بید افتاد، هر چهار بید را گرفته در آب غرق شدند و برهما از رفتن بیدها محنت کشید و متوجه به جگدیس شد و گفت که چشم من و قوت من و نورانی من و اسباب آفریدن من همین بیدها است و دیتان آنها را کشیده گرفتند. و از رفتن این بیدها عالم در چشم من سیاه شده است. و بی بیدها خلق را چگونه خواهم آفرید؟ و از این محنت رفتن بیدها با که گویم و پیش که داد کنم؟ در همین فکر، بخاطر او گذشت که ثنای جگدیس باید گفت. بعد از آن هر دو دست بسته شروع در مدح جگدیس کرد. اول گفت: کسی که بید در ضمیر اوست او را سجده می‌کنم و از کسی که من پیدا شده‌ام و کسی که خالق خلق است و از همه خلق بزرگتر است و خزینهٔ سانکهه (Samkhya) و جوگ (Yoga)[۳] است و خالق ظاهر و باطن است و راه نجات اوست و دارندهٔ

---

۱. دیت (دایتیا Daitya: دیو؛ عفریت؛ فرزندان دیتی Diti و طایفه‌ای از دیوان و هیولاهائی هستند که می‌توان آنها را به «تیتان‌های Titans» افسانه‌های یونانی تشبیه کرد که علیه خدایان به جنگ پرداختند و مانع قربانی شدند. آنها ابتدا بر خدایان غلبه کردند ولی سپس مغلوب شدند. دایتیاها چون دشمن قربانی هستند، آنها را «کرتو دویشس Dvishas _ Kratu» نامیده‌اند و با دسته‌ای دیگر از عفریتان بنام «دانوا» چندان فرقی ندارند و تقریباً یکی هستند. ر.ک: همان، ص ۵۸۲ و ۷۴۹.

۲. بنابر روایت مهابهارت و پورانا (Purana)ها، «مدهو» و «کی تبهه»، دو دیو وحشت زا بودند که «وداها» را دزدیدند و در آب فرو بردند.

۳. جُگ، جوگ، یُگ، یوگ (یوگا Yoga): واژهٔ «یوگ Yoga» از فعل «Yuj» مشتق گردیده که به معنای

موجودات است و نهان دان خلق است، او را سجده می‌کنم. باز گفت: ای جگدیس! من اول مرتبه از دل تو پیدا شده‌ام و مرتبهٔ دوم از چشم تو، و مرتبهٔ سوم از کلام تو و مرتبهٔ چهارم از گوش تو و مرتبهٔ پنجم از بینی تو و مرتبهٔ ششم از بیضهٔ زرین (Hiranyagarbha) پیدا شده‌ام. و این مرتبهٔ هفتم است که مرا از گل نیلوفر آفریدی. و هر مرتبه که پیدا شده‌ام فرزند تو بوده‌ام. و هر مرتبه که آفرینش را از سر آفریده‌ای فرزند اول تو من بوده‌ام و هر مرتبه که مرا آفریدی، بید را چشم من ساختی. اکنون چشمان مرا «دیتان» دزدیدند و من نابینا شدم و به جز تو کسی ندارم، آن چشم را به من بده.

چون برهما به این تضرع وزاری مناجات کرد، جگدیس بیدار شد و از خود شکل دیگر ساخت و آن شکل به غایت خوشروی بود. و سر او چون سر اسب و تن او چون تن آدمی. و سر او به آسمان رسید، و موهای یال او چون شعاع آفتاب می‌تافت. یک گوش او بر آسمان و یک گوش بر زمین رسید، و تمام روی زمین بر پیشانی او جا کرد

پیوستن و به هم بستن و مهار یا رام کردن حیوان سرکش (یوغ بستن) می‌باشد و مجازاً به معنی رام کردن نفس حیوانی بکار رفته و اصطلاحاً عبارت از نوعی تربیت روحی و تعلیم نفسانی است که مشتهیات نفس سرکش را مهار می‌کند، و با مراقبتهای فکری و استغراق مدام روح انسانی را با «ایشوارا Isvara» (روح فردی با روح اعلی) کاملاً متحد می‌گرداند. در اوپانیشادها هدف وحدت با برهمن و آتمن است که موجب رهایی و رستگاری و کمال روحانی می‌گردد. این تجربه رفته رفته به یک مکتب فکری هندو مبدل شد که تدوین کننده و واضع آن را حکیمی بنام «پتنجلی Patanjali» (پاتانجالی) نامیده‌اند که در حدود سدهٔ اول پیش از میلاد می‌زیسته است. (برخی نیز «جاگنوالک» را پایه‌گذار این مکتب دانسته‌اند). این طریقه در حقیقت طریقهٔ عملی فلسفهٔ نظری سانکهیه است، ولی در طریقهٔ جوگ شخص جوگی سعیش در این است که روح فردی را با روح اعلی، یکی گرداند در صورتی که در طریقهٔ سانکهیه خدا بدون آنکه مورد انکار واقع شود، مد نظر نیست و معلمین آن مذهب فلسفی از اتحاد روح و ماده بحث می‌کنند. ر.ک: اوپانیشاد، ص ۷۷۸ ـ ۷۷۴ و عرفان، (۴: ۱۵۹ ـ ۱۴۳).

و دریای گنگ[۱] و «سرستی»[۲] در کمر او درآمد. و دریای عمان (Samudra) در

---

۱. گنگ (گنگا Gange): تند رو؛ زودگذر؛ الههٔ گنگ؛ یکی از سه رودخانهٔ بزرگ هندوستان که آن را «فیزوم» نیز گویند، و منبع آن کوهستان سوالک است. این رود به طول ۱۵۵۰ میل از ارتفاعات هیمالیا در ناحیهٔ «گان گوتری Gangotri» به ارتفاع سه هزار پا سرچشمه می‌گیرد و پس از آنکه در حدود دویست میل در بستر تپهٔ خود جریان یافت، در هاروادار (واقع در استان یوپی) وارد دشت می‌شود. آنگاه پس از آنکه تپه‌های راج محل را دور زد، به سمت جنوب می‌پیچد و به سوی بنگال غربی متوجه می‌گردد. گنگ در ناحیهٔ «مرشد آباد» بدو شعبه تقسیم می‌شود: «بهاگیراتی Bhagirati» شعبه‌ای است که بطرف بنگال غربی می‌رود، و «پادما Padma» شاخه‌ای است که بنگال خاوری را مشروب می‌سازد، و بالأخره هر دو شاخهٔ اصلی به خلیج بنگال می‌ریزد. (البته باید دانست که شاخه‌های فرعی دیگری نیز از این رودخانه منشعب می‌شوند و به خلیج بنگال می‌ریزند). رودخانهٔ گنگ در نظر هنود مقدس بوده، و هر ساله میلیونها زن و مرد هندو در آب آن شست و شو کرده و به زعم خود گناهان خویش را می‌شویند. به عقیدهٔ ایشان، رود مذکور اول در آسمان بود، با ریاضت یکی از راجگان مقدس به زمین آورده شد. همچنین هندوها این رودخانه را زن «شانتانو Santanu» و مادر «بهیشما Bhishma» و نیز دختر بزرگ «هموت Himvat» و «منا Mena»، می‌خوانند. سایر اسامی رودخانهٔ گنگ عبارتند از «بهدر سوما Bhadra-soma»؛ «گاندینی Gandini»؛ «کراتی Kirati»؛ «دیو بهوتی Deva-bhuti» (از آسمان آمده)؛ «هرسکهرا Hara-sekhara» (پوست شیوا)؛ «کهاپگا Khapaga» (جاری از آسمان)؛ «مندا کینی Mandakini» (آرام روان) «تری پتهه گا Tripathaga» یا «تری سرتاه Tri-srotah» (سه جریان یا سه شعبه و منظور آنست که در آسمان و زمین و دوزخ روان است، زیرا به عقیدهٔ هنود در آسمان رودخانه‌ای بنام گنگ و به همین نام در زیر زمین (دوزخ) رودخانهٔ دیگری جریان دارد).

ر.ک: اوپانیشاد، ص ۶۶۵ ـ ۶۶۴ و ص ۸۲۵ ـ ۸۲۴؛ فرهنگ دهخدا، ذیل گنگ؛ فرهنگ نظام؛ تاریخ جامع ادیان ـ جان ناس، ص ۲۸۷.

۲. سرسوتی Sarasvati [سرستی Sarusti (واژهٔ هندی)]: آبی؛ سرزمین دریاچه‌ها؛ نام رودخانه‌ای که امروز «هاکرا» خوانده می‌شود ـ بعضی معتقدند سرسوتی همان رودخانهٔ «Haraquaiti» مذکور در اوستا است که در افغانستان جاری بوده است ـ نام رودخانهٔ کوچکی که نزد هندوان بسیار مقدس است و با رودخانهٔ «دریشادواتی Drishadvati» یکی است که در سرحد ناحیهٔ «آریا دشا Arya _ Desa» و ناحیهٔ «برهما ورت Brahma _ Varta» واقع بوده است. رودخانهٔ مذبور ظاهراً به دریا می‌ریخته امّا

ابروی او بود و آفتاب و ماه هر دو چشم او شد و تمام باد نفس بینی او گشت و برق زبان او شد و جمیع « پتران Pitr» دندان او شدند. «گولوک »[۱] و «برهمه‌لوک »[۲] (لب بالا و پائین) دهان او شد و شب قیامت[۳] سیاهی گلوی او شد. به این صورت شده در آب غوطه زد و بر صدای آن غوطه دو « دیت »، بیدها را بر زمین گذاشته متوجه بالا شدند. و آن شکل «هی‌شرا Hayasira»، بیدها را از آنجا گرفته، برای برهما رسانید و باز به شکل اول خود شد. و آن هر دو « دیت » که بالا آمده بودند، دیدند که چیزی نیست، باز برگشته به جای خود رفتند و بیدها را آنجا ندیدند و به اضطراب تمام بـاز بـالای آب آمدند و پهلوی بیخ آن گل نیلوفر رسیدند. و در آنجا پرکهه (پوروشا) را بر پشت ماری که از قوت بزرگی خود آفریده بود، در خواب دیدند و با یکدیگر گفتند که همین شخص

افسانه‌های بعدی می‌گوید به زمین فرو رفته و سپس نزدیک شهر «الله آباد» فعلی در مـحل مـلتقای رودخانه‌های گنگ و جمنا به آن دو می‌پیوسته است؛ نام الههٔ سخن و فصاحت؛ در رگ بید، سرسوتی به عنوان الههٔ سخن (واچ Vac) ذکر نشده، ولی در براهمن‌ها و مهابهارت به این عنوان شناخته شده است. در ایام بعد سرسوتی را زن برهما و الههٔ سخن و دانش و مخترع زبان سانسکریت و خـط «دیـوناگـری Deva-Nagari» و حامی علم و هنر دانسته‌اند. او را با چردهٔ سپید، بدون اندامهای اضافه و غالباً به هیکلی برازنده و زیبا که نیم تاجی به شکل ماه بر سر دارد و در روی گل نیلوفری نشسته است، تصویر نموده‌اند. نامهای دیگر سرسوتی عبارتند از: «بهارتی Bharati»؛ «براهمی Brahmi»؛ «پوت کاری Put-Kari»؛ «ساردا Sa-rada» (شاردا Sarada)؛ «واگیشوری Vag-isvari».

ر.ک: اوپانیشاد ص ۶۱۶ ـ ۶۱۵.

۱. گولوک Goloka: عالم گاوان ـ مقام یا آسمان کریشنا.

۲. برهمه‌لوک (برهمالوک Brahmaloka): عالم ذات، عالم برهما.

۳. این قطعه باید چنین ترجمه مـی‌شد: گـولوک و بـرهمالوک، لب بـالا و پـایین او شـد و شب تـاریک (موحش)...؛ در بعضی از نسخ نیز چنین آمده: و دیولوک و برهمالوک، دندان کرسی او شد و شب قیامت سیاهی.

بیدها را دزدیده است، این چه کس باشد و از کجاست؟

این سخن را گفته، او را بیدار ساختند و گفتند که تو با مایان جنگ بکن. چون جگدیس دید که ایشان به جنگ مایل‌اند، برخاست و با هر دو جنگ کردن گرفت. اگر چه جگدیس را از کشتن آن دو «دیت» فایده نبود، امّا برای فایدهٔ برهما هر دو را کشت. چون برهما بیدها را یافت و دزدان بید را کشته دید، خوشحال شد و شروع در آفریدن خلق کرد. و جگدیس بیدها را به برهما داد و نصیحت کرد و باز به جای خود رفت[۱].

راوی در ادامهٔ این روایت اشاره‌ای دارد به چگونگی متولد شدن برهما در هفت مرتبه و آفرینش خلایق توسط وی؛ و نیز کیفیت پیدایش اعمال خیر و چگونگی انتقال آن میان آفریده‌گان. بدین روایت می‌خوانیم: وقتی که برهما از دل «نارایِن» پیدا شد، اول اعمال خیر را خود به عمل آورد. و از نارایِن، «فنپ Phenapa» و از فنپ، «بیکهانس Vaikhanasa»[۲] (به رکهیشران آموختند)، و از بیکهانس، ماه (Soma) آموخت، بعد از آن اعمال خیر غایب شد. چون وقت دیگر برهما از چشم نارایِن پیدا شد آن اعمال خیر را برهما از ماه آموخت، و برهما، رودر را تعلیم کرد. رودر به قوت جوگ به رکهیشران «بال کهیل Balakhilya»[۳] آموخت و باز اعمال خیر از میان غایب شد. و مرتبهٔ سوم که برهما از کلام نارایِن پیدا شد، اعمال خیر را نارایِن داشت و

---

۱. مهابهارت ج ۳ ص ۵۴۰ـ۵۴۲.

۲. فنپ (Phenapa) و بیکهانس (= ویخانس Vaikhanasa) نام دو گروه ریشی می‌باشد.

۳. بال کهیل (بال کهلا، بال کیلا Balakhilya، وال کیلا Valakhilya): نام دسته‌ای از ریشی‌ها؛ نام مجموعه‌ای مشتمل بر یازده سرود ریگ‌ودا (بعضی تعداد آنها را از ۶ تا ۸ سرود نیز گفته‌اند) که معمولاً بعد از قطعهٔ ۴۸ ماندالای هشتم قرار دارد (بعضی از ناشران جداگانه آنرا چاپ و متمم ریگ‌ودا شمرده‌اند).

ر.ک: اوپانیشاد، ص ۷۰۱ و ۷۹۴ـ همچنین نگاه کنید به ذیل ص ۱۶ در همین کتاب.

ناراین «سپرن‌رکهه Suparna Rsi» را آموخت. «سپرن» سه مرتبه بر آن کردار عمل کرد. بعد از آن نام او «تری سپرن Trisuparna» شد. و این حکایت در رگ بید است. و از سپرن به باد رسید و از باد بر رکهیشران بزرگ رسید و از رکهیشران بزرگ به دریای عمان رسید و باز غایب گشت. در مرتبهٔ چهارم که برهما از گوش ناراین متولد شد، جگدیس به خاطر گذرانید که خلق را به چه طریق بیافریند. بعد از آن با برهما گفت که خلق را پیدا کن که من قوت آفریدن را به تو می‌دهم. بعد از آن برهما آن قوت از ناراین یافت و شروع در آفریدن خلق کرد و این اعمال خیر که قوت آفریدن از او حاصل شد، برهما از ناراین با خصوصیات شنید و یاد گرفت. بعد از آن جگدیس غایب شد و برهما شروع در پیدا کردن خلایق از جنبنده و ساکن کرد. چون تمام خلق را بیافرید، بر آن علم خیر عمل کرد. بعد از آن، آن علم را به «سوارچک من Svarocisa Manu»[1]

---

۱. سواروچیش منو Svarochisha Manu: یکی از نامهای منو (مانو) پدر نوع بشر؛ بنابر اساطیر هندو نام منو به چهارده نفر پادشاه اطلاق می‌شود که نسل اندر نسل بر زمین حکومت کرده‌اند. اولین آنها «سوایم بهو» (قائم بالذات یا خود موجود) نامیده می‌شود که هنود وی را خالق دوم می‌دانند و گویند که نخست ده «پرچاپتی» را بوجود آورد و اولین آنها «مریچ» بود که قانون مشهور مانو منسوب به اوست. اسامی این چهارده تن عبارت است از:

۱ـ سوایم بهو (Svayam - bhuva) ۲ـ سواروچیش (Svarochisha) ۳ـ اوتمی (Auttami) ۴ـ تامس (Tamasa) ۵ـ ریوت (Raivata) ۶ـ چاکشوش (Chakshusha) ۷ـ ویواس وت (Vaivasvata) یا ستیه ورات (Satya - Vrata) ۸ـ ساورن (Savarna) ۹ـ دکش ساورن (Daksha - savarna) ۱۰ـ برهما ساورن (Brahma - savarna) ۱۱ـ دهرم ساورن (Dharma - savarna) ۱۲ـ ساورن یا رودرساورن (Rudra - savarna) ۱۳ـ روچیه (Rauchya) ۱۴ـ بهوتیه (Bhautya). بنابر گفتهٔ هنود، مانوی هفتم یعنی «ویواس وت» (زادهٔ خورشید) پدر اول موجودات زندهٔ امروزی است. او مثل نوح پیغمبر دچار طوفان شد و «ویشنو» یا «برهما» او را به صورت ماهی از طوفان نجات دادند. او یکی از دوازده «آدیتیا» و مؤلف «سپت براهمن» است. همچنین یکی از مصنفان «ریگ‌ودا» و برادر «یم Yama» و پسر خورشید

تعلیم داد. و من (Manu) برای پسر خود که «شنکهه پد Sankhapada» نام داشت بیاموخت و شنکهه‌پد، برای پسر خود «سورناب Suvarnabha» نام آموخت و باز آن دهرم، غایب شد. چون مرتبهٔ پنجم برهما از بینی ناراین متولد شد، ناراین این علم را در حضور برهما به «سنت کمار» بیاموخت و سنت‌کمار به «بیرن پرچاپت Virana Prajapati» تعلیم داد. و بیرن برای «ریبیه مونی Raibhya - Muni» بیاموخت و ریبیه برای پسر خود «کوکشی Kuksi» نام بیاموخت و باز آن دهرم غایب شد. و مرتبهٔ ششم که برهما از بیضهٔ زرین پیدا شد، این علم را ناراین برای «برهی کهد رکهه Barhisada Rsi»[۱] آموخت. و از برهی کهد، «جشت Jyestha»[۲] نام رکهیشر خوانندهٔ سام بید یاد گرفت. و از جشت به راج «ابیکنپن Avikampana» رسید و باز غایب شد. و مرتبهٔ هفتم که برهما از گل نیلوفر متولد شد، آن دهرم را ناراین با برهما آموخت و از برهما، «دچهه پرجاپت Daksaprajapati» یاد گرفت و دچهه (دکش) به آفتاب که نبیرهٔ دختری اوست یاد داد و آفتاب به پسر خود که من (Manu)

می‌باشد. به عقیدهٔ بعضی از هنود مانوی هشتم تا چهاردهم بعداً به دنیا خواهند آمد.

ر.ک: اوپانیشاد، ص ۶۸۳.

۱. برهی‌شد ریشی Barhisada Rsi ـ «برهی Barhi» در ترکیبات به جای «برهیس» (برهیش Barhiš): (این واژه به ندرت استعمال می‌شود) توشک گیاه؛ گیاهی که زمین قربانی (قربانگاه) را مانند فرش می‌پوشاند، به ویژه علف «کوش Kusa» که زمین مقدس قربانگاه از برگهای آن فرش می‌شود؛ پسر «برهد راج Brihad - Raja». ر.ک: اوپانیشاد، ص ۵۳۸.

۲. جشت (جیشته Jyestha): نام ماه سوم از تقویم هندی ـ این ماه به ستاره‌های جیشتها (Jyestha) و مول (Mula) مربوط است؛ نام روزه‌ای که هندوان در سراسر این ماه می‌گیرند و عقیده دارند شخصی که این روزه را می‌گیرد توجه زنان را به خود جلب می‌کند؛ نام هیجدهمین منزل قمر.

ر.ک: لغات سانسکریت در ماللهند، جلالی نائینی، ص ۱۲۴.

باشد آموخت و «من» به «اچهواک Iksvaku»[۱] که پسر او بود آموخت و از او غایب شده، باز در «ناراین Narayana» خواهد در آمد[۲].

همانطور که قبلاً نیز اشاره شد،[۳] بنابر اساطیر هندو وقتی برهما عالم را خلق کرد، برای مدّت یک روز برهمایی که طول آن (۲۱۶۰۰۰۰۰۰۰) سال است جهان بی‌تغییر مانده و سپس هنگامی که «برهما» در خواب بسر می‌برد جهان و هر چه در آن بود طعمهٔ آتش می‌شود، امّا دانشمندان (ریشی‌ها) و خدایان و عناصر باقی می‌مانند و چون وی دوباره بیدار می‌شود، جهان را از نو می‌آفریند و این عمل برای مدت یکصد سال برهمایی همچنان تکرار می‌گردد،[۴] و چون دورهٔ صد سالهٔ مذکور به پایان رسید، خود برهما و همهٔ دانشمندان و تمام جهان، به عناصر اولیهٔ خود بر می‌گردند (مبدل می‌گردند).

برهما یکی از خدایان تثلیث هندوان است که نمونه‌های او را در «ریگ‌ودا» بصورت «پوروشا» و «پرجاپتی» می‌توان یافت. «شیوا» اصل فانی کننده و «ویشنو» اصل حفظ کننده و برهما اصل آفرینندهٔ هستی‌ها و کائنات است. چون آفرینش و ظهور

---

۱. اچهواک (ایچهوک، ایکشواکو Ikshvaku): نام فرزند «مانو ویوسوت». پسر «ویوسوت Vivasvat» (خورشید) که از بینی «مانو» هنگام عطسه پدید آمد. وی سر دودمان پادشاهان نژاد آفتاب است که در شهر «اجودهیا Ayodhya» (پایتخت نژاد دودمان آفتاب) در آغاز عصر دوم یا دورهٔ دوم (ترتیاجگ) سلطنت می‌کرد. ایچهوک بنابر افسانه‌ها صد پسر داشت که ارشد آنها «وی کوکشی Vi - kuksi» بود. نام یک پسر دیگر او «نیمی Nimi» است که سلسلهٔ «میتهلا» را تشکیل داد. در ریگ‌ودا این کلمه فقط یک جا ذکر شده و بعضی ارباب تحقیق گفته‌اند «ایکشواکو» نام قومی است نه شخص.
ر.ک: اوپانیشاد، ص ۷۹۳.

۲. ر.ک: مهابهارت (۳: ۵۴۴ ـ ۵۴۳).

۳. ر.ک به: ذیل ص ۷۰ در همین کتاب.

۴. تعداد سالهای این دوره یعنی سالهای عادی این دوره با یک محاسبهٔ تقریبی در حدود ۷۸۹۹۰۰۰۰۰۰۰ سال می‌شود.

عالم در حکم اسارت و بندگی انسان است، از این رو هندوان چندان توجهی به برهما مبذول نداشته‌اند،[۱] امّا به دلیل انتساب صفات مختلف به وی، او را به اسامی متعددی مـی‌خوانـند، و از آن جـمله: «ویـدهی Vidhi»، «ودهـاس Vedhas»، «درهـین Druhina»، و «سرشتری Srashtri» (آفـریدگار یـا خـالق)؛ «دهـاتری Dhatri»، «ویدهاتری Vidhatri» (حافظ یا نگاهدارنده)؛ «پیتامهه Pitamaha» (پدر بزرگ)؛ «لوکشا Lokeša» (خداوند جهان)؛ «پرمشتهه Parameshtha» (اعلی در آسمان)؛ «سنت Sanat» (قدیم)؛ «آدی کـوی Adi-Kavi» (نـخستین شـاعر)؛ و «درو گـهنه Dru-ghana» (تبر یا چکش)[۲].

برهما خدای چهار سـر است (Chaturmukha)[۳]. و چـهار دست دارد و هـر دستی یکی از «ودا» های مقدس را گرفته، و اغلب او را بصورت مردی سالخورده، با ریشی انبوه و سفید نشان می‌دهند. مرکب او قو است، و قـو مـظهر دانـائی و مـعرفت است[۴]. در افسانه‌های اساطیری هندو، برهما از جام گل نیلوفری که از ناف «ویشنو»

---

۱. برهما ظاهراً هیچگاه مورد پرستش عموم مردم نبوده و امروزه نام وی فقط در مراسـم مـذهبی بـرده می‌شود. هم اکنون در هندوستان دو معبد بنام برهما موجود است که مهمترین آن دو، در قصبهٔ «پوشکار Pushkara» نزدیک «اجمیر» واقع است که به نام و محل پرستش برهما می‌باشد و دیگری در «ایدار Idar» است. البته علاوه بر اینها در بعضی از معابد که خاص پرستش شیوا و بشن (ویشـنو) مـی‌باشد محراب کوچکی هم به اسم برهما ساخته و اختصاص داده شده است.

۲. نقل اسامی برهما از: اوپانیشاد، ص ۵۳۵.

۳. چنانچه گفته می‌شود برهما در ابتدا پنج سر داشته، امّا یکی از آنها در اثر بی‌احترامی به «شیوا» به وسیلهٔ آتش چشم مرکزی شیوا سوخته است و به این جهت او را «چتر آنن Chatur - anana» یا «چتر مکهه Chatur - mukha» (چهار صورت) و «اشتاکرنه Ashta - karna» (هشت چشم) می‌خوانند.

۴. برهما چهار دست دارد و در هر دستی، عصای سلطنت یا قاشق یا تسبیح یا کمانی به نام «پری ویت Parivita» یا سبوی آب یا کتاب «بید» را نگاه داشته است. مرکبش «قو» یا غاز است و از این نظر وی را

برخاسته ظاهر می‌گردد،[۱] و هر سر او به یکی از چهار جهت فضا نظاره می‌کند و هر دست او یکی از کتب اربعه را گرفته است. در بعضی از افسانه‌ها آمده هنگامیکه برهما از جام گل نیلوفری سر برآورد از خود پرسید: «من کیستم؟ این گل نیلوفری که در خلوت آفاق بیکران پدید آمده، و روی عرصهٔ پهناور آبهای لایتناهی می‌غلطد چیست؟ شاید که موجودی آن را نگه میدارد». سپس داخل ساقهٔ گل نیلوفری شد، تا انتهای آن را بیابد ولی چون مسافتی چند راه پیمود، دانست که آن نه پایان دارد و نه انتها، از راهی که رفته بود بازگشت و به خود فرو رفت و به مراقبهٔ احوال درون و کشف باطن پرداخت. «ویشنو» در مقابلش ظهور یافت و او را به خویشتن کاوی و درون نگری خواند. برهما به ریاضت بسیار اشتغال ورزید و حرارت تولید کرد و همین حرارت موجب تکوین جهان و کائنات گردید[۲].

در «اوپانیشاد» و در «وداها» نیز «پرجاپتی» عالم را به واسطهٔ نیروی ریاضت آفریده است. چنانکه در «تیتریه‌اوپانیشاد» آمده: «او (برهما) میل کرد متعدد گردد، پس با خود گفت تولید مثل کنم، پس ریاضت را آفرید. بعد از ریاضت این همهٔ جهان را با موجوداتی که در آنست بوجود آورد»[۳].

«هنس وان Hansa - Vahana» می‌گویند. ر.ک: اوپانیشاد، ص ۵۳۳.

۱. در مهابهارت نقل است که برهما از ناف «بشن» (ویشنو) و یا از گل نیلوفری که از ناف ویشنو روییده بود، به وجود آمد و از این لحاظ او را به نامهای «نابهی جه Nabhi - ja» (ناف زاد)، «کنج Kanja» (نیلوفر)، «ساروجین Sarojin» (نیلوفردار)، «ابجه Abja - ja»، «ابجه جونی Abja - yoni»، «کنج جه Kanja - ja» (نیلوفرزاد) خوانده شده است (این موضوع اخیر نظر ویشنوپرستان است).

ر.ک: همان، ص ۵۳۴.

۲. ادیان و مکتبهای فلسفی هند، داریوش شایگان (۱: ۲۷۵).

۳. ر.ک: گزیدهٔ اوپه‌نیشدها، ترجمهٔ رضازادهٔ شفق، ص ۳۱۳.

مبحث تولید حرارت و ریاضت و تکوین کائنات از تماثیل کهن جهان‌شناسی در وداهاست. با وصف اینکه در پاره‌ای از متون، «برهما» را سرچشمه و نشأت حیات و کائنات می‌دانند و او را بصورت «برهما» ناظر آفرینش و به صورت «ویشنو» محافظ آن، و به صورت «شیوا» فانی کنندهٔ همان می‌پندارند، ولی در آئین متأخر هندو صفات خلاقیت او به «شیوا» و «ویشنو» منتقل شد و اهمیّت برهما به تدریج کاهش یافت و سر انجام مفهوم «شاکتی Shakti» یعنی الههٔ خلاقیت و اصل مؤنث جایگزین آن گردید. از «پوروشا» تا برهما و الههٔ خلاقیت، دگرگونیهای پیاپی اصل آفرینندهٔ کائنات، بخوبی مشهود است، و این مفهوم اساسی جهان‌شناسی بر حسب معتقدات هر عصر و بنا به اقتضای هر دورهٔ آئین هندو، رنگ خاصی بخود گرفته و به جلوهٔ دیگری متجلّی شده است، امّا علیرغم این دگرگونیهای صور، وقفه‌ای در کنه مفهوم آن حاصل نشده است[۱].

در صفاتی که به برهما تعلق می‌گیرند از قبیل: «سویم بهو Svayambhu» (قائم بالذات یا خود موجود)، «پرجاپتی Prajapati» (شهریار مخلوقات)، «بریهسپتی Brihaspati» (استاد بزرگ یا خداوند گویایی). «آدی کوی Adikavi» (نخستین شاعر یا سخنگوی)، «ویدهی Vidhi» (سازمان بخشنده یا ترتیب دهنده) و غیره، این صفت آفریننده بخوبی آشکار است.

برهما منشاء هر دانش و فرزانگی است، با اینهمه دو نکته راجع به وی قابل ملاحظه است: اول آنکه به منزلهٔ پدر نوع بشر، او عمل خود یعنی آفرینندگی را به وسیلهٔ رابطهٔ جنسی با همسر (یا دختر) خویش که به نامهای مختلفی چون «واچ Vac» یا

---

۱. ر.ک: ادیان و مکتبهای فلسفی هند، (۱: ۲۷۶).

«سرسوتی» (سخن یا گفتار)،[۱] «سندهیا Samdhya» (سپیده دم)، «شت روپا Satarupa» (صد شکل) و غیره خوانده شده، انجام داده است. دوم آنکه نیروهای او به عنوان خالق به خدایان دیگر مثل «ویشنو» و «شیوا» واگذار شده و خود او در تاریکی قرار گرفته است[۲].

همچون روایتی که قبلاً گذشت، در روایتی دیگر نیز برهما از درون نیلوفری رخشان برخاسته از ناف سرور جهان (پوروشا) پدیدار می‌شود: بدین روایت سرور جهان هزار سال بر تخمی کیهانی و بر اقیانوس آغازین خفته است. از ناف سرور جهان نیلوفری رخشان و به سان هزار خورشید سر برمی‌زند و همهٔ جهان را در بر می‌گیرد. برهما از درون این نیلوفر، خود آفریده و متأثر از قدرتهای سرور جهان، پدیدار می‌شود. برهما آفرینش را آغاز می‌کند و از آنجا که دانای کامل نیست چند خطا از او سر می‌زند. برهما نخست نادانی را می‌آفریند و با عبث یافتن آن به دورش می‌افکند؛ و نادانی که به هیأت

---

۱. دربارهٔ سرسوتی (الههٔ سخن) نگاه کنید به ذیل ص ۱۱۶ ـ ۱۱۵ در همین کتاب.

۲. این سه خدای بزرگ علم الاساطیر هندوان یعنی «ویشنو» و «شیوا» و «برهما» با اینکه به ظاهر نقشهای گوناگونی را ایفا می‌کنند، و لیکن در اصل واحد تفکیک ناپذیری هستند و چه بسا هر یک از آنان صفات آن دیگری را به خود می‌گیرد و حد فاصلی میان آنان نمی‌یابیم و نمی‌توانیم آنان را در مقوله‌ای مستقل بگنجانیم. به نظر پیرو دین «ویشنویی»، «ویشنو» هم برهما است و هم «شیوا». یعنی او هم می‌آفریند، هم می‌پروراند و هم معدوم می‌سازد. به نظر پیرو دین «شیوایی»، «شیوا» می‌آفریند، نگاه می‌دارد و منهدم می‌سازد. آنچه مسلم است اینکه هر یک از این خدایان مظهر یکی از نیروهای جهان‌شناسی است و «برهما» مظهر جوهر تحرک و انبساط (rajas)، «ویشنو» مظهر جوهر صعودی و روشنایی (sattva) و «شیوا» مظهر جوهر سکون و تاریکی (tamas) است و این سه جوهر، در کنه ثابت جوهر اولیهٔ جهان (prakrti) در کمال اعتدال و توازن‌اند و فقط در طلوع آفرینش است که هر یک از این سه نیرو، به یکی از جهات گسترش می‌یابد و موجب تکوین کائنات می‌گردد.

ر.ک: ادیان و مکتبهای فلسفی هند، (۱: ۲۷۷).

زنی است زنده می‌ماند و از او موجودات شب پدیدار می‌شوند. برهما که نتوانسته است چیز دیگری بیافریند در برابر این موجودات قرار می‌گیرد و آنان برهما را بـرای رفـع گرسنگی از هم می‌درند. برهما از آنان می‌خواهد که پدر خویش را نخورند و گروهی از آنان که از پدر فرمان نمی‌برند، «راکشس»[1] نام می‌گیرند. راکشس‌ها دشمن انسانند

---

۱. راکشس (راکهس Rakshasa) [از :رکشس Rakshas]: روح پلید، جن یا ارواح خبیثه، راکشس‌ها را بر حسب پلیدی آنها، به سه دسته طبقه بندی کرده‌اند:

۱ ـ موجوداتی چون «تیتان»های یونانی که دشمن خدایانند.

۲ ـ موجوداتی مثل «یکشه»ها.

۳ ـ موجوداتی که معمولاً وجود آنها مورد قبول عامهٔ مردم است، چون پریان و دیوانی کـه بـنابر اساطیر در قبرستانها منزل می‌گیرند و موجب برهم زدن قربانی و مزاحم زاهدان و عباد می‌شوند. اینان در بدن مرگان حلول می‌کنند و مردم را می‌بلعند و بطور کلی موجب زحمت بنی آدم هستند. رئیس این دستهٔ اخیر «راون Ravana» خوانده شده، که به عقیدهٔ بعضی خود او و طایفه‌اش از اخلاف ریشی «پُلستیه» می‌باشند و به عقیدهٔ بعضی دیگر آنها از پای برهما بوجود آمدند. در راماین چنین آمده: وقتی‌که برهما آبها را آفرید، موجوداتی برای حفاظت آن خلق کرد و آنها را «راکشس» نامید. بنابر «بشن پران» آنها از اخلاف «کشیپ» و «کهاسا Khasa» دختر «دکشه» هستند که پسری بنام راکشس از آنها بوجود آمد. همچنین باید افزود مردمی که در اشعار حماسی هند بدین نام خوانده شده‌اند تصور می‌رود طـوایـف وحشی هندوستان بوده‌اند که نژاد آریائی آنها را مطیع ساختند؛ مثلاً در حماسهٔ راماین چنین آمده است: وقتی هانومان [(هنومان Hanuman یا هنومت Hanumat): نام یکی از رؤسای مشهور بوزینگان کـه قدرت و نیروی پرش او زیاد بوده؛ ر.ک به ذیل ص ۱۵۰ در همین کتاب] برای تجسس بصورت گربه وارد شهر «لنک Lanka» (لنکا) گردید، مشاهده کرد که راکشس‌ها در خانه‌های خود خوابیده و به صور و اشکال مختلف می‌باشند. بعضی زشت و موجب اشمئزاز چشم و حال آنکه بعضی دیگر زیبا و قـابل تماشا بودند. بعضی دارای دستهای دراز و شکلی وحشتناک و بعضی دیگر خیلی چاق و بعضی فقط یک چشم داشتند و بعضی فقط یک گوش، بعضی دارای شکم بزرگ، پستانهای آویخته، دندانـهای گـراز و پاهای کج بودند و حال آنکه عدهٔ دیگر بسیار زیبا والبسهٔ فاخر در بر داشتند، بـعضی دارای دو پـا و بعضی سه پا وگروهی چهار پا بودند و بعضی دارای سر مار و بعضی دیگر سر خر و بعضی دارای سر

و برادران آنها که کمتر تشنهٔ خونند « یکشه »[۱] نام دارند. یکشه‌ها نیز گاه به دشمنی با انسان بر می‌خیزند و گاه یاور اویند. برهما پس از این ماجرا و تجربه اندوزی «اسوراها»[۲] را از مفصل ران خویش می‌آفریند و در این ماجرا زمین از پاهایش و دیگر موجودات از بخشهای دیگر تن او هستی می‌یابند[۳].

در روایتی دیگر برهما به گونه‌ای دیگر به آفرینش جهان می‌پردازد: در این روایت

اسب وگروهی دارای سر فیل بودند. (دربارهٔ القاب زیادی که به راکسش‌ها داده شده، ر.ک به: اوپانیشاد، ص ۵۹۵ـ ۵۹۴).

۱. یکشه (یکشا یا یکش Yaksha): نام دسته یا طبقه‌ای از موجودات فوق بشری و مافوق الطبیعه (نیمه خدا)؛ کمک و مساعد «کوبر Kubera» (کبرا ـ فرمانروای موجودات اهریمنی)؛ یکشه‌ها معمولاً موجودات فوق بشری بی‌آزاری هستند، به همین جهت آنها گاهی « پونی جنس Punya _ Janas » (مردم خوب) نامیده شده‌اند.

ر.ک: همان، ص ۷۶۵ و اساطیر هند، و رونیکا ایونس ـ فهرست اعلام.

۲. اسورا (اسر Asura): روحانی؛ روح اعلی (همان اهورای Ahura مذکور در اوستا)؛ همچنین به معنی روح پلید و شیطانی؛ مخالف خدایان (این دستهٔ اخیر اسوراها یعنی اسوراهای پلید را از اولاد « دیتی » و « کشیپ » دانسته‌اند و دیوهای درجهٔ اول هستند که پیوسته با خدایان دشمنند. اینها را نباید با «راکشس‌ها» یا «ایمپ‌ها» اشتباه کرد. دو دستهٔ اخیر در جسم مردگان داخل شده موجب بی‌نظمی و اختلال قربانیها می‌شوند)؛ در براهمن‌ها واژهٔ «اسو Asu » به معنی « نفس » بکار برده شده است و گفته‌اند چون اسوراها از نفس پیدا شدند، از اینرو « اسورا » نام آنها شد. باید دانست که از مدتها پیش این کلمه بطور اعم به معنی دشمن خدایان استعمال شده و شامل « دایتیا »ها و « دانوا »ها و سایر اخلاف « کشیپ » می‌باشد، امّا راکشس‌ها که از اخلاف « پلستیه » هستند، جزء اسوراها شمرده نمی‌شوند و با توجه به این معنی وجه اشتراک دیگری برای آن ذکر می‌کند، یعنی «اسو Asu » را ریشهٔ «اسورا » نمی‌شمارند بلکه آن را از کلمهٔ « ا، A » به معنی ضد و مخالف، و « سورا Sura » به معنی خدا می‌دانند که رویهمرفته به معنی ضد خدا یا مخالف خدا می‌باشد. در اوپانیشاد این واژه بیشتر به معنی اخیر بکار برده شده است.

اوپانیشاد، ص ۵۰۸ـ ۵۰۷؛ اساطیر هند، و رونیکا ایونس؛ ص ۷۲ ـ ۷۰ و فهرست اعلام آن.

۳. اساطیر هند، ورونیکا ایونس، ص ۴۶.

برهما ملول از خطای خویش چهار عارف فرزانه یا «مونی Muni»[۱]ها را می‌آفریند و آفرینش جهان را به آنان وا می‌گذارد. مونی‌ها بجای پرداختن به آفرینش به نیایش «واسودیو»[۲] می‌پردازند. برهما از ریاضت پیشگی مونی‌ها خشمگین می‌گردد و از خشم او «رودرا»ی نیرومند هستی می‌یابد و برهما را در آفرینش جهان یاری می‌دهد[۳].

به روایتی در ابتدای دفتر اول مهابهارت، برهما از بیضه یا تخم کیهانی متولد می‌شود. در این روایت:

«اول این عالم تاریک بود. بیضه‌ای پیدا شد و این بیضه تخم همهٔ مخلوقات است. ایجاد او را چنین سبب شنیده می‌شود: کسی که روشنی از اوست و کسی که دائم هست و همه در او حیرانند و او را تصور نمی‌توان کرد و همه را برابر می‌بیند و دور و نزدیک پیش او مساوی است و از چشمها پوشیده است و هرچه می‌کند او می‌کند و ظاهر است، از چنان ذاتی این بیضه پیدا گشت، و از این بیضه برهما بوجود آمد و برهما یکی است و استاد همهٔ دیوتاها هست و عقل و «مهادیو»[۴] از او پیدا شدند، و «من» (مانو)

---

۱. مونی Muni: حکیم؛ دانشمند؛ سالک خاموشی که زبان را فرو بسته باشد و سخن نگوید.
جوگ باسشت، ص ۵۲۷.

۲. واسودیو (واسودوا، باسدیو Vasudeva): نام دسته‌ای از فرشتگان؛ نام پدر کریشنا و پسر «سورا Sura» (از اخلاف «یادو Yadu») که تصور می‌شده، از اخلاف ماه باشد. کریشنا از زن دوم واسودیو بدنیا آمد وگویند مادرش «دوکی» هشت پسر آورد و کریشنا هشتمین آنها بود ـ نام کریشنا هشتمین مظهر از مظاهر دهگانهٔ ویشنو. ر.ک: اوپانیشاد ص ۷۰۰ و ۷۱۸.

۳. اساطیر هند، ورونیکا ایونس، ص ۵۰.

۴. مهادیو Mahadeva: خدای بزرگ؛ موکل فنا؛ فرشتهٔ محافظ عظمت و قدرت؛ اسرافیل؛ یکی از ایزدان هنود. ر.ک: اوپانیشاد، ص ۶۸۶.

و «پرچیتا»[۱] و «دچه» (دکش). و «دچه» را هفت پسر پیدا شدند و هر هفت «پرجاپت» نام داشتند، و از هر یکی از این هفت، سه فرزند متولد گشتند که بیست و یک عدد باشند، و آنها را هم «پرجاپت» گویند. بعد از آن «بشن» (ویشنو) و ده «بشودیو[۲]» و دوازده آفتاب و هشت «بس»[۳] و «اشونی کمار»[۴] و «جچه»[۵]

---

۱. پرچیتا (Paraceta): این کلمه از دو واژهٔ «پر Para» به معنی: روح اعلی؛ نفس اعلی؛ مطلق؛ بسیار دور؛ ماوراء؛ ذات آفریدگار؛ و «چیتا Ceta» به معنی: دهندهٔ شعور تشکیل شده است، و مجموعاً به معنی شعور مطلق و ماوراء ذهن بکار می‌رود.

۲. بشودیو (وشودیو، ویشودیواه Visvedeva یا Visvedevah): خداوندان جهات دهگانهٔ جهان؛ خداوندان نیمهٔ اول ماههای قمری؛ نام دوازده موکل ـ در بیدها و شودیوها (Visve - devas یا Visva - devas) عبارت از دسته‌ای از خدایانند که عدهٔ آنها نُه می‌باشد و تمام از مرتبهٔ پائین هستند، و حافظان بشر و اجردهنده‌گان خطاب شده‌اند. بعدها این نام به دسته‌ای از خدایان اطلاق شده که علاقهٔ خاصی به نذور و خیرات برای مردگان دارند وی شرح و توصیف آن‌ها بسیار مبهم است و معمولاً تعدادشان را دَه می‌شمارند، لیکن بطور کلی هم در عده و هم در اسامی وشودیوها اختلاف وجود دارد.

بنابر بعضی روایات هندو تعداد وشودیوها به قرار زیر است: ۱ـ واسو Vasu ۲ـ ستیه Satya ۳ـ کرتو Kratu ۴ـ دکش Daksha ۵ـ کال Kala ۶ـ کام Kama ۷ـ دهرتی Dhriti ۸ـ کورو Kuru ۹ـ پورو روس Puru - ravas ۱۰ـ مادروس Madravas. دو نام دیگر گاهی به نامهای ده گانهٔ فوق افزوده می‌شود: ۱۱ـ روچک Rocaka یا روچن Rocana ۱۲ـ دهونی Dhvani یا دهوری Dhuri. معمولاً هنگام اجرای مراسم مربوط به ارواح مردگان با گذاردن آب و خیرات و تقدیم نیاز، و شودیوها مورد پرستش قرار می‌گیرند.

ر.ک: لغات سانسکریت در مااللهند، ص ۶۹؛ اوپانیشاد، ص ۷۲۰ ـ ۷۱۹.

۳. بس (وس، واسو Vasu): نام دسته‌ای از فرشتگان (ایزدان) که عدد آنها هشت می‌باشد: ۱ـ آب Apa ۲ـ ستارهٔ قطبی Dhruva یا آسمان ۳ـ ماه Soma ۴ـ زمین Dhava یا Dhara یا کوه ۵ـ باد Anila ۶ـ آتش Anala یا Pavaka ۷ـ سپیده دم (بین الطلوعین) Pratyusha ۸ـ نور یا ستارگان Prabhasa.

نام همسر دهرم Dharma و دختردکش پرچاپت Dakshaprajapati؛ خداوند مهورتی Muhurta وابسته به روز؛ نام ستارهٔ چهارم در صورت دب اکبر در نهمین من و نتر Manvantara.

ر.ک: لغات سانسکریت در مااللهند، ص ۶۵ ـ ۶۴؛ اوپانیشاد، ص ۷۰۰؛ و ذیل ص ۱۷ در همین کتاب.

و «پشاج»[۶] و «ساده»[۷] و «گوهجک» و «پتر»[۸] پیدا شدند. بعد «برهم رکه»[۹] و «راج رکه»[۱۰] و آب و آسمانها و زمین و باد و ده طرف و هوا و سال و ماه و شب و روز و غیر آنها نیز پیدا شدند، و مردن و زاییدن و آمدن و رفتن بر دنیا حکم چرخ گردنده دارد که می‌آیند و می‌روند و اینهمه را خدا می‌کند»[۱۱]

---

۴. اشونی کمار (اشنی کمار، اشوینی کمار Asvini _ Kumara): نام پسر اشونی، که گفته شده است پدر اولین پزشک بوده است. «اشوینی کمارها» دو ایزد یا خدای دورهٔ و دائی هستند که پسران توأم آفتاب یا آسمانند که از مادر به صورت اسب زاییده شده و خدایان پزشکی توصیف شده‌اند.

اوپانیشاد، ص ۵۱۲.

۵. جچه (جکش، یکش، یکشه Yaksha): نام دسته‌ای از موجودات فوق بشری.

ر.ک به: ذیل ص ۱۲۶ در همین کتاب.

۶. پشاج (پشاچ، پیشاچ Pisaca): روح پلید؛ نام موجوداتی از قبیل جن و دیو و عفریت. نام آنها به علت رنگ زرد آنان یا رغبت زیاد به خوردن گوشت است. درو‌داها در ذیل راکشس‌ها و آسوراها، پشاچ‌ها هم ذکر شده‌اند و آنها را پسران خشم و غضب یاد نموده‌اند.

ر.ک: راماین، (۲: ۳۰۷)؛ لغات سانسکریت در مالله‌ند، ص ۱۰۷.

۷. ساده (سادهو Sadhu): مهربان؛ خیر؛ مقدس؛ مرد نیک یا پرهیزکار؛ آنکه آینده را پیش بینی کند؛ اهل بصیرت؛ بصیغهٔ مؤنث: زن پارسا؛ مقدسه. ر.ک: اوپانیشاد، ص ۶۰۵.

۸. پتر (پیتریه Pitrya): نام خداوند تیمه روشن ماه موسوم به «ماگهه Magha».

ر.ک: لغات سانسکریت در مالله‌ند، ص ۹۷؛ و نگاه کنید به ذیل ص ۱۰۴ در همین کتاب.

۹. برهم رکه (برهم ریشی Brahmarsi): برهمنی که به درجهٔ عارف کامل رسیده باشد.

ر.ک: همان، ص ۶۳.

۱۰. راج رکه (راج ریشی Rajarsi): پادشاهی که به درجهٔ ریشی یا عارف کامل رسیده باشد.

ر.ک: همان، ص ۱۵۱.

۱۱. ر.ک: مهابهارت (۱: ۳).

آفرینش جهان در «جوگ باسشت»

در «جوگ باسشت» نیز روایاتی در بیان چگونگی آفرینش جهان و خلقت عالم وجود توسط برهما آمده است. از آن میان، ما یکی از روایات را انتخاب کرده و در اینجا نقل می‌کنیم. در این روایت «وسیشت (باسشت)»، ریشی مشهور با «رام چندر»[1] چنین می‌گوید:

«... و ای رام چند! در دل خود تعیین کن که یک ذات حق و برهم (برهما) است که در همه جا ظهور می‌کند، و به چندین صورتهای رنگارنگ خود را می‌نماید. در حقیقت اصل هر وجود و موجود اوست، و غیر ذات او را وجود و بود نیست. و گرد زوال و فنا، و تغییر و تبدیل به دامن بزرگی او نمی‌رسد. بر یک حال بوده، و هست و خواهد بود.

«حال با تو گویم: ای رام چند! که این عالم با این کثرت مظاهر، و تعینات گوناگون را برهم به چه نوع بظهور آورد، و این عالم به چه رنگ موجود گردید، و در چندین

---

۱. رام چند (رام چندرا، رام چندر Rama _ Candra): پسر ارشد «دشرتهه Dasa ratha» پادشاه اجودهیا Ayodhya (پادشاهی از سلسلهٔ نژاد آفتاب)؛ هفتمین تجسم یا ظهور و یشنو؛ قهرمان اول کتاب مقدس و حماسی راماین که برای نجات دادن زن خود «سیتا Sita» از دست پادشاه دیوان «راون Ravana»، علیه وی جنگید و بر او پیروز گشته و او را کشت.

دربارهٔ رام چندر ر.ک به: راماین، ص ۳۳۵؛ اوپانیشاد، ص ۵۹۶ ـ ۵۹۵؛ اسرار اساطیر هند، دکتر ذکرگو، ص ۱۲۶ ـ ۱۲۱.

مظاهر به نمودارهای مختلف در نظر آمد؟ ذات پاک برهم را دریای بی‌کران و بی‌انتها و بی‌نمود تصوّر کن...

و آن ذات کامل و واحد و یگانه چون خواهش و ارادهٔ خود را در باب آفرینش عالم محکم یافت، و قدرت خود را چنان دید که هرچه ارادت او به آن تعلق گرفته، آن را به قوّت و قدرت بر کمال خود موجود تواند گردانید؛ اول اسباب آفرینش را پیدا کرد، و با خواهش خود همدست و یار گردانید. و «دیش Desa»[۱] و «کال Kala»[۲] و «کریا Kriya»[۳] و «شکت Sakti»[۴] را در میان آورد. دیش عبارت از ولایت است، و کال عبارت از «وقت»، و کریا یعنی عمل و کار، و شکت عبارت از قدرت است. یعنی هر چیز و هر کس را وقت معین فرمود که آن چیز و آن کس در فلان سال و فلان روز و فلان ساعت پیدا آید؛ و در فلان ولایت ظاهر شود و به فلان عمل و کار منسوب شود؛ و به قوت و قدرت اینهمه کارخانه در گرد آبد و نظام عالم صورت گیرد.

و ای رام چند! «چدآتمان»[۵] و آن ذات کامل حق را که واحد و یگانه، و بی‌حدّ و

---

۱. دیش Desa: ولایت؛ کشور؛ دیار؛ سرزمین. جوگ‌باسشت، اعلام، ص ۵۱۳.

۲. کال Kala: زمانه؛ مرگ؛ زمان مرگ؛ حساب کردن؛ لحظه‌ای از زمان؛ موقع یا فصل؛ مقیاس زمان؛ قضا و قدر؛ علم عروض. ر.ک: همان، ص ۵۱۲.

۳. کریا Kriya: کار؛ عمل؛ اجراء؛ از قوه به فعل در آوردن؛ عمل مذهبی؛ قربانی؛ مراسم مذهبی با تشریفات قربانی. ر.ک: همان، ص ۵۲۲.

۴. شکت (شاکتی، شکتی Sakti): قدرت؛ نیرو؛ قابلیت؛ توانایی؛ نیروی خلاقهٔ باروری کیهانی که در الههٔ «پاروتی Parvati» همسر مهادیو متجسم شده است.

ر.ک: لغات سانسکریت در ماللهند، ص ۱۹۲؛ اوپانیشاد، ص ۶۳۷.

۵. چدآتمان (چد آتمن Cidatman): فکر یا هوش خالص؛ ذات آفریدگار؛ روح در صورت علم؛ ذات برهم. جوگ باسشت، ص ۵۱۱.

نهایت و فارغ از قید هستی، و وجود است؛ چون این اراده و این خواهش در خود پیدا شد، با آن اطلاق و آن صرافت و لطافت و ذات خود در این عالم به هر جا و هر وقت به صورتی معین و شکلی مقرّر ظاهر شدن گرفت و خود را به چندین صورتها بنمود.

و همین که آن ذات کامل حق و برهما در پی ظهور شد، و در مقام نمود آمد، از کمال قدرت او با وجود وحدت و یگانگی ذات او، شمار درمیان آمد که یکی در مراتب عدد و شمار به صد و هزار و «لک»[۱] ها رسید و با آن وجود نمود یافت و هر کدام مظهر را نامی علیحده پیدا آمد و به آن نام عمل و کردار هم نصیب گردید.

وای رام چند! بدانکه ذات حق و برهم را که خواهش و ارادهٔ بخود در خود پیدا گردید، همان خواهش برهما را جیوآتمان (جیوآتمن) گویند. (یعنی: روح هر کس)؛ و این جیوآتمان در انواع نشأتهای ظهور مقید به ولایت و عمل و قدرت گردید که در هر جا و هر وقت به کار و عمل معین، از روی قدرت ظاهر شدن گرفت. و از «چدروپ»[۲] و هستی حق که «پرم آتمان»[۳] باشد، این جیوآتمان وجود گرفت. و این جیوآتمان بعد از آنکه نشأتهای ظهور خود را «گیان»[۴] کرد، و اندیشهٔ مظاهر تعینات خود نمود، از آن گیان و اندیشه او را صفت اهنکار پیدا شد (یعنی: این منم به این صفات ظهور جلوه کننده). چون اهنکار پیدا شد، از آن اهنکار که مقید به هستی و وجود باشد، او را دریافت. آنگه این کنم و این نکنم پیدایش یافت. و چون این دریافت

---

۱. لک Lakh (واژهٔ هندی): مأخوذ از واژهٔ سانسکریت «لکشه Laksa»، صد هزار.

۲. چدروپ Cidrupa: تجلّی آفریدگار؛ روح کیهانی که با فکر خالص یکی است.

۳. پرم آتمان (پرم آتمن Paramatman = تمام دل): روح اعلی؛ روح مطلق؛ جان جانها؛ یکی از دو حالت یا صورت آتمن (در قبال جیوآتمن)، در ترکیب «پرم آتما Paramatma» به جای پرم آتمن.

ر.ک: اوپانیشاد، ص ۵۵۷ و جوگ باسشت ص ۵۰۶.

۴. گیان (جنان Jnana): علم؛ معرفت؛ دانش عالی که در نتیجهٔ تفکر و مراقبت بدست بیاید.

و عقل پیدا شد. از آن «من»[۱] که او را «چت»[۲] هم گویند یعنی خاطر، بهم رسید. و بعد از آنکه «من» قوت گرفت. حواس خمس که به هندی «گیان اندری Jnanendriya»[۳] گویند، او را پیدا شد و این جیوآتمان را همان خواهش قدیم و ارادهٔ سابق گویا ریسمانی گردیده، و او به آن ریسمان بسته و مقید گردیده، به حسب اعمال و کردار از آن مرتبهٔ اطلاق و تجرد فرود آمده، و در مراتب پائین‌تر نشأتهای ظهور و «جنم»ها[۴] پیدا شدن گرفت. و همین ریسمان او را کشیده، بردن گرفت.

بدان ای رام چند! که آن ذات برهم و چدآتمان از محکم شدن خواهش خود جیوآتمان گردید ـ و بستهٔ تعینات و مظاهر عالم گردید ـ چنانچه کرم ابریشم که خودبخود لعاب را گرد خود تنیده، به نوعی بستهٔ عمل خود می‌شود که در همان قید می‌رود و نابود می‌گردد ـ. و آن چدآتمان و ذات مطلق برهم چون از سبب خواهش خود بستهٔ مرتبهٔ جیوآتمان گشت، و جیوآتمان شده، آخر گرفتار لذات حواس خمس گردید، و مقید به لذتهای آواز خوش، و بوی، و رنگ و دریافت نرم و درشت آمد، و بند و قید او در مراتب تنزل محکمتر گشته، به حالی رسید که هر چند خواهد خود را آزاد کند، نتواند خلاص شد؛ چنانچه شیری را به زنجیر محکم ببندند، و بعد از مقید شدن و در بند افتادن، آن شیر هر چند بجهد و قصد خلاص خود کند، خلاص شدن او ممکن نباشد.

---

۱. من Mana: در ترکیب بجای «منس Manas» (دل؛ نفس؛ دماغ؛ خاطر)؛ نفس یا دل را به چیزی بستن.
ر.ک: جوگ باسشت، ص ۵۲۷.

۲. چت (چیت Citta): اندیشه؛ به چیزی فکر کردن؛ روح؛ قلب؛ حافظه.

۳. گیان اندری: عضو دانش؛ عضو حاسه؛ عقل و الههٔ علم.
ر.ک: همان، ص ۵۲۵ و اوپانیشاد، ص ۶۶۷.

۴. جنم Janma (= جنمن Janman): سرشت پیشین یا قبلی؛ زایش؛ ظهور؛ حیات؛ قوم؛ نژاد؛ نام یکی از منازل قمر... ر.ک: جوگ باسشت، ص ۵۱۰.

ای رام چند! آن «آتمان» به انواع تصرف و قدرت به هر رنگ جلوه گر می‌گردد، و گاهی از تعین «من» ظهور می‌نماید (یعنی: «من» شده ظاهر می‌شود)؛ و گاهی «بـده»[۱] و گاهی «چت» و گاهی «گیان» و گاهی عمل و کردار شده، بر می‌آید؛ و گاهی صورت «مایا Maya» که عبارت از قید زن و فرزند و غیره باشد؛ و گاهی از راه حواس خمس کارگر می‌شود، و در دام دنیا می‌افتد، و همان خواهش و اندیشهٔ پریشان او، ریسمان گردن جان او گردیده او را به هر جا می‌کشد و به هر چیز بند می‌کند.

و بدانکه چنانچه درخت «بر Bara»[۲] به تمام تنه و شاخ و برگ و بار و بر در تخم او که چون دانهٔ خشخاش باشد، تعبیه می‌یابد و از همان تخم بوقت خود تمام آن درخت پیدا می‌گردد. همچنان خواهش و اندیشهٔ آتما تخم درخت وجود عالم است. از ایـن تخم اینهمه موجودات به ظهور می‌آید، و «من Mana» باعث گرفتاریهای او می‌گردد. و بدان که همان «من» است که سوخته و گداختهٔ آتش خواهش‌ها و آرزوها است. و همان من است که اژدهای کینه و غضب او را زیر دندان گرفته و خاییده است. و من است که

---

۱. بـده (بـودهی Buddhi): عـقل خـالص؛ خـرد؛ دریـافت؛ شـعور (هـمان، ص ۴۹۹) ـ «بـودهی» را خاورشناسان اروپائی به عبارات گوناگونی تعبیر نموده‌اند. «کـلبروک Colebrooke» آن را بـه مـعنی تصدیق (ascertainment) ترجمه کرده، و «لاسن Lassen» این واژه را به کلمهٔ لاتینی (Intentio) یعنی «نیّت» تعبیر کرده است. فرهنگ معروف سانسکریت که به فرهنگ «سن پترسبورگ» معروف است آن را به کلمهٔ آلمانی «فسترویل» (fester wille) معنی کرده، و مستشرف فرانسوی «سن هیلر S, Hilaire» در بارهٔ آن به فرانسه می‌گوید: «L´intelligence C´est la de´termination distincte des choses».

این تعبیر آخر، بی‌گمان مناسبتر از سایر تعابیر دیگر است.

ر.ک: ادیان و مکتبهای فلسفی هند، (۲: ۵۹۵).

۲. بر Bara (واژهٔ هندی و اردو): نام درختی است که به سانسکریت آن را «وت Vata» خوانند و دارای شاخه‌های عظیم و میوهٔ آن دانه‌های ریز دارد. ر.ک: جوگ باسشت، ص ۱۵۳.

در لجهٔ شهوات نفسانی و آرزوهای جسمانی غرق گردیده؛ و همین من است که از غفلت، جای قدیم و منشاء خود را فراموش کرده است. پس ای رام چند! چنانچه فیلی را که در خلاب افتاده و فرو رفته باشد، به انواع حیل‌ها و تدبیرهای صواب، او را از آن درماندگی می‌برآرند، تو هم این من را از خلاب گرفتاریها و درماندگیها به حیل‌ها و تدبیرها برآر... و این «من» که به حسب جنم‌های گوناگون، شربت زهرآمیز پیری و مرگ را خورده، و بی‌شعور و بی‌هوش شده، و گرفتار رنج و راحت و غم و شادی گردیده، و مقید به اعمال و کردارهای نیک و بد مانده، هر کس بر حال او رحم نکند و در پی خلاص او نشود، او اگر چه به صورت آدمی است؛ امّا در معنی «راکشس Rakshasa»[1] عجیب است.

ای رام چند! آن یک ذات پاک برهم که بصورت شعور و دریافت برآمده، خواهش نمود که من که یکی‌ام به چندین شکل‌ها برآیم، و بصورت تمام عالم گردم؛ از همان خواهش و اندیشه که در خود کرد، این جانهای عالم علوی و سفلی و آسمانی و زمینی از او پیدا شد که از کرور کرور[2] بیرون باشد که از آنچه ظاهر شده و هست و می‌شود ـ چنانچه سرچشمه در منبع (یعنی: جای برآمدن) هیچ شمار ندارد و کثرت را در او هیچگونه راه نیست، بعد از آنکه از منبع بیرون آمد و بر سنگ‌ها بیفتاد، قطره قطره شده و کرور کرور تعین و صورت پیدا آمد، همچنان از چت برهم، یعنی: بعضی جانها را قسمت این شد که کرورها «جنم Janma» و نشأت‌های ظهور پیش آید؛ و بعضی را این نصیب

---

۱. راکشس: روح پلید ـ دربارهٔ این موجودات عجیب و فوق بشری، نگاه کنید به ذیل ص ۱۲۵ در همین کتاب.

۲. کرور Korur: واحدی برای شماره در ایران معادل (۵۰۰۰۰۰)، و در هند معادل صد «لک Lak» که هر لک معادل (۱۰۰۰۰۰) است. دایرةالمعارف فارسی، ص ۲۲۰۸.

شد که چند جنم، و نشأت‌های ظهور ایشان را پیش آمد؛ مثل: برهمان (Brahma)، و بعضی «کنر Kinnara»، و گندهرب (گندهروه Gandharva) و بعضی «چارن Charana»[۱] و «بدیادهر»[۲] شدند؛ و بعضی ماران گشتند، و بعضی اختران روشن گردیدند. و بعضی «برهمان» و بعضی «بشن Vishnu» و «مهیش Mahesa»[۳] برآمدند. و بعضی «براهمن Brahmana» و بعضی کهتری (کشتری Ksatriya) و بعضی «شودر Sudra» و بعضی بیش (ویشیه Vaisya)، و غیره ظاهر شدند؛ و بعضی درختان میوه‌دار و سایه‌ور شدند؛ و بعضی دریا، و جویها شدند؛ و بعضی هر هشت اطراف عالم شدند؛ و بعضی کوه‌ها، و بعضی آسمانیان، و بعضی زمینیان ـ از: هر چرنده و خزنده و غیره، از بری و بحری گشتند ـ.[۴]

---

۱. چارن Charana: ۱ـ دسته‌ای از موجودات شبه‌الهی؛ موجود یزدانی؛ مداح الهی؛ ستایش کننده. ۲ـ تعریف یا وصف کننده. ر.ک: راماین، (۲: ۳۲۲).

۲. بدیادهر Vidyadhara (= دارای علم): نام دسته‌ای از موجودات آسمانی که عبارتند از: بدیادهران، و «اپسارها Apsarases» (دوشیزگان آسمانی)، و «یکشه‌ها» و «راکشس‌ها»، و «گندهرب‌ها Gandharvas» (گندهروه)، و «کینرها». ر.ک: جوگ باسشت، ص ۵۰۰.

۳. مهیش Mahesa: خدای بزرگ؛ مهادیو؛ نام شیوا؛ عدد سه. ر.ک: همان، ص ۵۲۹.

۴. ر.ک: همان، ص ۱۵۴ ـ ۱۵۱؛ همچنین روایات دیگر دربارهٔ آفرینش ر.ک به: ص ۵۹ به بعد و فهرست مطالب کتاب جوگ باسشت.

زمان و فرضیهٔ ادوار جهانی در هند

کلیهٔ مکاتب هندو به گردش زمان و فرضیهٔ ادوار جهانی معتقد بوده و آن را به صورت دوران منظم انحلال و خلقت پی در پی می‌دیده‌اند، که به موجب آن آفرینش در آغاز زمان به وقوع می‌پیوندد و ادوار انحطاط و اضمحلال خود را می‌پیماید و بر اثر انحلال بزرگ، کائنات و موجودات به اصل باز می‌گردند و از نو بنیان می‌شوند.

در هند اولین فرضیهٔ مربوط به زمان را می‌توان در کتب آسمانی وداها مشاهده کرد. در «اتهرواودا» زمان پدید آورندهٔ همهٔ چیزهائی است که بوده و خواهد بود. در «اوپانیشاد»ها برهما که وجود مطلق است، هم مبدأ زمان و هم فراسوی آن است. در رسالهٔ «بهاگاواد گیتا»[۱]، «کریشنا»[۲] چنین می‌گوید: «من زمانم، زمان نیرومند

---

۱. بهاگاوادگیتا (بهگود گیتا Bhagavad Gita): (سرود مقدس الهی)، نام منظومه ای است به زبان سانسکریت مشتمل بر ۶۵۰ «اشلوک Sloka» (بیت) و منقسم بر هیجده گفتار. گیتا فصول ۲۵ تا ۴۲ فن ششم حماسهٔ «مهابهارت»، یعنی «بهیشم پرو Bhisama Parva» را تشکیل می‌دهد. به عبارت دیگر، «گیتا» جزئی از مهابهارت و قسمتی از دفتر ششم این کتاب محسوب می‌شود وموضوع بحث آن بصورت گفتگوی فلسفی میان «کریشنا» وارجونا (ارجن Arjuna) در بیان وحدت وجود تنظیم گردیده، و به جهت رغبتی که هندوان به این بخش مهابهارت پیدا کرده‌اند، به عنوان کتاب مستقل درآمده است. بهاگاوادگیتا از نظر تاریخ تنظیم، جدیدترین قسمتهای مهابهارت شناخته می‌شود. گویندهٔ آن ظاهراً برهمنی است که تحت تأثیر سه مکتب فلسفی، «ویدانت»، «سانکهیه» و «جوگ» قرار داشته، و در این کتاب این سه مکتب با هم تلفیق گردیده است.

و جهان نابود کن؛ ولی برای حفظ جهان در اینجا ظهور یافته‌ام»[۳].

در «میتری اوپانیشاد» آمده: «مخلوقات از زمان جریان می‌کنند همچنین از زمان شروع به رشد می‌کنند و در جوف زمان ناپدید می‌گردند. زمان هم صورت دارد، هم ندارد».

به یقین دو نوع برهما وجود دارد، مقید به زمان و فوق زمان (یعنی حادث و قدیم)، آنکه مقدم به آفتاب است اجزاء ندارد و بی زمان (قدیم) است ولی آنچه با آفتاب شروع می‌کند اجزاء دارد و زمان است و براستی صورت آن سال است و این مخلوقات از سال نشأت می‌کنند و پس از حصول توسط سال رشد می‌کنند و در سال ناپدید می‌گردند. پس براستی سال آفریدگار و زمان غذا و مأوای برهما و «آتما» است؛ چنانکه گفته‌اند:

زمانست که مخلوقات در آن پخته می‌شوند، در واقع همهٔ چیزها در نفس بزرگ هستند. امّا اینکه خود زمان در کجا پخته می‌شود این را کسی می‌داند که «ودا» را فهمیده است.

ر.ک: بهگودگیتا، تصحیح جلالی نائینی، (مقدمه)؛ ادیان و مکتبهای فلسفی هند ج ۱، ص ۲۸۵ به بعد.

۲. کریشنا (کرشن Krishna): نام یکی از مظاهر دهگانهٔ (اوتار Avatar) مشهور ویشنو. در متون سانسکریت کلمهٔ «کریش» (Krish) به معنی کشش، جذبه و رنج دادن آمده و غرض از آن کشمکش و نزاع عصر تاریکی (Kaliyaga) است. در بهاگاوادگیتا، کریشنا به علو روح، پاکی و تقدس ستوده شده، لیکن در «پورانا»ها «کریشنا» هر چند مظهر ویشنو به شمار آمده امّا برای او شخصیت اخلاقی مهمی قائل نشده، بلکه به عکس شبیه دیو هوسرانی که با دختران شیر فروش معاشقه می‌کرده، توصیف شده است.

ر.ک: اوپانیشاد ص ۶۴۸ ـ ۶۴۶ و ادیان و مکتبهای فلسفی هند، (۱: ۲۷۳ ـ ۲۷۰)؛ و اساطیر هند، ایونس، ص ۱۰۸ ـ ۹۸.

۳. بتهای ذهنی و خاطرهٔ ازلی، داریوش شایگان، ص ۱۴۹.

اقیانوس بزرگ مخلوقات زمان مجسم است. در او «سویتری» (آفتاب) مأوا دارد که ماه و ستاره‌ها و سیارات و سال و اشیاء دیگر از آن بر می‌آیند. و از آنها هم اینهمه جهان و آنچه در این جهان دیده می‌شود، نشأت می‌کنند».(۱)

چنانکه دیدیم، زمانی که اجزاء دارد سال است و منظور از سال دورهٔ جهانی است. از طرف دیگر در «اوپانیشاد» سال را با «پرجاپتی» یکی دانسته، و «پرجاپتی» اولین مخلوق آفریده در روز ازل است و بدین جهت «صورت نوعی Archetype» تمامی موجودات می‌باشد.

«جین»ها(۲) زمان را دو قسم می‌دانند: یکی زمان مطلق و واقعی (Paramarthika Kala) که موجب پیوستگی و بقاء اشیاء است و نه آغاز دارد و نه

---

۱. گزیدهٔ اوپه نیشدها، رضا زادهٔ شفق ص ۴۵۸، و ر. ک اوپانیشاد، جلالی نائینی ص ۲۵۴.

۲. جین Jina: (فاتح، پیروز)، جین‌ها پیروان «وردهمان مهاویرا Vardhamana Mahavira» هستند که تقریباً بین سالهای ۵۲۷ تا ۵۹۹ قبل از میلاد زندگی می‌کرده است و عقاید سه «Tirthan Kara» (مؤسسین طریقت) را مدون ساخت و اسامی آنها: «رشبهه Ršabha»، «اجیت ناتهه Ajitanatha»، و «اریش تنمی Aristanemi» بوده است که همه مربوط به زمان بسیار قدیم و مذکور در «ججر بید» است.

مذهب جین، مرجعیت وداها را قبول ندارد و فقط در مواردی که حقایق بیدها با واقعیت وفق دهد، آن را می‌پذیرد. از مشخصات اساسی مذهب جین طبقه بندی واقع بینانهٔ موجودات و فرضیهٔ دانش و اخلاق پرهیزکارانهٔ آن است.

جین‌ها به دو دسته یا فرقهٔ بزرگ تقسیم می‌شوند: یکی «دیگامبارا Digambara» و دیگری «شویتامبارا Svetambara» و هریک از دو دستهٔ مذکور در داخل خود به فرقه‌های کوچک و بزرگ چندی منقسم می‌گردند.

برای آگاهی بیشتر ر.ک به: اوپانیشاد، ص ۵۷۴ ـ ۵۷۲ و ص ۵۹ ـ ۵۴ مقدمه؛ ادیان و مکتبهای فلسفی هند، (۱: ۲۰۹ ـ ۱۸۳)؛ تاریخ فلسفهٔ شرق و غرب، (۱: ۱۵۲ ـ ۱۳۹)؛ تاریخ جامع ادیان، جان ناس، ص ۱۷۵ ـ ۱۶۱.

پایان، و دیگری زمان نسبی و تجربی (Vyavaharika Kala)، که علّت فرعی تبدیلات و دگرگونیهای مادی است.

همچنین زمان در نظر گروهی از حکماء و اندیشمندان جین نوعی جوهر تعبیر می‌شود، که مرکب از ذرات بیشمار (Kalanu) است و این ذرات هرگز با هم نمی‌آمیزند. تعداد ذرات زمانی مساوی با تعداد نقاط فضایی (Pradesa) است و در هر نقطه، فقط یک ذرهٔ زمانی موجود است. زمان به مدت و لحظات متوالی تقسیم می‌شود؛ و «ذرّه» یا لحظهٔ زمانی مساوی با مدتی است که طی آن، یک ذرهٔ مادی از نقطه‌ای به نقطهٔ دیگز فضا حرکت می‌کند. جین‌ها معتقدند که یک ذرّهٔ مادی و یک ذرّهٔ زمانی و یک نقطهٔ فضایی به صورت واحد تفکیک ناپذیری موجوداند و همه با هم تار و پود جهان طبیعی را تشکیل می‌دهند[۱]. از این نظرگاه، جهان ازلی، قدیم (غیر مخلوق) و مستقل است و از مقولات «جیوا Jiva» (مدرک یا ذی شعور) و «اجیوا AJiva» (غیر مدرک یا غیر ذی شعور)[۲] محسوب می‌شود.

در اینجا بد نیست برای اینکه جوانب گوناگون مفهوم زمان یعنی زمان مطلق و واقعی که بی مدّت و ابدی است، و زمان نسبی و تجربی که برساختهٔ توهّم جهانی است، معلوم شود؛ داستانی اساطیری از کتاب معروف هند شناس آلمانی «هاینریش زیمر»[۳] نقل

---

۱. ادیان و مکتبهای فلسفی هند، ج ۱، ص ۲۰۲ ـ ۲۰۳.

۲. «اجیو» یا غیر مدرک به دو طبقه تقسیم می‌شود:

۱ ـ آنها که فاقد صورتند (اروپ a _ rupa)، مثل: «دهرم Dharma» (ناموس یا اصل حرکت)، «ادهرم a _ dharma» (ناموس سکون یا اصل سکون)، زمان و مکان.

۲ ـ آنها که دارای شکل و صورتند (روپ Rupa) مثل: ماده (پودگل pudgala).

ر.ک: اوپانیشاد، ص ۵۷۳.

3. H, Zimmer : Myths and symbols in Indian Art and Civilizaion , New York , 1963 pp , 1 _ 10.

کنیم تا برداشت هندوان از مسئلهٔ زمان و چگونگی آن تا حدّی روشن گردد. «زیمر» این داستان را از رسالهٔ «برهما وی‌ورتا پورانا»[۱] چنین خلاصه کرده است:

«ایندرا Indra» شهریار خدایان، پس از پیروزی بر «وریترا»[۲] اژدهای غول پیکری که آبهای زمین را نوشیده و باعث خشکسالی شده بود، مغرور می‌گردد و تصمیم می‌گیرد که کاخهای خود را توسعه داده و بر آنها پیرایه‌ای نو ببندد. هنرمند و معمار خدایان «ویشواکارما»[۳]، پس از یک سال کوشش، کاخی با شکوه برایش می‌سازد.

---

۱. برهما وی‌ورتا پورانا (Brahma Vaivarta Purana): یکی از پورانا (پران)هایی که منسوب به برهماست.

۲. وریترا (ورتر، وریتره Vritra): دیوموهوم بد خواهی و تاریکی و خشک سالی که بنابر اساطیر هندو ابرها را به تصاحب خود در می‌آورد و سبب خشکسالی و مانع روشنائی و ریزش باران می‌شود، و ایندرا در آسمان و میان ابرها با حربهٔ «وجر یا واجرا Vajra» سلاح رعد آفرین با او به جنگ می‌پردازد. به همین جهت ایندرا را، «وریترا هن Han _ Vritra» (کشندهٔ وریترا) لقب داده‌اند. «وریترا» گاهی از دستهٔ «اسورا»ها به شمار آمده و از اینرو او را «وریترا اسورا» نیز خوانده‌اند.

اوپانیشاد، ص ۷۱۷ و ص ۸۳۹؛ و ر.ک: اساطیر هند، ایونس، فهرست اعلام ذیل «وریتره».

۳. ویشواکارما (ویشواکرمه Višvakarma یا وشوکرمن Višva _ Karman): نام پسر برهما که معمار الهی خلقت بود و بر کلیّه کارهای دستی و ۶۴ عمل مکانیکی نظارت داشت. ویشواکارما نخست به معنی آفریدگار بزرگ، و عنوانی بود که به خدایان قدرتمند چون «ایندرا» و «سوریا» (=سوریه) گفته می‌شد؛ امّا بتدریج خدای معماری بدین نام نامیده شد. ویشواکارما در این نقش سازندهٔ آسمان خدایان و کاخهای آنان است. در نوشته‌های پوراناها، وی سازندهٔ اسلحهٔ خدایان و الهام کنندهٔ علم معماری و مکانیک معرفی شده است. در مهابهارت خداوند صنعت و هنر شناخته گردیده است. او را به نامهای «کارو Karu» (کارگر) و «تکشک Takshaka» (مرغ نجار) و «دیو وردهیک Vardehika _ Deva» (سازندهٔ خدایان) و «سودهن ون Sudhanvan» (صاحب کمال نیکو) نیز نامیده‌اند.

ر.ک: اوپانیشاد، ص ۷۲۳ ـ ۷۲۲؛ اساطیر هند، ایونس، ص ۱۵۶ ـ ۱۵۵؛ ادیان و مکتبهای فلسفی هند، (۱: ۷۹ ـ ۷۸).

ولی «ایندرا» قانع نمی‌شود و می‌خواهد بناهای نوی احداث کند، بناهایی که در شکوه و جلال در جهان بی‌مانند باشند. «ویشواکارما» از فرط خستگی ناگزیر نزد «برهما» می‌رود و لب به شکایت می‌گشاید. «برهما» به «ویشنو» متوسل می‌شود و این مشکل را با او در میان می‌گذارد. «ویشنو» قول می‌دهد که «ایندرا» را متنبه کند. روزی که «ایندرا» روی تخت پرجلالش جلوس کرده، کودکی در لباس راهب دوره گرد به دیدنش می‌آید. این کودک کسی نیست جز «ویشنو» که برای تحقیر شهریار خدایان خود را بدینسان آراسته است. «ویشنو» بدون اینکه هویت خود را بر ملا سازد، «ایندرا» را «کودک من» می‌خواند و در بارهٔ تعداد بیشمار «ایندرا»هایی که طی ادوار بیشمار جهانی، یک چندی ظاهر شده و فانی گردیده‌اند سخن می‌گوید و چنین می‌افزاید:

«من ناظر انحلال بیمناک جهان بوده‌ام. در پایان ادوار، ناظر فنای پی‌درپی همه چیز بوده‌ام، در آن زمان که آخرین ذرّه در اقیانوس آبهای ازلی که مبدأ همه چیز است، فانی می‌شود... کیست که بتواند تعداد عوالمی را که نابود شده‌اند بر شمارد؟ و آن عوالمی که پی‌درپی از کنه آبهای وسیع بر می‌خیزند؟... کیست که بتواند وسعت فضاهای لایتناهی و تعداد عوالمی که دوشادوش وکنارهم بوده‌اند و هریک «برهما» «ویشنو» و «شیوا»ی خود را داشته‌اند برشمارد؟ و همچنین تعداد بیشمار «ایندرا»ها را... زندگی و حکومت «ایندرا» فقط ۲۱ دورهٔ جهانی (Mahayuga) طول می‌کشد. هر روز و هر شب «برهما» مساوی با ۲۸ عمر ایندراست، ولی زندگی خود «برهما» نیز محدود است. یک «برهما» غروب می‌کند و دیگری برمی‌خیزد. تعداد بیشمار «برهما»ها پایان ندارد تا چه رسد به تعداد ایندراها».

در زمانی که کودک سخن می‌گوید، ردیفی دراز از مورچه‌ها که به شکل ستونی به

پهنای ۲ متر است، ظاهر می‌شود. کودک نگاهی به مورچه‌ها می‌کند و با صدای بلند می‌خندد و دو باره ساکت می‌شود و به فکر فرو می‌رود. «ایندرا» که سخت آشفته و پریشان است می‌گوید: «چرا می‌خندی؟ تو کیستی ای موجود اسرارآمیز که به صورت مبدّل کودکی ظاهر شده‌ای؟» کودک پاسخ می‌دهد: «داشتم به مورچه‌هائیکه بصورت ستونی دراز راه می‌روند نگاه می‌کردم، هر یک از آنها در گذشته، «ایندرا»یی بوده است. هر یک از آنان چون تو به علّت فضیلت و تقوی بر تخت جلوس کرده بود ولی اینک بعد از دگرگونیهای بیشمار هر یک به شکل مورچه‌ای در آمده. این سپاه مورچه‌ها همان سپاه ایندراهاست». سپس در ادامه می‌افزاید: «زندگیها طی ادوار باز پیداییهای بیشمار، مانند صور خیالی رؤیاست... مرگ حاکم بر قانون زمان است، نیکی و بدی موجودات رؤیایی، مثل حبابهای خالی، فناپذیرند و نیکی و بدی طی ادوار بی‌پایان، پی‌درپی می‌آیند و می‌روند، و عاقل آن است که نه به این دل بندد و نه به آن دیگری، عاقل به هیچ چیز دل نمی‌بندد».

«ایندرا» در برابر این کودک اسرارآمیز احساس حقارت و خاکساری می‌کند. در همین اثنا شخص ثالثی وارد میدان می‌شود. تازه وارد شبیه معتکف گوشه نشینی است که چتری از علف روی سر، و پوست آهوی سیاهی بر تن، و بر پیشانی علامت سفیدی دارد و وسط سینهٔ پشمالو و پر مویش خالی است. مرتاض خطاب به ایندرا می‌گوید: که او برهمن‌زاده و نامش «پشمالو» است، و چون عمرش کوتاه و ناپایدار است، از اینرو نه زن دارد و نه بچه، و از راه گدایی امرار معاش می‌کند و چتر علفی محافظ سرش می‌باشد. و علّت اینکه وسط سینه‌اش از مو خالی است این است که هر بار «ایندرا»یی مفقود گردد، مویی از سینه‌اش می‌افتد. به همین دلیل، پشم وسط سینه‌اش ریخته است. هرگاه بقیه‌اش نیز بریزد او خواهد مُرد؛ و می‌افزاید: «ای برهمازاده! چون عمرم کوتاه

است، به همین جهت خانه، زن، بچه و زندگی بدرد نمی‌خورند».

سپس مرتاض که مظهر خود «شیوا»[۱] وکودک که مظهر «ویشنو» است ناپدید می‌شوند و «ایندرا» که از این جریان سخت متحیّر و پریشان شده است از شکوه و مال دنیا دست کشیده و سلطنت را به فرزندش وا می‌گذارد، به خلوت رفته و معتکف می‌شود. همسر «ایندرا» که از تصمیم شوهرش سخت آشفته است، نزد «بریهسپتی Brihaspati» (بریهاسپاتی)، که استاد سحر و حکمت است می‌رود و موضوع را با او در میان می‌گذارد.

«بریهسپتی» همسر را نزد شوهر برده و به «ایندرا» می‌فهماند که زندگی معنوی هر چند ستودنی و قابل ستایش است، ولی هر کس در این جهان وظیفه‌ای دارد و عاقل آنست که در حین عمل از ثمرهٔ عمل بی‌نیاز باشد، نه اینکه دنیا را ترک گوید، خلوت گزیده و معتکف شود. «ایندرا» قانع می‌شود و به زندگی عادی خود ادامه می‌دهد[۲].

به عقیدهٔ مردمان دورهٔ برهمنی گردش دورانی آفرینش و زمان ویرانگری جهان، هر

---

۱. شیوا Šiva: به معنی فرخنده؛ مبارک؛ نیکوکار؛ نعمت؛ عزیز ـ شیوا خدای کهن و دائی، خدای آذرخش و طوفانهای سرخ، خدای هراسناک و ساکن کوهستانها، خدای دارو و پزشکی و اولین پزشک الهی و بالأخره خدائی است که باید از خشم او دوری جُست. لفظ شیوا در «ودا» ذکر نشده، امّا نام دیگر این ایزد که «رودرا» باشد، بسیار آمده است. «رودرا»ی مذکور در «ودا» در طی قرون متوالی بصورت شیوای بزرگ و نیرومند درآمده، و یکی از سه خدای بزرگ هندو، بخصوص نزد شیواپرستان، چون «وجود اعلی» محسوب می‌گردد. بطور کلی او را ناموس (اصل) ویرانی و فنا شناخته‌اند؛ ولی نیرو و صفاتش بی‌شمار است تا جائیکه هزار و یک اسم به «شیوا» تعلّق می‌گیرد.

ر.ک: اوپانیشاد، ص ۶۴۴ ـ ۶۳۹؛ اساطیر هند، ایونس، ص ۷۸ ـ ۶۹؛ ادیان و مکتبهای فلسفی هند، (۱: ۲۶۱ ـ ۲۵۱).

۲. نقل از بتهای ذهنی و خاطرهٔ ازلی، داریوش شایگان، ص ۱۵۳ ـ ۱۵۶.

یک دوره‌ای کامل و به اندازهٔ صد سال از زندگی برهماست. در پایان این دوران همهٔ جهان، برهما، خدایان، دانشمندان و فرزانگان (ریشی‌ها)، اهریمنان، انسانها، حیوانات و اشیاء و تمام مراتب وجود در انحلال بزرگ جهان «مهاپرلایه»[۱] حل شده و به مبدأ باز می‌گردند. هر انحلال بزرگ صد سال آشفتگی و درهمی (Chaos) بدنبال دارد و با پایان گرفتن آن برهمایی دیگر زاده می‌شود و با زاده شدن برهمای نو گردش دورانی جدید آغاز می‌شود.

با بیدار شدن برهما سه جهان (آسمان، جوّ یا فضای میانه و زمین) دیگر بار آفریده می‌شوند و به هنگام خواب برهما به درهمی باز می‌گردند. در پایان هر روز برهما، همهٔ موجودات رهایی نیافته از چرخ زایش مورد قضاوت قرار می‌گیرند و به تناسب استحقاق برای تولدی دیگر در روز دیگر و به هنگام بیدار شدن برهما آماده می‌شوند[۲].

بنابه «پوراناها»[۳] هر دورهٔ جهانی به چهار عصر تقسیم شده که عبارتند از:

---

۱. مهاپرلایه (مهاپرلی Maha Pralaya): قیامت کبری؛ بنابر عقیدهٔ هنود در قیامت کبری هفت آسمان و عوالم سه‌گانه (Triloka) و ساکنان آنها همه و همه نابود می‌شوند. گاهی قیامت کبری بنامهای: «جهانکا Jahanaka»، «کشیتی Ksiti» و «سنهارا Sanhara» نیز خوانده می‌شود.

ر.ک: اوپانیشاد، ص ۶۸۶.

۲. اساطیر هند، ایونس ص ۳۹.

۳. پران (پورانا Purana): نام عمومی یک رشته از ادبیات مقدس و قدیم هندو؛ و از اینرو حکایات و قصص باستانی را نیز «پران» خوانده‌اند. ظاهراً نوشته‌هایی که به نام پران‌ها معروف است بعد از زمان اشعار حماسی یا «اتهاس Itihasa» بوجود آمده‌اند، ولی فاصلهٔ زمانی آنها زیاد است و باید آنها را از یکدیگر مشخص ساخت. بطور کلی در حماسه‌ها بیشتر سخن از کارها و اعمال قهرمانان بشری است، امّا در پران‌ها از نیرو و قدرت و سلطه و اعمال خدایان گفتگو می‌شود. این ادبیات نمایندهٔ گسترش وسیع مذهب هندو می‌باشد و در واقع پران‌ها جزو کتب مقدس آئین هندو است. «امر سینکهه

۱ ـ کریتا یوگا Krita - Yuga یا ستیا یوگا Satya _ Yuga

۲ ـ ترتا یوگا (Treta - Yuga) یا ترتیا Tretya

۳ ـ دواپارا یوگا Dvapara - Yuga

٤ ـ کالی یوگا Kali - Yuga[1]

این چهار عصر را می‌توان با اعصار چهارگانهٔ طلا، نقره، مفرغ و آهن مذکور در اساطیر یونانی مقابله کرد.

Amara - sinkha» که یکی از لغویون قدیم زبان سانسکریت است، «پران» را چنین تعریف و معنی می‌کند: نوشته‌ای که دارای پنج موضوع مشخص زیر باشد: ۱ـ آفرینش جهان، ۲ـ خرابی جهان و از بین رفتن آن. ۳ـ انساب خدایان و نیاکان. ۴ـ سلطنت مانوها و تشکیل دوره‌هایی که «منوانتر» (مانوانتارا Manvantara) خوانده می‌شود. ۵ـ تاریخ سلسلهٔ پادشاهان نژاد خورشید و ماه. این پنج موضوع را «پنجه لکشن Panca Lakshana» یا پنج علامت مشخص می‌خوانند، ولی هیچیک از پران‌های موجود کاملاً با تعریف فوق مطابق نیست. بعضی از آنها در قسمتی با آن تعریف تطبیق می‌کند و بعضی دیگر تطبیقی ندارد. بنابر عقیدهٔ بعضی از محققین، قسمت عمدهٔ پران‌ها اصلی و قدیمی است، ولی در عین حال قسمتهایی هم به آنها اضافه شده است. از این کتب می‌توان تا حدی اعتقاد مردم هند را بعد از دورهٔ ودایی استنباط کرد و اساس این اعتقاد بر پایهٔ همه خدایی قرار گرفته است. پران‌ها عموماً منظوم هستند و بطور مکالمهٔ بین دو نفر (به طریق پرسش و پاسخ) سروده شده است. عدهٔ پران‌ها هیجده است و اضافه بر آنها ۱۸ «اوپ پران Upa - purana» تألیف شده که در حقیقت ذیل پران‌های اصلی است.

برای آگاهی از اسامی پران‌های هیجده‌گانه ر.ک: اوپانیشاد، ص ۵۵۲ـ ۵۵۰؛ همچنین در این خصوص نگاه کنید به: ادیان و مکتبهای فلسفی هند، (۱: ۲۸۱ ـ ۲۷۷).

۱. اسامی این چهار عصر، از بازی طاس و شمارهٔ مهره‌های آن گرفته شده است: «کریتا» از ریشهٔ «کری Kri» یعنی «انجام دادن» و «کردن» مشتق گردیده، و در بازی طاس مهرهٔ برنده و ممتاز است. به همین ترتیب «ترتا» مهرهٔ شمارهٔ ۳ بازی طاس، و به معنی مجموعهٔ سه چیز یا ثلاثه آمده است. «دواپارا» مهرهٔ جفت بازی طاس واز ریشهٔ «دوی Dvi» مشتق شده است. و بالأخره «کالی یوگا» یعنی عصر تاریکی و جنگ و اختلاف، و «کالی» در بازی طاس مهرهٔ بازنده است.

ر.ک: ادیان و مکتبهای فلسفی هند، (۱: ۲۸۲ ـ ۲۸۱).

پیش از هریک از ادوار چهارگانهٔ مذکور، «ساندهیا Sandhya» یا صبحدم آن دور می‌آید و پس از «ساندهیا»ی اول، «ساندهیانس Sandhyansa» یا صبحدم دوم آغاز می‌گردد و طول هریک از این دو صبحدم، مساوی $\frac{۱}{۱۰}$ طول زمان یا دورهٔ مربوطهٔ به خود می‌باشد. بنابراین عمر جهان مرکب از چهار دور است و طول مدّت آنها بر حسب سالهای خدایان بقرار زیر است:

۱ ـ کریتا یوگا ۴۰۰۰ سال، ساندهیا ۴۰۰ سال، ساندهیانس ۴۰۰ سال، جمع ۴۸۰۰ سال.

۲ ـ ترتا یوگا ۳۰۰۰ سال، ساندهیا ۳۰۰ سال، ساندهیانس ۳۰۰ سال، جمع ۳۶۰۰ سال.

۳ ـ دواپارایوگا ۲۰۰۰ سال، ساندهیا ۲۰۰ سال، ساندهیانس ۲۰۰ سال، جمع ۲۴۰۰ سال.

۴ ـ کالی یوگا ۱۰۰۰ سال، ساندهیا ۱۰۰ سال، ساندهیانس ۱۰۰ سال، جمع ۱۲۰۰ سال.

جمع کل ۱۲۰۰۰ سال، هر سال خدایان برابر ۳۶۰ سال بشری است. بدین ترتیب هریک از ادوار چهارگانهٔ مذکور مساوی است با:

$۴۸۰۰ \times ۳۶۰ = ۱۷۲۸۰۰۰$

$۳۶۰۰ \times ۳۶۰ = ۱۲۹۶۰۰۰$

$۲۴۰۰ \times ۳۶۰ = ۸۶۴۰۰۰$

$۱۲۰۰ \times ۳۶۰ = ۴۳۲۰۰۰$

جمع کل ۴۳۲۰۰۰۰ سال که یک دورهٔ بزرگ یا «مهایوگا Mahayuga» خوانده می‌شود. نسبت این ادوار چهارگانه به یکدیگر از لحاظ مدّت، نسبت چهار به یک

است. هزار «مهایوگا» معادل یک «کالپا Kalpa» یا یک روز برهما است و هر روز برهما با آفرینش آغاز می‌گردد و با انحلال بزرگ پایان می‌پذیرد.

هر «کالپا» به چهارده «مانوانتارا Manvantara» یا عصر «مانو Manu» تقسیم می‌شود و هر «مانوانتارا» معادل هفتاد و یک «مهایوگا» است.

این ترتیب زمانشناسی و تقسیم بندی آن، ظاهراً بین دورهٔ «ریگ‌ودا» و تألیف «مهابهارت» بوجود آمده، زیرا در سرودهای «ریگ‌ودا» ابداً به آن اشاره‌ای نشده و حال آنکه در حماسهٔ مهابهارت مشخص گردیده است.

خصوصیات و شرح این ادوار چهارگانه در «مهابهارت»[۱] از قول هانومان «هنومت» (رئیس دانشمند بوزینگان)[۲] به تفصیل بیان شده که ما خلاصه‌ای از آن را

---

۱. در بارهٔ ادوار جهانی ر.ک به: مهابهارت، جلالی نائینی، ج ۱، ص ۲۲ ـ ۲۰ و ۱۳۹ و ۳۵۳ به بعد؛ ج ۳، ص ۵۵ و ۱۲۷ ـ ۱۲۶ و ۲۵۷ و ۳۰۵ ـ همچنین نگاه کنید به صفحات ۹۴ ـ ۹۲ و ۱۰۵ ـ ۱۰۳ در همین کتاب.

۲. هانومان (هنومان Hanuman یا هنومت Hanumat): دارای آرواره‌های بزرگ یا درشت؛ نام یکی از رؤسای مشهور بوزینگان، که فرزند پدری بنام «پاون یا پاوانه Pavana» یا «ماروت Maruta» (= باد) و ملکه‌ای بنام «انجانه Anjana» بود. قدرت و نیروی پرش او زیاد بوده و در حماسهٔ راماین به این تفصیل شرح کارهای وی آمده است.

بنابر آنچه در راماین مذکور است، هانومان و سایر بوزینگان قبیلهٔ او که به کمک «رام‌چندر» اقدام نمودند، از نژاد خدایان شناخته شده و نیروی مافوق بشری برای آنان تصور کرده‌اند. کارهای بزرگی از قبیل جستن از هند به سیلان در یک پرش و بلند کردن کوه هیمالیا و گرفتن ابرها و غیره به او نسبت داده‌اند. هانومان با هیکلی به درشتی کوه، بلندی برجی عالی، رنگی زرد مثل طلای مذاب، و صورتی قرمز از درخشانترین یاقوت‌ها توصیف شده است. در جنگی که با «راون» و «راکشس‌ها» کرد، دمش را آتش زدند و او با دم سوزان خود پایتخت آنها را به آتش کشید.

برای هانومان رتبهٔ علم و دانش قائل شده‌اند و چنان مشهور است که نهمین مصنف دستور زبان (صرف و نحو) وی بوده است. هانومان تا امروز میان هندوان مورد پرستش می‌باشد و به عنوان خدای زور و نیرو است.

در اینجا نقل می‌کنیم:

«در دورهٔ اول کریتایوگا، تقوای کامل در بین مردمان حکمفرما بوده و هیچکس از وظیفهٔ خود شانه خالی نمی‌کرد. مردم محتاج کار و کوشش نبوده و میوه‌های زمین فقط با خواهش بدست می‌آمده است. بدخواهی، گریه، تکبّر، فریب، خودبینی، تنفّر، ظلم، ترس، رنج، حسد و غبطه وجود نداشته است. هریک از طبقات مردم (کاست‌ها) بطور مرتب وظایف و تکالیف خود را انجام می‌داده و پیوسته یک خدا را پرستش می‌نموده و فقط یک قانون و رسم و نماز داشته‌اند. هرچند وظایف جداگانه‌ای داشتند ولی همه تابع یک «ودا» و عامل یک تکلیف بوده‌اند.

در دورهٔ دوم، قربانی شروع گردید و از میزان تقوی و پرهیزگاری یک چهارم کاسته شد. مردمان این زمان پیرو حقیقت و راستی و به تقوائی که به مراسم و تشریفات ارتباط داشت وابسته بودند. قربانی و افعال نیک و شعائر مختلف، در همه جا حکمفرما و اعمال مردم برای تحصیل اجر و انجام دادن مراسم مذهبی و نذور بوده است و هیچگونه احتیاجی به ریاضت نداشته‌اند.

در دورهٔ سوم، نصف از تقوی کاسته گردید و «ودا»ها به چهار قسمت شد. بعضی مردم چهار «ودا» و بعضی سه ودا و بعضی دیگر دو ودا و گروهی یک ودا مطالعه و قرائت کردند و جمعی هم هیچیک از وداها را نمی‌خواندند. شعائر و مراسم مذهبی به طرق بسیار مختلف انجام می‌گردید. در اثر افول نیکی تنهاعدهٔ معدودی پیرو حقیقت باقی ماندند. وقتی مردم از نیکی دور شدند، بیماریها و بلایا و خواهشها که زائیدهٔ

هنگامی که هندوان کشتی می‌گیرند یا کارهائی که به زور زیاد احتیاج دارد، انجام می‌دهند به اسم یا نام وی آغاز می‌کنند. مثلاً «جی‌هانومان‌جی».

ر.ک: اوپانیشاد، ص ۷۵۵ ـ ۷۵۴؛ راماین، (۲: ۳۹۸)؛ اساطیر هند، و رونیکا ایونس، ص ۱۹۲ ـ ۱۸۷.

تقدیرند بر آنها حمله‌ور و در اثر صدماتی که به مردمان وارد گردید به طرف ریاضت رفتند و آنها که مایل به سرور آسمانی شدند قربانی کردند، و بدین طریق بشر در اثر از دست دادن بسیاری از خصایل نیک خود و کاهش میزان تقوی تنزل کرد.

در دورهٔ چهارم، فقط یک چهارم از تقوی باقی ماند. پیروی از وداها و اعمال نیک و شعائر مذهبی و قربانیها ترک شد. بلایا، بیماریها، خستگی، عیوب (مثل خشم) و بدبختی، گرسنگی و بیم در همه جا حکمفرما گردید. با پیشرفت زمان بیش از پیش درجهٔ تقوی تنزل می‌کند و آدمی به همان نسبت از مرتبهٔ انسانیّت فرود می‌آید و وقتی رو به خرابی و تباهی می‌رود، مقاصد آن نیز ضعیف شده و یک افول اخلاقی عمومی مردمان را پست می‌سازد[۱].

کالی یوگا یا دورهٔ انحطاط، از نیمه شب بین ۱۷ و ۱۸ ماه فوریه سال ۳۱۰۲ قبل از

---

۱. اوپانیشاد، ص ۷۷۲ ـ ۷۷۴ ـ همچنین دربارهٔ ادوار جهانی ر.ک به: اک ویدیا، پال توئیچل، ترجمهٔ هوشنگ اهرپور؛ ص ۸۶ به بعد و ص ۲۵۰ ـ ۲۴۹؛ اسرار اساطیر هند، دکتر ذکرگو، ص ۱۰۳ ـ ۱۰۰؛ میر عبد اللطیف خان شوشتری در تحفة العالم پس از ذکر آفرینش و ادوار جهانی نزد هنود و برشمردن چهار دورهٔ آن چنین می‌گوید: «و اعمار آدمیان در دورهٔ اول صد هزار سال و در دورهٔ دوم ده هزار سال و در دورهٔ سوم یک هزار سال است که در آخر آن آدم و نوح را داخل کنند و گویند چون ایشان در آخر دورهٔ سوم به وجود آمدند آن مقدار عمر یافتند. و در دورهٔ چهارم یک صد و بیست سال عمر طبیعی است، به نحوی که در این زمانه است. از ابتدای دورهٔ کلجگ (کالی یوگا) موافق تاریخی که معمول دارند چهار هزار و هشتصد و هشتاد و پنج سال منقضی شده است. (تا زمان تحریر تحفة العالم که سنهٔ ۱۲۱۶ هجری بوده). چون این دوره تمام شود انقلابی عظیم در زمانه پدید آید و مخلوقات همه فنا شوند و باز نوبت به ست جگ (کریتا یوگا) رسد. فنای عالمیان و شروع آن دوره را بی‌فاصله دانند. و همچنین هر قدر فرض شود، همین چهار دوره‌اند که یکی به اتمام رسد و دیگری آید، آخری ندارد و به جائی منتهی نگردد».

ر.ک: تحفة العالم، به اهتمام ص. موحد، چاپ اول تهران ۱۳۶۳، ص ۳۴۳ ـ ۳۴۲.

میلاد مسیح شروع گردیده، و ما اینک در این دوره زندگی می‌کنیم. تباهی در این دوره با علائمی دهشتبار که پیش از آن پدیدار می‌شود آغاز می‌گردد: «پس از صد سال خشکسالی و قحطی هفت خورشید بر آسمان پدیدار می‌گردد و همهٔ آبها را می‌خشکاند. آتش و در پی آن باد سراسر زمین را جارو کشیده و زمین و جهان زیرین را ویران می‌سازد. بر آسمان ابرهائی چون پیل نمایان و تندر غریّدن می‌گیرد، دوازده سال پی‌درپی باران باریده و همهٔ جهان را در خود غرق می‌کند. برهما در درون نیلوفری آبی شناور بر امواج، با باد می‌رود و می‌خسبد، تا زمانی که هنگام بیدار شدن او فرا رسد و دوباره همه چیز آفریده شود. در این دوره خدایان و انسانها موقت در برهمن و روح جهان جذب می‌شوند.

آفرینش آینده دربر دارندهٔ همان عناصر پیشین و تبدّل آنها است و چنین می‌نماید که از نظر جغرافیائی این جهان اسطوره‌ای اندکی دگرگون می‌شود. زمین چون چرخی می‌شود در میانهٔ هفت قارهٔ تودرتو. کوه «مرو Meru» در وسط جهان قرار دارد. قلّهٔ این کوه ۸٤۰۰۰ فرسنگ ارتفاع دارد و قلّهٔ آن جایگاه آسمان برهما است. کوه مرو را رود گنگ در میان گرفته، و جایگاه «ایندرا» و دیگر خدایان است. بر دامنهٔ کوه مرو خانهٔ ارواح نیک‌خواه چون «گندهروه»ها (مطربان بهشتی)، و درّه‌های این کوه مأوای اهریمنان است [۱]. جهان بر تاج اژدر ماری بزرگ بنام «شِشا Shesha»[۲] که خود بر

---

۱. اساطیر هند، ایونس، ص ۴۳ ـ ۴۱؛ کوه مرو در کیهان‌شناسی آئین بودا نیز از اهمیت خاصی برخوردار است. جهان بودائی «چکروالِه Chakravala» نام دارد و از سه بخش فراز، پیرامون و زیر کوه مرو تشکیل شده است. بخش زیرین صد و سی و شش دوزخ را در خود جای داده و هر دوزخ خاص گروهی خاص از گناهکاران است. ناسزاگویان به بودا و ذمه، به دوزخ «آویسی Avici»، ژرف‌ترین دوزخ فرستاده می‌شوند. ارواح پس از طی دوره‌ای در یکی از این دوزخها دوباره زاده می‌شوند، و هر دوره حداقل برابر پانصد سال دوزخی و هر روز دوزخی برابر پنجاه سال زمینی است. قسمت پیرامون کوه مرو جایگاه

پشت لاکپشتی شناور چنبرزده، استوا است، و در روایات دیگر بر روی چهار فیل یا چهار غول استوا گشته؛ و خسته شدن تکیه گاههای زمین و جابجایی آن موجب پیدایش زلزله می‌گردد.

حیوانات، اشباح (پرته‌ها Preta ـ موجودات آواره‌ای که از گرسنگی و تشنگی رنج می‌برند)، اهریمنان و انسانها است. پیرامون قلّهٔ کوه مرو بهشت و آسمان چهار شهریار بزرگ: «دریتشتره» پاسدار شرق، «ویردکه» پاسدار جنوب، «ویروپکشه» پاسدار غرب، و «کبرا یا و یسروانه» پاسدار شمال قرار دارند. بر فراز این آسمان، آسمان و بهشت ایندرا و سی و سه خدای آن قرار دارد. برفراز این آسمانها در قلهٔ کوه مرو بیست و چهار آسمان دیگر یکی برفراز دیگری، همه به نور خود روشن، قرار دارند. شش آسمان از این شمار جایگاه لذت برندگان از احساس و شعور و بیست آسمان دیگر «چینه لوکه‌ها Chyana Lokas» (قلمروهای نگرش مجرد) و «اروپ لوکه‌ها Arupa Lokas» (جهانهای بی‌شکل) جایگاه انسانهایی چون بودایان و «ارهت‌ها Arhat» است.

ر.ک: همان ص ۲۶۲ ـ همچنین در بارهٔ این کوه نگاه کنید به: تحقیق ماللهند، ترجمهٔ منوچهر صدوقی سها، ص ۲۰۲ ـ ۱۹۷.

۲. همان «شیش ناگ» است. ر.ک: به ذیل ص ۸۸ در همین کتاب.

جهان وادوار جهانی «جین»

جهان نمادین جین به هیأت انسان بی‌سری است که از سه بخش تنه، کمرگاه، و پاها تشکیل یافته است. پای راست را هفت دوزخ تشکیل داده که جایگاه ارواح بدکاران است و هر دوزخ شکنجه‌گاه تنی خاص می‌باشد. پای چپ که «پاتالا Patala» نام دارد، جایگاه دَه خدای کوچک و دو گروه از اهریمنان است که هـریک از آنـان بـر درختی به رنگ خاص مأوا دارند: اهریمنان «ویانتارا Vyantara»ی سیاه بر درختان سیاه، و اهریمنان، ویانتارای سفید بر درختان سفید مأوا دارند[1].

قلمرو میانهٔ جهان همانا جهان آدمیان است که به هیأت حلقوی از هشت قارهٔ محاط در دایرهٔ هشت اقیانوس تشکیل شده، و در مرکز اینان کوه مرو قرار دارد.

قلمرو فراز در فروترین بخش یعنی «کالپا Kalpa» شانزده آسمان را در بر می‌گیرد.

---

۱. ویانتاراها به گروههای مختلفی تقسیم می‌شوند. و یانتارای سیاه عبارتند از «پـیشنحه pisanha»هـا، «بهوتاس Bhutas»ها، یکشه‌ها، گندهروه‌ها، «ماهوراگه Mahoraga»ها که بر درختان سیاه مأوا دارند. ویانتارای سفید یعنی «رکشس‌ها» و «کیم‌پوروشا Kimpurusha»ها که بر درختان سفید مأوا دارنـد. وحشت‌بارترین اهریمنان این دوگروه «وانا ویانتارا Vana Vyantara» نام دارند که خود به «انه‌پنی Anapanni»، «پنه پنی Panapanni»، «ایسـی‌وایـی Isivayi»، «بـهوتاوایـی Bhutavayi»، «کـندایـه Kandiye»، «مها کندایه Maha Kandiye»، «کهندایه Kohanda» و «پهنگه Phanga» تقسیم می‌شوند. ر.ک: اساطیر هند، ایونس ص ۲۷۱.

بر فراز کالپا، «کالپاتیته Kalpathitha» که خود به چهارده قلمرو تقسیم می‌شود، قرار دارد. خدایان دارای مدارج مختلف در این آسمانها جای دارند.

«جین»ها علاوه بر نظر خاصشان نسبت به جهان، زمان را چون چرخی مدام گردنده می‌دانند. به نظر ایشان زمان و دورهٔ فراز «اوتسرپینی Utsarpini» تحت نفوذ اژدرماری خوش‌یمن، و زمان و دورهٔ فرود یعنی «اوسرپینی Avasarpini» تحت نفوذ یک اهریمن قرار دارد. «اوتسرپینی» از شش عصر یا دورهٔ پیاپی آبادانی و نیک‌بختی و «اوسرپینی» از شش عصر متواتر فساد تشکیل می‌شود. «اوسرپینی» در آئین جین همانند «مهایوگا»ی آئین هندوست، با این تفاوت که «اوسرپینی» به انهدام کامل نمی‌انجامد و در پی آن «اوتسرپینی» جدیدی آغاز می‌شود. همچنین ایشان معتقدند هر زمان که فساد و انحطاط و تباهی جهان را فراگیرد، شخص کاملی که آن را «تیرتنکره Tirthankara» گویند ظهور می‌کند و تباهی را از بین می‌برد و پاکی، آبادانی و نیک‌بختی را از نو برقرار می‌سازد.

در هر «اوتسرپینی» و «اوسرپینی» بیست و چهار «تیر تنکره» پدیدار می‌شود. دو نفر از متأخرین «تیرتنکره»ها یکی «پارشواناته Parsvanatha» و دیگر «مهاویرا»[۱] می‌باشند. عصر ما آخرین عصر یا دورهٔ «اوسرپینی» است[۲].

---

۱. مهاویرا (مهاویره Mahavira) قهرمان بزرگ؛ لقب بیست و چهارمین فرد مقدس (تیر تنکره) یا آموزگار جین‌ها. مهاویرا در اوایل یا اواسط سدهٔ ششم پیش از میلاد مسیح (تقریباً ۵۲۷ ـ ۵۹۹) در شهر «ویشالی Vaishali» که امروز «بسار Basar» نامیده می‌شود، بدنیا آمد. پدر وی «سیدهارته Siddhartha» از سران قبیله «نتا Nata» و مادرش «تریساله Trisala» (ترشاله Trashala) که «پری‌یکرینی Priyakarini» نیز نامیده می‌شد، دختر رئیس شورای آن قبیله بود. افراد قبیلهٔ مزبور از پیروان «پارشواناته» بشمار می‌رفتند و در نتیجه «مهاویرا» نیز که از آغاز جوانی علاقه به رهبانیت نشان می‌داد مانند سایر افراد قبیله پیرو طریقهٔ «پارشواناته» بود. چون سی سال از عمر «مهاویرا»

گذشت در بنگال باختری به ریاضت و سیر و سلوک پرداخت و سیزده سال عمر خود را در سیر آفاق و انفس و ریاضت شاق گذرانید و «علم اعلی» را دریافت و بر نفس خویش مسلط و از تکرار تولد و مرگ نجات یافت و در این هنگام «جین Jina» یعنی (پیروز) گردید و بر اعمال هشتگانه فاتح شد. بعد از یکسال او به عالیترین پایه یعنی مقام «تیرتنکره» رسید و افراد قبیلهٔ خود و سایر مردم را به طریقهٔ خویش دعوت کرد و تا سن ۷۲ سالگی در ترویج طریقه خود کوشید. در یکی از این سالها در آخر فصل باران به شهر «پاپا Papa» (پناپوری Panapuri فعلی از ولایت پتنه Patna) رسید و پنجاه و پنج خطبه ایراد کرد و به سی و شش پرسش پاسخ گفت و پس از آنکه بزرگترین خطبهٔ خود را در «مارودوا Marudeva» ایراد نمود در گذشت.

دربارهٔ وی ر.ک به: اوپانیشاد، ص ۵۶ ـ ۵۵ مقدمه و ص ۶۸۷؛ اساطیر هند، ایونس، ص ۲۶۹ ـ ۲۶۴؛ ادیان و مکتبهای فلسفی هند، (۱: ص ۱۸۵ ـ ۱۸۴)؛ فلسفهٔ شرق، مهرداد مهرین ص ۹۳؛ تاریخ جامع ادیان، جان ناس، ص ۱۶۷ ـ ۱۶۳.

۲. اساطیر هند، ایونس، ص ۲۶۹.

روایتی نو در ادوار جهانی

«پال توئیچل Paul Twichell» نویسندهٔ معاصر امریکائی، که در آراء و افکار خویش به شدت متأثر از مکاتب اسراری هند و مشرق زمین است، به ادواری جهانی و حیاتی از زندگی انسان معتقد است که اثر عظیمی بر نوع بشر دارند. این دوره‌ها بنابه گفتهٔ وی دارای تقسیمات ماهانه و سالانه‌ای می‌باشند که خود به ادوار فرعی کوچکتری تقسیم می‌گردند. او در این خصوص چنین می‌گوید:

«پیش از همه، تقسیمات ماهانه، که هر یک بنام گوهر آن ماه موسوم است تأثیر به سزایی در زندگی انسانها دارند. بعد از آن دوره‌های سه ساله بنام «اسیوکوئس Eceuques»، که به معنی ثلاثه خوانده می‌شوند. درون این دوره سی و شش دورهٔ کوچکتر واقعند که صحبت از فلزات گوناگون و تأثیرات آنها بر روی بشر می‌کنند. در این دوره‌های سه در سه در سه، که همان ثلاثه‌ها می‌باشند، فلزات بر گوهرها، که دوره‌های سی روزه می‌باشند، غالب می‌شوند. این فلزها عبارتند از آلومینیم، نقره، مس، طلا، آهن، سرب، قلع، روی، و جیوه. اینها فلزانی هستند که بر دوره‌های سه در سه حاکمند».

در اینجا پال توئیچل پس از بر شمردن و معرفی خواصّ هر یک از این فلزات، در تأثیرات نهفته و رمز گونه‌ای که بر انسانها اعم از مرد و زن دارند، بحث می‌کند. سپس در ادامه می‌گوید:

«اسیوکوئس، یا ثلاثه موجب می‌شود که هر سه سال یکبار یک تحوّل ذهنی در آدمی رخ دهد. دوره‌های یک ساله چرخه‌های کوچک، دوره‌های سه ساله چرخه‌های متوسط یا میانی، و دوره‌های دوازده ساله چرخه‌های بزرگ را می‌سازند. این دوره‌های بزرگ که «هارام Haram» یا دوازدهه نام دارد، ارتعاش بالاتری است که هر دوازده سال یکبار در مدار جهانهای خاکی می‌چرخد و موجب تغییراتی در شیمی کالبدی و سازمان معنوی بشر می‌شود.

سالهائی که درون دوره‌های دوازده ساله واقع شده‌اند، هر یک دارای نامی هستند که از دوران باستان بدانها اطلاق شده است. این اسامی در رابطه با فصلها، عناصر، گیاهان یا عواملی دیگر از طبیعت حاصل آمده و عبارتند از: دورهٔ اوّل «تهی گالا Thigala» یا سالهای بادهای خوفناک نام دارد. دورهٔ دوّم «گین تهه Ginthe» یا سالهای برفهای تابناک، دورهٔ سوّم «دوره‌تی Doreti» یا سالهای آفتاب تابان، دورهٔ چهارم «یی گرتا Yigerta» یا سالهای گلهای زیبا، دورهٔ پنجم «فَرَنک Farank» یا سالهای ماه کامل، دورهٔ ششم «کوریته Kuritee» یا سالهای طوفانهای عجیب، دورهٔ هفتم «لِه نوریگ Lenurig» یا سالهای دریاهای سرگردان، دورهٔ هشتم «سلته آ Seltea» یا سالهای زمین پر نعمت، دورهٔ نهم «اِروتوآ Erutua» یا سالهای میوه‌های فراوان، دورهٔ دهم «نِرالیت Neralit» یا سالهای آتشهای طغیانگر، دورهٔ یازدهم «هیافی Hiafi» یا سالهای غلّات انبوه، دورهٔ دوازدهم «موزورات Muzurat» یا سالهای برگ لرزان نامیده شده‌اند».

وی در آخر می‌افزاید: «لازم است یادآور شوم که اسامی دوره‌های مزبور بیانگر مقاطعی از زمان هستند که عناصر طبیعت می‌باید هر دوازده سال یکبار آنها را طیّ کنند. در روزهای نخستین سیّارهٔ زمین، این دوره‌ها جلوهٔ شاخصتری داشتند تا امروز.

در دوازده سال اوّل بادهای خوفناکی وزیدن گرفت که مردم را بر این واداشت تـا در جستجوی پناهگاه مطمئنی بداخل غارها، خانه‌های سنگی، یا هر سر پـناه دیگـری برآیند که در مقابل این بادها مقاوم باشد. این وقایع حدود پنجاه هزار سال پیش رخ دادند، زمانی که آدمی تجهیزات چندانی جهت محافظت خویش در اختیار نداشت. به این ترتیب او این دوره را «تهی گالا» یا سالهای بادهای خـوفناک نـام نـهاد. ایـن تحولات در بالاترین ارتفاعات هیمالیا، نزدیک مرزهای شمال شرقی تبّت رخ داد که امروز آن را بنام صحرای گوبی و مغولستان می‌شناسیم.

بعد از فرو نشستن این بادهای سهمگین، برف باریدن گرفت، و برای چندین سال ادامه یافت. این دوره «گین تهه» یا سالهای برفهای تابناک نام گرفت. پس از آخرین برف، آفتاب سر از پشت ابرها برآورد و بر دامان برفها تابید، و آنچنان درخششی در پهنهٔ سفیدش آفرید که بشر هرگز ندیده بود.

سپس خورشید گرم و درخشان شد. برف دوازده ساله و آفتاب گـرم، زمـین را از گیاهان بی‌شمار آکنده کرد و شرایطی سر سبز نظیر مناطق استوائی پـدید آورد. ایـن دوره‌ای بود که «دوره‌تی» یا سالهای آفتاب تابان نام گرفت. پس از آن دوازده سال دیگر توأم با گرمای آفتاب، موسوم به «یی گرتا» یا سالهای گلهای زیبا زمین را (انواع گلهای زیبا) پوشانید. در دورهٔ بعدی ماه کامل هر شب در آسمان پدیدار بود. این دوره «فَرَنک» یا سالهای ماه کامل نامیده شد. بعد از پایان گرفتن این دوره، دورهٔ دیگری بنام «کوریته» یا سالهای طوفانهای عجیب آغاز شد. این طوفانها چون سیلی عـظیم سرزمینها را جارو کرد و مردم را دو باره به درون پناهگاهها راند. سپس نوبت دورهٔ «لِه نوریگ» یا سالهای دریاهای سرگردان بود. در این دوره خشکیها توسط دریاها بلعیده شده و بسیاری از مردم در آب غرق شدند. دیگران به ارتفاعات کوهها پناه بردند و در

آنجا تمدّن تازه‌ای بنا نهادند. آبها بالأخره فروکش کردند و مردم از قلّه‌های کوهها به دره‌ها سرازیر شدند و دامان کوهها پر از جلوه‌های حیات و آکنده از شکوفه و سرشار از نعمتی شد که همگی بدان نیازمند بودند. این دوره «سلته‌آ» یا سالهای زمین پرنعمت لقب یافت. بشر در طی این دوره در تجربهٔ شکوه زندگی انسانی عُمر می‌گذرانید و در امنیّت بسر می‌برد.

این دوره نیز البتّه پس از دوازده سال پایان گرفت و دورهٔ بعدی بنام «اِروتوآ» یا سالهای میوه‌های فراوان آغاز گشت. به دلیلی نامعلوم و تعجّب‌آور که بشر هرگز بدان پی نبرد، دورهٔ بعدی با وفور میوه‌ها در سراسر سرزمینهایش همراه بود؛ میوه‌هائی که شیرینی و دلپذیری خود را به او عرضه می‌کردند. او نمی‌دانست که زمین هر دوازده سال یکبار در نوسان تحوّل بود و اینکه زندگی در آن دستخوش تغییراتی بود که تأثیرات عظیمی بر وی و محیطش می‌گذاشتند.

متعاقب این عصر، نوسان برگشت به سوی مرحلهٔ منفی و سلطهٔ قدرت کل (قدرت منفی آفرینش) آغاز شد. این دوره «نِرالیت» یا سالهای آتشهای طغیانگر نام داشت. آتشفشانهائی که در اعماق زمین خفته بودند بیدار شدند و آدمی دو باره مجبور شد خانه و کاشانه را ترک و در مأمنهای تازه‌ای پناه بگیرد. در این دورهٔ دوازده ساله میلیونها نفر جان خود را از دست دادند، لذا هنگامیکه این آتشها خاموش شدند، دورهٔ یازدهم فرا رسید که به «هیافی» یا سالهای غلّات انبوه موسوم گشت. بشر مکرّراً به آسایش دست یافت و نیایش خدا را فراموش کرد و تنها به ارضای آرزوهایش در جهت انباشتن معده‌اش از غذاها و غلّاتی پرداخت که در این دوره به مقادیر انبوه یافت می‌شد.

سپس لرزش زمین شروع شد؛ پدیده‌ای عجیب که بشر هنوز نمی‌شناخت. از ترس می‌ایستاد و لرزش برگ درختان را نظاره می‌کرد که به منزلهٔ هشداری بود از لرزش

مکرّر زمین. این دوره «موزورات» یا سالهای برگ لرزان نامیده شد. در این دوره زلزله جهان را تکان داد و در ساسر خشکیهای سیّاره دگرگونیها و ویرانیهائی به بـار آورد. رشته کوههای جدیدی در هند پدید آمدند که مرتفع‌ترین نقاط زمین گشتند. کوههای «آند»[۱] در آمریکای جنوبی قد برافراشـتند و رشـته‌کـوههای «راکـی rocky» در ایالات متحدهٔ امروزی پدیدار شدند.

آدمی پس از مواجه شدن با اینهمه پدیده‌های شگفت‌آور کوشش کرد خـود را از گزند آنها محفوظ دارد، ولیکن در این امر موفّق شد که وجه تبعیض خود را نشان دهد. تا اینکه بالأخره تمامی این دورانها را به پایان رسانید و به این ترتیب بشر یکبار دیگر قابلیّت خارق‌العادهٔ خویش را در تولیدمثل و ایجاد نژادها به ظهور رسانید تا زمین را به جای بهتری برای زندگی بدل کند.

هر کسی که همّت مطالعهٔ تاریخ بشر را بر خویش ملزم سازد و جزر و مدّهای ملّتها را بررسی کند کشف خواهد کرد که در زیر قشر پُر زرق و برق تمدّنهای جـهان، ایـن دوازده دوره که هر یک دوازده سال درون خود دارد، تأثیراتشان را نشان می‌دهند. در زندگی هر فردی می‌بایست ۱٤٤ دورهٔ یک ساله وجود می‌داشت و در اعصار باستان چنین هم بود، ولیکن امروزه بشر تحت تأثیر فشارها و آلودگیها عمر خویش را کوتاه کرده است. هم‌اکنون او فقط در حدود نیمی از سالهای مقرّر در زندگی‌اش را صرف عمر می‌کند[۲].

---

۱. آند Andes: سلسله جبال عظیمی که بر جانب غربی امریکای جنوبی مسلط است و ۷۵۰۰ کیلومتر طول دارد. مرتفع‌ترین قلهٔ آن کوه آتشفشانی «آکونکاگا Aconcagua» است به ارتفاع ۷۰۴۰ متر.

فرهنگ معین، اعلام.

۲. نگاه کنید به: اک ویدیا، پال توئیچل، ترجمهٔ هوشنگ اهرپور، فصل ششم، ص ۱۳۱ به بعد.

نخستین انسان در منابع هندی

نخستین انسان ومبدأ آن در منابع هندی همانند روایات آفرینش، متنوّع و متفاوت است؛ ولی همهٔ این منابع ظاهراً در یک مسئله اشتراک دارند و آن اینکه نوع بشر را کلاً از نسل انسان نخستین می‌دانند. درورداها این انسان را پسر «ویـوسوت Vivasvat» یعنی «مانو» می‌گویند که اولین قربانی کننده بود و او را پدر «مانو»ها هم خوانده‌اند[۱]. «آرتور کریستین سن Arthur Christensen» دربارهٔ مانو «منو» چنین مـی‌گوید: «در صورتی‌که این فرضیهٔ متداول درست باشد که این «منو» همان نخستین انسـان ژرمنها یعنی «منوس Mannus» پسر «تویسکو Tuisco» خدا ـ پسر زمـین است، وی شخصیّت هندو اروپایی کهنی است، وبنابراین چه بسا وی اساساً قدیمیترین نمونهٔ نخستین انسان باشد که نشان او را در قلمرو هندو اروپائیان می‌توان بازیافت»[۲] در جای دیگر این نخستین انسان را «یم ویوسوت Yama Vivasvat» پسر ویوسوت گفته‌اند که با خواهر توأمان خود موسوم به «یمی Yami» نسل آدمی را بوجود آورد.

---

۱. بنابر گفتهٔ هنود مانوی هفتم یعنی «ویوسوت» یـا «ویـوسوان Vivasvan» (زادهٔ خـورشید) پـدر اول موجودات زندهٔ امروزی است. او مثل نوح پیغمبر دچار طوفان شد و «ویشنو» یا «برهما» او را بصورت ماهی از طوفان نجات دادند. ویوسوت یکی از دورازده «آدیتیا» ومؤلف «سپت بـراهـمن» است. همچنین او یکی از مصنفان «ریگ‌ودا» وبرادر «یم» وپسر خورشید محسوب می‌شود.

ر.ک: اوپانیشاد، ص ۶۸۳.

۲. نمونه‌های نخستین انسان ونخستین شهریار، ج ۲، ص ۵۰۵ـ۵۰۶.

بنابر اساطیر هندو، یم (یمه) فرزند «ویوسوت» (خورشید) و یکی از انسانهای اول است. او برادر مانوی هفتم می‌باشد که از زن دیگز ویوسوت بوده و آدم اول به شمار آمده است. اصل و منشأ «یم» در ریگ‌ودا (ماندالای دهم، سرود ۱۷) بندهای ۱ ـ ۲ چنین ذکر شده است:

۱ ـ «توشتر»[۱] ازدواج دخترش را تدارک می‌بیند. با شنیدن این خبر همهٔ مردم جمع می‌شوند. مادر «یم» زن «ویوسونت»[۲] بزرگ، پس از عروس ناپدید شد.

۲ ـ [عروس] نامیرا را از چشم میرندگان پنهان کردند، و عروس دیگری را به همان شکل آماده کرده به ویوسونت دادند. و «اشوین»ها[۳] از او (یعنی سرنیو Saranyu)

---

۱. توشتر Tvaštar (= توشتری Tvaštari): نجار؛ ارابه ساز؛ صانع آسمانی؛ صنعتگر الهی و نام خدای سازندهٔ افزار الهی وبوجود آورندهٔ نژاد بشر. دختر او «سرنیو» زن «ویوسونت» و مادر یم (یم) است.

۲. ویوسونت Vivasvant: معادل ویوهونت (ویونگهونت Vivanghavant) در ادب زردشتی، (در پهلوی ویونگهان، در عربی ویونجهان)، نام پدر جمشید. ویوسونت، پدر یم، کسی است که برای آدمیان آتش را تهیه کرد؛ وی به وسیلهٔ پیک خود «ماتریشون Matarišvan» (آورندهٔ اگنی از آسمان)، اگنی را از جهان دیگز برای آنان فرستاد تا رابطهٔ نزدیکتری میان آدمیان و خدایان برقرار کند.

ر.ک: نمونه‌های نخستین انسان، ج ۲، ص ۲۸۶ ـ ۲۸۵.

۳. اشوین‌ها Ašvins: رام‌کنندهٔ اسبان؛ اسب سواران؛ عدد دو؛ نام خدایان توأمان سپیده دم؛ بنا بر اساطیر هندو «اشوین» نام دو خدا یا دو ایزد (موکل) است که پسران آفتاب توصیف شده و از مادر بصورت اسب زاییده شده و هنگام سپیده دم با عرابهٔ زرین در آسمان ظاهر می‌شوند. عرابهٔ آنها را اسبان یا پرندگان می‌کشند و برای مردم گنج‌ها می‌آورند و تیره روزی و بیماری را از آنها دور می‌سازند؛ به همین جهت آن دو ایزد پزشکان آسمان نیز شناخته شده‌اند. به عبارتی این دو طبیب خدایان و سورگ (آسمان و بهشت) ایندرایند و در این نقش «دسره Dasra» و «ناستیه Nasatya» خوانده می‌شوند. اشوین‌ها همیشه جوان، زیبا و خوش اندام، درخشان، زرین و تابنده، و چابک توصیف شده و به اشکال مختلف در می‌آیند. در «نروکتا» واژهٔ اشوین دارای معانی مختلف است مثل: روز، شب، زمین، آسمان، و دو پادشاه که اعمال نیک انجام می‌داده‌اند؛ و نیز «یاسکا» در «نروکتا»، اشوین‌ها را نمایندهٔ انتقال تاریکی شب به روشنایی

زاده شدند. وقتی این اتفاق افتاد، سرنیو دو جفت فرزند توأمان به دنـیا آورد (یـعنی اشوین‌ها و جفت یم و یمی)[۱].

خواهر دوقلوی یم ـ یمی یا (یمونا Yamuna)[۲] می‌باشد که از اتحاد جنسی با او خودداری کرد، امّا پس از مرگش سوگوار شد و خدایان دیگر برای اینکه غم برادر خود را فراموش کند، شب را به وجود آوردند. شاید بتوان گفت: یم پهلوان داستانی و خواهر او (یمی) در ابتدا از خدایان قوم هندو ایرانی بوده و بعدها در داستانها و اساطیر به شکل

روز توصیف کرده است.

ر.ک: اوپانیشاد، ص ۵۱۲ ـ ۵۱۱؛ اساطیر هند، ایونس، ص ۳۵ ـ ۳۴.

۱. نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار، (۲: ۲۸۶ ـ ۲۸۵) ـ بخش آخر این جمله را «گلدنر» چنین ترجمه می‌کند: «دوتایی را که یک جفت بودند...» و در یادداشتی توضیح می‌دهد که تولد یم ـ یمی پیش از اشوین‌ها بوده است. نگاه کنید به:

Geldner , Der Rig _ Veda , 3 , Cambridge Mass , 1951 , P . 149

۲. یمونا (یمنا): نام رودخانهٔ یمونا که معمولاً «جمنا Jamuna» خوانده می‌شود و از کوه «کالیندا Kalinda» (خورشید)، یکی از قلل رشته کوههای هیمالیا سرچشمه می‌گیرد و پس از پیمودن ۸۶۰ میل در شهر الله آباد به «گنگ» می‌ریزد. رودخانهٔ جمنا، یکی از شاخه‌های مهم رودخانهٔ پر آب و مقدس گنگ می‌باشد و بر خلاف رودخانهٔ گنگ که آبش زرد رنگ ولائی است، آب ایـن رودخـانه بـیشتر زلال و صـاف می‌باشد. سابقاً تصور می‌شده که یمونا با رودخانهٔ افسانه‌ای سرسوتی در زیر زمین در محل «پریاگ Prayaga» (نزدیک الله آباد، ملّتهای دو رودخانهٔ جمنا و گنگ) بهم می‌پیوسته است. به همین جهت پریاگ را که یکی از امکنهٔ مقدس و زیارتگاه هندوان است، «تری ونی Veni _ Tri» (رشتهٔ سه گانه یا سه شاخه)، خوانده و این جا را محل اتصال یا ملتقای سه رودخانهٔ مذکور دانسته‌اند. در بعضی اساطیر هندو، یمونا، دختر خورشید از زن «سنگنا Samjna» و خواهر «یم» شناخته شده است. یمونا، گاهی «کالیندی Kalindi»، «سوریاجا (سورج جا) Surya _ Ja» بمناسبت اینکه پدرش خورشید است نامیده می‌شود. همچنین این رودخانه «تری یاما Yama _ Tri» نیز خوانده شده است.

ر.ک: اوپانیشاد، ص ۷۷۰ ـ ۷۶۹.

اشخاص و بالأخره بصورت نخستین انسان درآمده‌اند. «ماکس مولر» آلمانی معتقد است که «ویوسونت» در یک روزگار خدای آسمان و سرنیو سپیده دم و دو فرزند توأم او (یم و یمی) خدای روز و خدای شب بوده‌اند[۱]. «مک دونل Macdonell»[۲] و «اِهنی Ehni»[۳] آلمانی هم یم را خدای آفتاب و خواهرش یمی را خدای ماه دانسته‌اند[۴].

«مولر» در جای دیگر می‌گوید که حتی در یکجا از ودا نیز اشاره بدان نشده است که « یم » و « یمی »، آدم و حوای هندیان باشند. اگر « یم » اولین بشر مخلوق می‌بود حتماً سرایندگان سرودهای ودا این موضوع را مسکوت نمی‌گذاردند، معهذا در «اتهروا ودا» (سرود ۱۳ و ۳ و ۱۸) آمده است که یم پسر ویوسوت جمع کنندهٔ مردم، اولین انسانی بود که مُرد و نخستین کسی بود که به دنیای آسمانی رفت[۵]. او راه سر منزلی را که نمی‌توان از دست داد، پیدا کرد و آنها که امروز به دنیا می‌آیند، از راه خود به جایی می‌روند که نیاکان ما از آنجا گذشته‌اند.

در وداها پادشاه اسلاف در آسمان نامیده شده است، امّا در اساطیر بعد از ودا، او را داور و کیفر دهندهٔ مردگان شمرده و منزلش را در جهان اسفل که « یم ـ پور Yama Pura»[۶] نامیده شده، دانسته‌اند[۷].

---

1. Max Muller; Lectures on the Science of Language , Second Series , p . 481 sqq , 508 sqq.

2. Macdonell ; Vedic Mythology , p . 43.

3. Ehni , J ; Die Ursprungliche Gottheit des Vedischen Yama , q . 8 - 10.

۴. ر.ک: نخستین انسان و نخستین شهریار، (۲: ۳۲۸)؛ حماسه سرایی در ایران، ذبیح الله صفّا، ص ۴۳۳؛ فرهنگ نامهای اوستا، هاشم رضی (۳: ۱۵۴۴).

۵. گزیدهٔ سرودهای ریگ‌ودا، ص ۳۳۹ حاشیه.

۶. کلمهٔ پور Pur در سانسکریت به معنای قلعه، حصار، دژ و بارو آمده، و کلمهٔ Pura نیز به معنای منزل،

۱ ـ فرمانروای کشور ارواح مردگان، آن که از کنار سلسله کوههای نیرومند گذشته است، و مسیر بسیاری از مسافران را زیر نظر دارد.

پسر «ویوسوت» و گرد آورندهٔ مردم.

ای «یم» پادشاه، ما نذور را برای تو تقدیم می‌کنیم.

۲ ـ راه ما را نخست «یم» برای ما پیدا کرد، این چراگاه هرگز از ما گرفته نخواهد شد.

آنجا که نیاکان قدیم ما به آنجا شدند، و کسانی که بعد پا به عرصهٔ وجود نهادند به راههای جداگانه رفتند[۸].

به عقیدهٔ «روت»[۹]، یم (یمه) و خواهرش یمی نخستین زوج بشرند که حاصل وصلت میان نور گنبد آسمانی (ویوسونت) و ابر تاری که خبر از طوفان می‌دهد (سرنیو) هستند. نخستین انسان کسی است که نخستین بار به سرزمین مردگان رسیده

مسکن و به ویژه شهر مستحکم استعمال شده است. و این شهر یادآور دژی که «ور Vara» ی جمشید بوده، می‌باشد. ر.ک: فرهنگ نامهای اوستا، (۳: ۱۵۴۱ حاشیهٔ ۱۰۲).

۷. اوپانیشاد، ص ۷۶۷ ـ و فرهنگ نامهای اوستا ج ۳، ص ۱۵۳۹.

۸. گزیدهٔ سرودهای ریگ‌ودا، ص ۱۹۴ ـ ۱۹۵ و ر.ک: نخستین انسان و نخستین شهریار، (۲: ۲۹۴) ـ دینس اندرسن ترجمهٔ کاملی از این سرود مربوط به مراسم مرگ را به دانمارکی در کتاب خود آورده است:

Dines Andersen; Livet efter Doden . Studier over aeldste indiske Begravelses _ Rituler, Programme de l´Universite de Copenhague , 1915.

۹. Von Roth نخستین کسی است که در بارهٔ افسانهٔ جم (جمشید) ایرانیان (یم) هندیان، از آغاز نشأت آن در دورهٔ هندو ایرانی تا زمان فردوسی به پژوهش و تحقیق پرداخته است. (خوانندگان در بارهٔ جم (یم) می‌توانند به کتاب ارزشمند کریستین سن، نخستین انسان و نخستین شهریار ج ۲ و همچنین فرهنگ نامهای اوستا، هاشم رضی ج ۳ ص ۱۴۸۸ ـ ۱۵۸۷ رجوع نمایند).

است، پیشوای طبیعی آنانی است که مقدّر شده هر کدام به نوبهٔ خود به دنبال او بدانجا بروند: یم شاه سعادت یافتگان است. «روت» فرضیهٔ خود را با این عبارتها خلاصه می‌کند: «یم نخستین انسان، بنابر قدیمیترین افسانهٔ مشترک آریاییها، در نظر هندیان پدر وشاه فرزندان خود در جهان دیگر می‌گردد که در مرگ بدنبال او می‌روند، او سرور درگذشتگان است»[۱].

نظر یهود که خلق «حوا» را از پارهٔ تن «آدم» می‌دانند، بسیار شبیه این طرز تفکر هندوان است که یم و یمی را توأم می‌دانند. یکی از سرودهای معروف ریگ‌ودا، سرود ۱۰ ماندالای دهم می‌باشد که به صورت مکالمه‌ای میان یم و یمی است. در این سرود این عقیدهٔ هندوان، بطور روشنی از زبان «یمی» بیان شده، بدین شرح که می‌گوید: «حتی در رحم خداوند، ما را همسر یکدیگر آفرید». کریستین سن می‌گوید: از این سرود می‌توان استنباط کرد که هندیان با افسانه‌ای آشنا بوده‌اند که بنابر آن یم و خواهر توأمانش یمی نخستین زوج بشر و پدر و مادر همهٔ آدمیان بشمار می‌آمده‌اند، و از زمان وداها چون این افسانه را مخالف تصورات اخلاقی می‌پنداشتند، آن را طرد کرده‌اند[۲].

آنچه می‌توان از این سرود نتیجه گرفت از این قرار است: خواهر می‌خواهد به برادر خویش عشق سوزانی را که خود گرفتار آن است، برساند. ولی یم تقرّبهای او را با تکیه بر اینکه رابطهٔ شهوانی میان برادر و خواهر خلاف اخلاق است، نمی‌پذیرد. و اینک متن آن سرود[۳]:

---

۱. نسخستین انسان و نخستین شهریار، ج ۲، ص ۳۲۷.

۲. همان، (۲: ۲۸۶).

۳. این ترجمه عیناً از گزیدهٔ سرودهای ریگ‌ودا، ترجمهٔ آقای جلالی نائینی ص ۳۳۹ ـ ۳۴۴، نقل می‌گردد. خوانندگان ترجمهٔ دیگر این سرود را می‌توانند در کتاب نخستین انسان و نخستین شهریار،

۱ ـ (یمی :) آرزو دارم که از دوست خواهر خویش ، دوستی مهرآمیز بدست آورم ؛ باشد که دانشمند از میان اقیانوس پهناور هوا بیاید . زمین و ایّام آینده را به خاطر داشته ، پسری بدست آورد که خلف پدرش باشد[۱] .

۲ ـ (یم :) دوست تو آنگونه دوستی را که به موجب آن ، آنکه خویشاوند نزدیک است بیگانه می‌داند ، نمی‌پسندد . پسران «اسورا»ی نیرومند ، قهرمان حَمَلهٔ آسمانها ، اطراف خود را می‌بینند[۲] .

۳ ـ (ایمی :) جاویدها با اشتیاق این را از تو می‌خواهند : فرزندان تنها موجود فانی . پس بگذار روح من و تو به یکدیگر بپیوندد ، و چون شوهری مهربان همسر من شو .

٤ ـ (یم :) آیا باید کاری کنیم که هرگز نکرده‌ایم ؟ ما که از تقوی سخن می‌گوئیم ، آیا اکنون از پلیدی سخن گوئیم ؟[۳] گندهرب[۴] در طوفانها بانوی آبها ، این است رابطهٔ ما ، این است بالاترین خویشاوندی ما[۵] .

(۲ : ۲۸۷ ـ ۲۸۹) مطالعه کنند .

۱. در توضیح آقای نائینی گوید : منظور یمی این است که از « یم » پسری پیدا کند ؛ زیرا بی آن زمین بی سکنهٔ بشری خواهد ماند .

۲. این قسمت در ترجمهٔ کریستین سن چنین آمده : دوست تو در پی آنگونه مهری نیست که آن را به شخصی از خانوادهٔ بیگانه دارند ، زیرا او از همان خانوادهٔ توست . قهرمانان ، پسران اسورا (اسورهٔ) بزرگ ، که آسمان را نگاه می‌دارند ، دور دستها را می‌بینند .

۳. ترجمهٔ کریستین سن : آیا اکنون کاری را کنیم که پیش از این هرگز نکرده بودیم : آهسته سخن گفتن از آنچه نادرست است ، در حالی که آنچه را درست است بیان می‌داریم ؟

۴. گندهرب (گندهروه Gandharva) : مطربان بهشتی یا آسمانی ، یکی از ایزدان فضا .

۵. مویر Muir چنین ترجمه می‌کند : « گندهروه در آبهای [موجود در هوا] و زن آبی وی » . در مورد نقشی که گندهروه در زاد و ولد دارد ، نگاه کنید به :

Windisch, Budhas Geburt (Abh. d. Ges .d .Wiss .1909) , P .12 sqq.

۵ ـ (یمی :) حتی در رحم خداوند « توشتری » زندگی بخش ، و سازندهٔ همهٔ اشکال ، و آفریننده ، ما را همسر یکدیگر ساخته است . هیچکس از قوانین مقدس او تخطّی نمی‌کند ؛ آسمان و زمین معترف است که ما از آن اوئیم .

٦ ـ (یم :) کی آن روز نخست را که از آن سخن می‌گوئی می‌داند ؟ که او را دیده است ؟ که می‌تواند آن را اعلام نماید ؟ بزرگ است قوانین « وارونا » ، و « میترا »[۱] .

چه لاطائلاتی به مردم خواهی گفت تا آنها را اغوا کنی ؟ !

۷ ـ (یمی :) عشق « یم » بر من که « یمی » هستم مسلط است تا بتوانم در کنار او بر یک بستر بیارامم . من چون زنی خود را تسلیم شوهرم می‌نمایم ، مانند چرخهای ارابه بشتابید تا به یکدیگر برسیم .

۸ ـ (یم :) نگهبانان خدایان که پیرامون ما در حرکت‌اند ، هرگز آرام نمی‌گیرند ، و چشم خود را نمی‌بندند . مرا (واگذار) ای لاابالی (بی‌بندوبار) و به سوی دیگر بشتاب ، و چون چرخ ارابه سرعت بگیر تا بدو برسی .

۹ ـ (یمی :) باشد که چشم « سوریا » با شب و روز بر او ببخشد ، و نور آن در پیش پای او (یم) بتابد[۲] . در آسمان و زمین آن جفت خویشاوند بهم می‌پیوندد . عمل نابرادرانهٔ « یم » به گردن « یمی » باشد[۳] .

---

۱. میترا (میتره Mitra) : دوست ؛ خدای نور ؛ موکل آفتاب ؛ معادل مهر خدای پیمان در آئین ایران باستان .

۲. ترجمهٔ آلمانی گلدنر (Geldner , Der Rig _ Veda , Cambridge Mass .3 , 1951) چنین است :

آن زن روز و شب او (= یم) را خوش آید ، او (یمی) لحظه‌ای چشم خورشید را بفریبد ؟ ـ کریستین سن چنین آورده : با این همه آن زن او را (یم را) همراهی کند ، چشم خورشید از نو باز شود ؟

نخستین انسان و نخستین شهریار ، (۲ : ۲۸۸) .

۳. گراسمان (ترجمهٔ گراسمان Grassman ، ۲ جلد ، لایپزیک ۷۷ ـ ۱۸۷۶) چنین ترجمه می‌کند : « برادر و خواهر چون آسمان و زمین باهم جفت شوند » . گلدنر چنین ترجمه می‌کند : « این زوج از نظر پیوند

۱۰ ـ (یم:) براستی ایّامی متوالی خواهد آمد که برادران و خواهران کارهائی نه درخور خویشاوندی انجام دهند. امّا من (اهل آن نیم) ای زیبا، ـ شوهر دیگری بجوی و بازوی خود را بالش همسر خویش ساز.

۱۱ ـ (یمی:) آیا وقتیکه هیچ سروری برای زن باقی نماند باز هم برادری برجاست؟ آیا وقتی وبرانی می آید بازهم او خواهر است؟[۱] عشق من، مرا به گفتن این سخنان ناگزیر می‌سازد، نزدیک آی، و مرا تنگ در آغوش گیر.

۱۲ ـ (یم:) من دست خود را به دور تن تو حلقه نخواهم کرد، و وقتی کسی به خواهر خویش نزدیک شود، آن را گناه می‌خوانند. من (اهل آن نیستم) خطّ خویش را برای دیگری آماده ساز، برادر تو آن را از تو نمی‌خواهد، ای زیبا.

۱۳ ـ (یمی:) دریغا ای « یم » تو براستی ضعیف هستی، ما در تو اثری از دل و روح نمی‌یابیم[۲]. همانگونه که (گیاه) پیچک به درخت می‌پیچد و بالا می‌رود، دیگری چون کمربندی به کمر تو خواهد خواهد چسبید[۳].

خویشاوندی به آسمان و زمین شبیه‌اند ». و توضیح می‌دهد که شاید جمله به این معنی باشد:
ما زوجی هستیم همچون آسمان و زمین که در مورد آنها در ریگ ودا، ماندالای یکم، سرود ۱۵۹، بند ۴ آمده است که: خواهراند و با اینحال همچون پدر و مادراند. بنابراین یم و یمی نیز مانند آنها همین رابطهٔ زناشویی را باید داشته باشند. (همان ـ حاشیه ۲۲) ـ آقای جلالی نائینی در توضیح آورده: منظور از این بیت آن است که اگر در این کار گناهی باشد نتیجهٔ آن گردن‌گیر « یمی » می‌شود و مجازات آن که کوتاهی عمر است گریبانگیر « یم » نباشد. ظاهراً مقصود از جفت خویشاوند، شب و روز است.

۱. ترجمهٔ گلدنر چنین است: خواهر چیست اگر نابودی بتواند در رسد. کریستین سن آورده: خواهر چیست اگر بدبختی بتواند بدو رسد؟

۲. کریستین سن آورده: تو ناتوانی (در عشق سردی؟)، ای یمه (یم)! من نمی‌توانم جان و دل تو را به دست آورم.

۳. کریستین سن آورده: شاید زن دیگری چون کمربندی به دور تو بلغزد، همچون پیچکی به دور درختی ـ

۱۴ ـ(یم:) کس دیگری را در آغوش گیر ای « یمی » بگذار تا دیگری مانند پیچک که بر درخت می‌پیچد ترا در آغوش گیرد. دل او را به دست آور، و بگذار که او عشق تو را تحصیل نماید، و او با تو پیوند مقدسی بوجود آورد.

چنانکه از قطعهٔ نسبتاً مبهم ریگ‌ودا (منداالای یکم، سرود ۸۳، بند ۵) بر می‌آید، یم (یمه) نامیرا زاده شده است، با وجود این خدا آفریده نشده، بلکه همسان خدایان گشته است: خدایان (دواها)[۱] و یم با هم برای [تسلط] بر این جهان به ستیز برخاستند. یم نیروی برتر خدایان، یعنی نیروی سرشت «ایندرا» را به دست آورد: و این درست همان جوهر یم است. خدایان سرشت «یم» را چنین تصور می‌کردند:

«این یم همچون ما گشته است، ما (خدایان) دیگر»[۲].

او (یم) شاه است و همراه با «ورونا» (ماندالای دهم، سرود ۱۴، بند ۷) در درون نور آسمانی، در معبد پنهانی آسمان (ماندالای نهم، سرود ۱۱۳، بند ۸) جای دارد. یم انسان نامیرایی است که خدا شده است[۳] و زندگانی دراز به آدمیان می‌بخشد:

و ترجمهٔ گلدنر چنین است: زن دیگری به دور کمر تو بپیچد، همچون دوال به دور اسب زین کرده، همچون پیچک به گرد درخت.

۱. deva یعنی خدا و معادل لفظی کلمهٔ دیو در اوستاست که در نظر ایرانیان معنی «خدای مطرود» و سپس «دیو» یافته است.

۲. تیتریه سمهیتا (Taittiriya Samhita)، دوم، ۱، بند ۳ و ۴ به بعد ـ نقل از: نخستین انسان و نخستین شهریار (۲: ۲۸۹).

۳. فکر اینکه نخستین انسان نامیرا بوده، در حقیقت فکری بسیار متداول است. در تائیتی مردگانی که به درجهٔ خدایان می‌رسند با نخستین انسان همنام‌اند. در جزایر غرایب، نخستین انسان «لوئوگو Luogo» است که از جایگاه آسمانیش پایین آمده، زمین را آفریده و سپس به آسمان بازگشته است. در میان قبایل «مینگو Mingo» و «لنی لناپ Leni - lenape»ها نخستین انسان چون خدایی پرستش می‌شود. سرخ پوستان ساحل «سن لوران saint - Laurent» علیا و «می سی سی پی»، اعتقاد دارند که نخستین انسان به

«نذر پُر روغن را به پیشگاه «دیم» تقدیم کن، و قدم پیش گذار که او ما را به سوی خدایان رهبری می‌کند. باشد که ما زندگی درازی داشته باشیم»[۱].

در حماسه‌های هندو، یم پسر خورشید (آفتاب) از زنی که «سنگیا» (سنگنا sam - Jna = وجدان) نامیده شده است، می‌باشد. «سنگیا» دختر «توشتری» یا «وشوکرمن Višva - Karman» زن خورشید و مادر مانو و یم و برادر «ویوسوت» (مانو) می‌باشد. در بعضی اساطیر هندو «یم» پدر «یودیشتیره»[۲] است[۳]. یکی از

آسمان صعود کرده است و در آنجا وظیفهٔ ایجاد تندر بر عهدهٔ اوست. «موئینی تاری Moenitarrien»ها، «سرور زندگی» را به عنوان انسانی که هرگز نمی‌میرد و به عنوان نخستین انسان ستایش می‌کنند. در مواردی نخستین انسان، نخستین کسی که مرده است به شمار می‌آید، و از این طریق شاه دوزخ محسوب می‌گردد. در میان «کامشادال‌ها Kamchadales» این افسانه را می‌یابیم: در میان پسران «کوتکه Kutka»، «هچ Haetch» وجود دارد که آفریدگار و نخستین انسان است. وی در روی زمین می‌زیست و پس از مرگ به «هادس Hades» (دوزخ) پائین رفت تا فرمانروای دوزخ گردد. در آنجا از کامشادال‌های مرده و برانگیخته شده پذیرایی می‌کند تا آنان در آنجا از حیاتی همانند حیاتی که در زمین داشتند، برخوردار باشند، زیرا در قلمرو زیر زمینی خود مردم چنان در خوشبختی و فراوانی زندگی می‌کنند که سابقاً در روی زمین، زمانی که هنوز آفریدگار در آنجا بود، می‌زیستند.

ر.ک: نخستین انسان و نخستین شهریار (۲: ۳۳۷ ـ ۳۳۶).

۱. گزیدهٔ سرودهای ریگ‌ودا، ص ۱۹۸.

۲. یودیشتیره (یودهشتر، جد هشتر Yudhi - Shthira): استوار در نبرد؛ راسخ یا ثابت در جنگ. یودیشتیره (جد هشتر) بنابر اساطیر هندو فرزند «دهرم Dharma»، خدای عدالت می‌باشد (جد هشتر پسر پاندو Pandu) [زرد رنگ ـ رنگ پریده] است و مادرش «پریتها Pritha» یا «کونتی kunti» نام داشته. وی از چهار برادر دیگر خود بیشتر طرف توجه و لطف پدر بود و هندوان او را به صورت مردی بردبار که در قضاء بیطرف و بی‌غرض و در راستی تزلزل ناپذیر و در عدالت استوار باشد مجسم می‌سازند. همچنین جود هشتر را فرمانروائی با تدبیر می‌دانند ولی جنگجو نمی‌شناسند.

ر.ک: اوپانیشاد، ص ۷۷۱ ـ ۷۷۰.

۳. همان، ص ۷۶۸؛ فرهنگ نامهای اوستا ج ۳، ص ۱۵۴۰.

مسائل قابل توجه در این اساطیر، ترسیم و توصیف دوران آرمانی «یم» می‌باشد. دورانی که در آن زندگانی مردمان به خوشی و خرّمی می‌گذشت و از رنج و آسیب اثری نبود. سرما و گرما و مرگ و پیری وجود نداشت. «در نتیجه جهان بیش از ظرفیت خود از موجودات پُر شد و تاب بار آنها را نیاورد و صد «یوجنه»[۱] فرو رفت و نالان از بار سنگین، از خدایان یاری خواست تا سرانجام «ویشنو» یکی از خدایان بصورت گرازی درآمده، زمین را با دندان خود برگرفت و آن را بالا کشید»[۲]. در مهابهارت این دوران چنین ترسیم شده است:

«لومشه Lomasa گفت: ای «یودیشتیره» به تفصیل به داستانی که از من خواسته‌ای تا [نقل کنم] گوش فراده. ای کودک، در دوران تو، [روزگاری] زمانی هراس انگیز در «کرته یوگه»[۳] وجود داشت که «خدای» جاودانه و قدیم وظایف یم را به عهده گرفت. ای تو که هرگز منحرف نمی‌شوی؛ هنگامی که خدایان به انجام دادن وظایف یم پرداختند، هیچ آفریده‌ای نمی‌مرد، در حالی‌که زایشها مطابق معمول بود. آنگاه پرندگان، ددان، گاوان، گوسفندان، آهوان و جانوران گوشتخوار روی به افزایش نهادند. ای ببر در میان مردمان و ای درهم شکنندهٔ دشمنان، آنگاه نژاد بشر نیز هزاران و ده هزاران افزایش یافت، درست همچون [سیل] آب. و ای پسرم، چون افزایش جمعیت چنان هراس‌انگیز شد، «زمین» که از بار بی‌اندازه در رنج بود، صد «یوجنه» فرو رفت. و زمین که همهٔ اعضایش از درد رنجه بود و از فشار بی‌اندازه حواس خود را

---

۱. یوجنه Yojana: واحد اندازه گیری.

۲. نخستین انسان و نخستین شهریار، ج ۲ ص دوازده، پیشگفتار.

۳. کرته یوگه Krta Yuga: همان (کریتایوگا). دربارهٔ آن و دیگر ادوار جهانی ر.ک: به بخش «زمان و فرضیهٔ ادوار جهانی» در همین کتاب.

از دست داده بود، اندوهناک در پی پشتیبانی «ناراجنه»[۱]، پیشرو خدایان برآمد. زمین چنین گفت: «به لطف توست، ای دارندهٔ شش خصلت، که من توانسته‌ام در جای خود به مدتی چنین دراز بمانم. امّا سنگینی بار بر من چیره شده است، و اکنون بیش از این دیگر نمی‌توانم خود را نگاه دارم؛ بر توست، ای در خور ستایش، که مرا از این بار رهایی بخشی. در پی بدست آوردن پشتیبانی تو بوده‌ام، ای سرور؛ پس لطفت را بر من بگستران». سرور جاودانه، دارندهٔ شش خصلت، این سخنان او را شنیده، با کلماتی‌که هر حرف آن واضح ادا می‌شد، به مهربانی گفت: «ویشنو گفت: نباید بترسی ای «زمین» رنج دیده، حمل کنندهٔ همهٔ گنجینه‌ها، چنان کنم که تو سبک شوی».

لومشه گفت: او زمین را که کوهها همچون گوشوارهٔ آن است، بدین گونه رها کرده، ناگهان به شکل گرازی درآمد که یک دندان پیشین داشت و درخشندگیش افزون از اندازه بود، و همچنان که با چشمان قرمز تابان خود هراس برمی‌انگیخت و از برق فروزانش دود بیرون می‌زد، در آن ناحیه از نظر حجم آماسیدن گرفت.

ای قهرمان، آنگاه آن موجودی که درودها پخش شده است، زمین را با تنها دندان تابان خود برگرفته، آن را صد یوجنه برکشیده، و زمین که اینگونه برکشیده شده بود، تلاطم سختی را سبب شد. همهٔ آسمانیان همراه با فرزانگانِ ثروت زاهدانه به تلاطم درآمدند[۲]. و عرش و سپهر، و همچنین زمین پر از کلمات تعجب‌آمیز «هان»

---

۱. ناراجنه Narajana: همان (نارایانا، ناراین Narayana)، لقب ویشنو یا کریشنا؛ پسر انسان اولیه که او را با برهما یکی دانسته‌اند. ر.ک: اوپانیشاد، ص ۶۹۰.

۲. در روایتی دیگر سنگینی زمین و رهائی آن را از بار خود توسط برهما صورت می‌گیرد: «اول برهما آفرینش عالم کرد، چون خلق بسیار شد، بخاطر برهما رسید که به طریقی آفرینش را نابود سازد تا بار زمین سبک گردد. و در این فکر آتش از دهن برهما برآمد و در هر چهار طرف عالم بالا و پایین و روی زمین را از ساکن و جنبنده و چرنده و پرنده بسوخت. در این وقت مهادیو پیش برهما رفت. برهما،

و «افسوس» شد؛ نه آسمانیان توانستند در آرامش به سر برند و نـه مـردمان. آنگـاه آسمانیان بی‌شمار همراه بادانایان به نزد برهما که نشسته بود و گویی در درخشش خود می‌سوخت، رفتند. آنگاه به نزد برهما، سرور آسمانیان و شاهد اعمال همهٔ موجودات، نزدیک شدند، و در حالی که دست به دست یکدیگر داده بودند، این سخنان را گفتند: «ای سرور آسمانیان، همهٔ آفریدگان به تلاطم درآمـدند، جـنبندگان و نـاجنبندگان، ناآرام‌اند، ـ آری ای سرور آسمانیان، حتی اقیانوسها را رنجیده می‌یابیم. و همهٔ ایـن زمین صد یوجنه به پایین رفته است. چه روی داده است؟ از نفوذ کیست که همهٔ عالم در جوش و خروش است؟ اگر تو را پسند آید، بی‌درنگ آن را برای ما بیان کن، زیرا ما همه سرگردانیم».

آنگاه برهما پاسخ داد: «ای نامیرایان، از «اسوره»ها[1] در هیچ موضوعی یا جایی ترس نداشته باشید. گوش فرا دهید، ای آسمانیان، به علتی که تمام این اضطراب از آن است. این آشفتگی در آسمانها نتیجهٔ نفوذ آن «موجود» برجسته‌ای است که «روحِ» در همه جا حاضر و جاودانه است، و روحی است که هرگز نابود نـمی‌شود. ایـن «روح والا» ویشنو، زمین را بر کشیده است که کاملاً صد یوجنه پایین رفته بود. این هیجان از آن رو حاصل گشته که زمین به بالا کشیده شده است. این را بدان و گمانها را از خود

مهادیو را دید و گفت که باعث آمدن شما چیست؟ مهادیو گفت که شما اول آفرینش گوناگون کردید، بعد از آن به آتش غصهٔ خود اکثری را سوختید. از دیدن این حالت ترحمی در دل من پیدا شد. برهما گفت: من غصّه نکرده‌ام و قصد سوختن آنها هم نداشتم؛ امّا در تقدیر چنین رفته بود و زمین از بسیاری بار نزد من عجز آورد. این غصّه بر من استیلا یافت و آتشی که از آن غصّه برآمد بار زمین را تخفیف داد. مهادیو گفت که آنچه شدنی بود شد؛ الحال توجه نمایید که آنچه از آفرینش باقی مانده سوخته نشود و آتش خود باز در خود بکشید!» ر.ک: مهابهارت، ج ۲ ص ۲۰۰.

۱. اسوره (اسورا، اسر Asura): نگاه کنید به ذیل ص ۱۲۶ در همین کتاب.

بران». ـ آسمانیان گفتند: «کجاست آن «موجودی» که به میل زمین را به بالا می‌کشد؟ ای دارندهٔ شش خصلت، آن مکان را برای ما نام ببر. بدانجا روی می‌آوریم». برهما گفت: «بروید. خیر پیش! در آنجا او را آرمیده در [باغهای] «نانندہ Nananda» خواهید یافت. در آنجا سوپرنه Suparna [گروده][1] پُر شکوه و شایستهٔ بزرگداشت را می‌توان دید. پس از آنکه آن «موجود والا» که از آن جهانها پیدا می‌شود، «زمین» را بر کشد، ناگهان به پیکر گرازی در آید، درست مانند آتشی که همه چیز را در هنگام از هم پاشیدگی جهان فرو خورد. و بر سینهٔ او به راستی جواهر، «شری‌وتسه Srivatsa» را می‌توان دید. [برو] و آن موجودی را که هیچ تباهی نمی‌شناسد، بنگر»[2]...

---

۱. گروده (گارودا Garuda): شهریار پرندگان؛ مرغ یا کرکس افسانه‌ای که نیمی انسان و نیمی پرنده است و مرکوب ویشنو می‌باشد که نزد هندوان از احترام خاصی برخوردار است. پدر او «کشیپ» و مادر او «وی‌نتا» (ویناته vinata) یکی از دختران «دکش» است. گارودا از تخمی که مادرش «وی‌نتا» نهاد با سر، بال، چنگال و منقار عقاب و تن و اندامهای انسانی هستی یافت. در روایات و تصاویر چهرهٔ او سفید، بالش سرخ و تنش زرّین‌فام است و می‌گویند وقتی از تخم سر برآورد چندان رخشان بود که خدایان او را با «اگنی» اشتباه کرده به پرستش او پرداختند. گارودا با نفرت بسیار از اهریمنان و بدی زاده شده و بزرگترین دشمن مردمان بدکار است؛ پدر و مادر کشتن برهمنان را بر او تحریم کرده‌اند. همچنین او دشمن بزرگ مارها است و این دشمنی را از مادرش به ارث برده است، زیرا مادر او با هووی خود که «کدرو Kadru» نام داشته و مادر کلیهٔ مارها است پیوسته در جنگ و جدال بوده است. گارودا دارای نامها و القاب متعددی است، از آن میانه: «کاشیپی Kasyapi» و «وی‌نتیه Vainateya» که هر دو نام خانوادگی اوست. همچنین او را «سوپرنه» و «گروتمان Garutman» یا بزرگ مرغان می‌خوانند. اوپانیشاد، ذیل «گرد»، ص ۶۵۹ ـ ۶۵۸؛ اساطیر هند، ایونس، ص ۱۸۷ ـ ۱۸۵ ـ و نگاه کنید به: اسرار اساطیر هند، دکتر ذکرگو، ص ۸۳ ـ ۸۱.

۲. نخستین انسان و نخستین شهریار، ج ۲، ص ۲۹۰ ـ ۲۹۱ به نقل از ترجمهٔ انگلیسی «پرتاپ چندرا روی Pratap Chandra Roy»، مهابهاراته، کلکته ۱۸۸۹، ج سوم، ص ۴۲۵ [ونه پروه Vana Parva، بخش

همانطور که قبلاً اشاره شد، «یم» در بعضی از سرودهای ریگ‌ودا فرمانروای کشور ارواح مردگان محسوب شده و در اساطیر بعد از ودا او را داور وکیفر دهندهٔ مردگان شمرده‌اند، ولی در ریگ‌ودا ذکری از «یم» به عنوان مکافات دهندهٔ شریران (گناهکاران) نیامده و بطور کلی در سرودهای ودا ذکر مهمی از هیچگونه عقاب اخروی نشده است. «یم» دارای دو سگ سیری ناپذیر است که هر یک دارای چهار چشم و بینی فراخ می‌باشد و راه خانهٔ «یم» را پاسداری می‌کنند و به مردگان گفته می‌شود که با حد اکثر سرعت، از پهلوی آنها بگذرند[1]. این سگها در میان مردم می‌گردند

۱۴۱].

۱. نظارهٔ سگان به مردگان و ارواح، همان مراسم «سگ‌دید Sagdid» مذکور در وندیداد است. مطابق با دستورات وندیداد، مهمترین و ضروری‌ترین مراسمی که بایستی بر روی جسد پیش از متلاشی شدن آن انجام گیرد، مراسم «سگ‌دید» است. ترکیب این دو عنوان از دو جزء «سگ Sag» که هنوز هم رایج و مستعمل است و «دیدdid» که مصدر دیدن واز ریشهٔ «دید» به معنی دیدن و نگریستن می‌باشد تشکیل شده است. اینک به شرح مراسم سگ دید پرداخته می‌شود تا مقایسه‌ای با متن ودایی انجام گردد.

این مراسم پس از مقدمات نخستین، با آوردن سگی بر سر جسد شروع می‌شود. سگ بایستی گونه‌ای حرکت کند که چشمانش بر روی جسد افتد. دلیل و حکمتی که در نگریستن سگ وجود دارد گویا عقیده‌ای است که میان آریاهای هندو ایرانی در این مورد وجود داشته است، چون معتقد بودند که بر اثر نگاه سگ، شیاطین و اهریمنان فراری می‌شوند. میان آریاهای هندو ایرانی طبق این عقیده سگ مزبور چنانچه از راهی که جسد را حمل نموده‌اند، عبور کند، میکربها و پلیدیهایی را که بر اثر عبور جسد به وجود آمده از بین می‌برد و بدین وسیله عبور از آن جاده برای مردم و حیوانات بی‌خطر می‌گردد. سگی که برای مراسم سگ دید به کار می‌رود باید دارای نشانه‌ها و علایم ویژه‌ای باشد که در متن وندیداد آمده است:

در این راه باید یک سگ زرد چهار چشم یا یک سگ سفید با گوشهای زرد در سه بار عبور داده شود. در معبر این سگ زرد چهار چشم یا یک سگ سفید با گوشهای زرد است. ای اسپیتمه زرتشت، که

و قاصدان « یم » هستند که مردم را به سرزمین صاحب خود که سرزمین مرگ است، احضار می‌کنند[۱]. (و نیز پنداشته‌اند که یم دارای مرغی است کـه پـیش آهـنگ بـلا و بدبختی می‌باشد):

۱۰ ـ در راه خود مستقیم به پیش بدو، و از آن دو سگ چهار چشم قهوه‌ای‌رنگ ابلق که فرزندان « سرما Sarama »[۲] هستند بگذر، و سپس به پدران نیکوکار که در محضر « یم » شادی می‌کنند، نزدیک شو.

۱۱ ـ ای پادشاه، این مرده را به دست آن دو بسپار، آن دو که سگ‌های محافظ تو می‌باشند.

ای « یم » آن دو چهار چشم که گذرندگان را می‌نگرند، و معبر را حراست می‌نمایند، برین مرده سلامت، و نعمت عطا فرما.

دروج ناسو [دیونسا] به شکل یک مگس خشمناک به حالتی که زانو به جلو و دم به عقب خم شده با سر و صدای بسیار مانند کثیف‌ترین خرفسترها [جانوران اهریمنی] به مناطق شـمال [شـمال در ادبـیات مزدیسنان جایگاه اهریمنان است] می‌گریزد. (وندیداد، فرگرد هشتم، بند ۱۶)، از فـرهنگ نـامهای اوستا، هاشم رضی، ج ۳ ص ۱۵۳۶ ـ ۱۵۳۷، ـ برای آگاهی بیشتر در بارهٔ رسوم فوق نگاه کنید به: وندیداد، هاشم رضی، فرگرد هشتم، بند ۱۶، ص ۸۶۸، و واژه نامهٔ فرگرد هشتم، ص ۱۰۴۳ ـ ۱۰۳۶ (مراسم سگ‌دید در زمان ساسانیان)، و فهرست مطالب آن؛ شایست ناشایست، ترجمهٔ مزداپور، فصل دوم، ص ۵۶ ـ ۱۰؛ تفسیر پهلوی و ندیداد، بند ۴۸؛ روایات دستور داراب هرمزدیار، (۱: ۱۲۰ ـ ۱۱۰ و ۱۴۱ ـ ۱۳۹ و ۲۳۶)؛ تمدن ایرانیان خاوری، (۳: ۷۰۱)؛ رسوم مقدس پارسیان، اثر اشپیگل (۲: ۳۲).

۱. ر.ک: اوپانیشاد، ص ۷۶۸ و فرهنگ نامهای اوستا، ج ۳، ص ۱۵۴۰.

۲. سرما Sarama: تیزرو؛ ماده سگ متعلق به ایندرا و خدایان ـ آقای هاشم رضی در فرهنگ نامهای اوستا (۳: ۱۵۳۵) این نام را بصورت «سامارا Samara» ضبط کرده و در توضیح آن می‌نویسد: «سامارا» نام اجداد دو سگ مقدس هندوهاست که از معبر و جادهٔ عالم مردگان نگاهبانی می‌نمایند و هر دو خالدار هستند و از این جهت به چهارچشم تعبیر شده‌اند، و این دو خال بر روی پیشانی آنها قرار گرفته است.

۱۲ ـ فرستادگان « یم » قهوه‌ای رنگ، و پهن بینی، حریص به جان در میان مردم سرگردان؛ باشد که امروز زندگی فرخنده به ما باز دهند تا آفتاب را ببینیم.

۱۳ ـ برای « یم » شیرهٔ « سوما » را بفشار، و نذر را به « یم » تقدیم کن: قربانی نیکو ساخته به وسیلهٔ « اگنی » به سوی « یم » می‌رود[۱].

« یم » خدای ارواح یا داور و قاضی مردگان است. وقتی روح از بدن جسمانی مفارغت می‌کند، به سرزمین یم در عالم اسفل می‌رود و در آنجا « چیترا ـ گوپتا Tchitra _ Gupta »، فرشتهٔ ثواب و گناه (کرام الکاتبین) اعمال او را از روی کتاب یا دفتر بزرگی بنام « اگراسندهانا Agra _ Sandhana » می‌خواند و سپس حکم عدالت صادر می‌گردد و در نتیجه روح بنابر خوبی و بدی اعمال به یکی از بیست و یک

---

۱. گزیدهٔ سرودهای ریگ‌ودا، ص ۱۹۸ ـ ۱۹۷؛ نخستین انسان و نخستین شهریار، (۲: ۲۹۶ ـ ۲۹۵) ـ آقای هاشم رضی در فرهنگ نامهای اوستا ترجمه‌ای از این قطعه را آورده‌اند که با ترجمهٔ آقای نائینی اختلاف فاحشی دارد. برای آگاهی خوانندگان این ترجمه را در اینجا نقل می‌کنیم:

« بشتاب ای روح، بشتاب در این راه باستانی و در آن پیش رو. راهی که پدران ما از آن گذشته‌اند. در آنجا از دیدار « وارونا Varuna » و جم (یم) مسرور خواهی شد و با پاداشی که در آسمان بلند پایه از کردار نیک خود بدست خواهی آورد، به حضور جم و پدران ما خواهی رسید. ـ بشتاب ای روح، در این راه هموار پیش رو و از نزدیک دو سگ پاسبان عبور کن، دو سگ خالدار از اولاد « سامارا Samara ». این دو سگ هر کدام با چهار چشم مردم را نظارت می‌کنند و روح مرده را سلامت و سعادت عطا می‌نمایند. برای جم شربت سوما Soma [در اوستا هوم ـ هه‌اومه Hauma] فراهم می‌کنیم و هدیه و نیاز تقدیم می‌داریم. نیازی که به وسیلهٔ « اگنی » [خداوند آتش] آماده شده است، باشد که جم ما را به خداوندان رهبری نماید و برای ما طول عمر عطا کند ».

فرهنگ نامهای اوستا، (۳: ۱۵۳۵ ـ ۱۵۳۴) به نقل از:

JURJI . EDWARD : The Great Religion of the Modern Word, P .22 (London _ 1953)

و تاریخ اجتماعی ایران باستان، تألیف دکتر موسی جوان، تهران ۱۳۴۰، ص ۵۱ ـ ۵۲ حاشیه.

جهنم می‌رود، و یا مجدداً در تولد جدید به صورت دیگر به زمین باز می‌گردد.

یم فرمانروای سمت جنوب است و از اینرو «دکشیناشا ـ پتی Dakshinasha _ Pati» خداوند یا صاحب جنوب خوانده شده است. یم را با لباسی قرمز (به رنگ خون) و تنی سبزگون با اندامی درخشنده در حالی‌که تاجی بر سر [نشان شهریاری] و چشمانی فروزان دارد[۱]، تصویر کرده‌اند. وی بر گاومیشی سوار است، اسلحهٔ او گرزی گران و کمندی پیچان می‌باشد، که شکار خویش را به آن می‌گیرد، یعنی ارواح مردگان را به آن می‌بندد[۲].

در «پورانا»ها نقل است که «یم» پای خود را بلند کرد تا «چهایا Chahaya»

---

۱. این صفت یم قابل مقایسه است با صفت جمشید به عنوان «هور ـ درس Hvare Daresa» در متن اوستا. «هور» به معنی خورشید و «درس» به معنی نگاه و بینش، یعنی خورشید چشم، و کسی‌که دیده‌اش چون خورشید است.

۲. شکار یا در دام آوردن و یا تسخیر ارواح به وسیلهٔ کمند در جاهایی دیگر نیز سابقه دارد. میان بومیان جزایر «هروی Hervey» واقع در حوزهٔ جنوبی اقیانوس کبیر مرسوم بود که با ارواح تماس یافته و جادوگران با آن ارواح گفت وگو می‌کردند، یعنی روشی که امروز با پوششی از علم و دانش در جهان مرسوم است، سابقه‌ای کهن میان مردم بدوی داشته و دارد. چون در جزایر هروی نیازمندی به مرابطه با روحی احساس می‌شد، نیازمندان به جادوگر قبیله مراجعه می‌کردند و مشخصات متوفا را گزارش می‌دادند. اغلب مقیاس شناخت و یا تفهیم و تفاهم این بدویان از ارواح مردگان، چاق و لاغری‌شان بود. از برای متوفیان فربه ارواحی سنگین و چاق می‌شناختند و از برای مردگان لاغر و یا متناسب و متوسط، قائل به ارواحی سبک و یا در حد اعتدال بودند. مطابق آن مشخصات جادوگر با کمندی به طرف گودال ارواح می‌رفت تا با آن روح را به دام آورد. هرگاه متوفا فردی فربه و سنگین بود، جادوگر کمندی ضخیم به همراه می‌آورد تا پاره نشود و روح نگریزد و هرگاه متوفا سبک وزن بود کمندی معمولی و نازک که از الیاف گیاهی درست می‌شد همراه می‌برد و پس از انجام یک سلسله اعمال جادویی کمند را با قوت می‌کشید چون معتقد بود که روح به دام افتاده است. ر.ک: تاریخ ادیان، هاشم رضی، ج ۴، ص ۶۶ و فرهنگ نامهای اوستا، ج۳، ص ۱۵۴۱، حاشیهٔ ۱۰۰.

کلفت پدرش را بزند، امّا «چهایا» وی را نفرین کرد و پایش مجروح گشت و کرم بر آن افتاد؛ ولی پدرش به او خروسی داد و خروس مزبور کرمها را از زخم برچید و آن را علاج کرد و به این جهت وی را «سیرن پاد Sirna – Páda» (پازخم) لقب داده‌اند.

«یم» چند زن دارد، از آن میانه «هم مالا Hemamala»، «سوسی‌لا Su _ Sila»، و «ویجیا Vidjaya» هستند که در عالم اسفل در شهری بنام «یم‌پور» سکونت دارند. «یم» در قصر خود بنام «کالیچی Kalitchi»، بر تخت عدالت «ویچار ـ بهو Vitchar _ Bhu»، جلوس کرده و «چیترا گوپتا» یا فرشتهٔ ثواب و گناه، مشاور و ثبات او است؛ و دو ملازم مهم او «چند chanda» (مها ـ چند Mahá _ chanda)، و «کال ـ پوروش Kala _ Purusha» همواره در خدمتش حاضرند. قاصدان او «یم ـ دوت Yama _ Dutas»، ارواح مردگان را نزدش می‌آورند؛ و دربان درگاهش «ویدهیت Vaidhayata»، می‌باشد[۱].

مجلس و عمارت یم که از شکوه و درخشش خاصی برخوددار است، در مهابهارت با جزئیات درخور توجهی توصیف شده، و ما قسمتی از آن را در اینجا می‌آوریم[۲]:

نارده Narada[۳] گفت: ای «یودیشتیره»، اکنون من انجمن‌سرای «یم» پسر

---

۱. اوپانیشاد، ص ۷۶۸ و فرهنگ نامهای اوستا، ج ۳، ص ۴۲ ـ ۱۵۴۰.

۲. این قطعه عیناً از نخستین انسان و نخستین شهریار، ج ۲، ص ۲۹۳ ـ ۲۹۴ نقل می‌شود. کریستین سن خود از ترجمهٔ چندرا روی، کتاب دوم، سباپروه (Sabha - Parva)، بخش ۸، ص ۲۵ به بعد، برداشت نموده است.

۳. نارده (نارد، نارد Narada): نام یکی از دانایان که واسطهٔ بین مردم و خدایان تصور می‌شده و در افسانه‌ها دوست کریشنا توصیف گشته است و او را مخترع جنگ می‌دانند؛ یکی از ریشی‌های ریگ‌ودا که یکی از پرجاپتی‌ها تصور شده و همچنین او را یکی از هفت ریشی بزرگ دانسته‌اند؛ نام پسر ویشوامتر؛ نام پسر برهما. ر.ک: اوپانیشاد، ص ۶۹۰ و ۸۳۳ ـ ۸۳۱؛ راماین، (۲: ۳۹۱).

«ویوسونت» را که، ای پسر «پرتا Prtha» بدست «وشوکرمن» ساخته شد، توصیف خواهم کرد. اکنون بمن گوش فرا ده! ای شهریار، آن انجمن‌سرای که همچون زرِ پرداخت شده است، بیش از صد یوجنه وسعت دارد[۱]. این خانه که دارای درخشندگی خورشید است، هر چه را آرزو کنند می‌بخشد، آنجا که نه بسیار سرد است و نه بسیار گرم، دل را شادمان کند. در آن انجمن‌سرا نه اندوه است، نه ناتوانی سالخوردگی، نه گرسنگی و نه تشنگی. نه هیچ گونه احساس بد نمی‌تواند وجود داشته باشد. هرچه آرزو کردنی است، آسمانی یا بشری، در آن سرا می‌توان یافت. همه گونه چیزهای لذت‌بخش، همچنین همه گونه خوردنیهای شیرین پر آب، دلپذیر و لذیذ، لیسیدنی و مکیدنی و آشامیدنی، در آنجا به فراوانی هست. ای تنبیه کنندهٔ دشمنان! حلقه‌های گل در آن سرا دلپذیرترین عطر را دارند، و درختانی که در پیرامون آنند، میوه‌هایی را که از آنها بخواهند، می‌دهند. هم آبهای سرد و هم آبهای گرم آنجاست،

---

۱. وسعت عمارت یم در مهابهارت (۱: ۲۱۴) به کوشش جلالی نائینی چنین آمده: «و چهار صد کروه[*] طول و چهار صد کروه عرض آن عمارت است».

*) در معنی کروه در فرهنگ دهخدا به نقل از آنندراج چنین آمده: «ثلث فرسنگ است و در برهان گفته چهار هزار گز و آن را به عربی کراع خوانند و در هیچ کتابی کراع بدین معنی نیامده است. در غیاث اللغات نوشته کروه را هندی کوس گویند و آن چهار هزار گز مسافت زمین باشد و نزد بعضی سه هزار گز و هر «گز» دو ذراع و هر ذراع هشت گره است. در کتب هیئت هندیان و یونانیان و رسائل مسافت و حساب در تعین کروه اختلاف بسیار کرده‌اند». دکتر معین در حاشیهٔ برهان از فرهنگ نظام چنین توضیح می‌دهد:

«مسافت قریب دو میل که ۳۵۲۰ گز است. جهانگیری و رشیدی به معنی ثلث فرسنگ که یک میل باشد نوشته‌اند، لیکن این لفظ در هندی «کوس» و در سانسکریت «کروش» است که به معنی دو میل انگلیسی است، و در افغانستان «کروه» مستعمل است. در سانسکریت «Kroisa» (اصلاً آواز و مجازاً مسافتی که آواز برسد).

و اینها شیرین و دلپذیرند. در آن سرا بسیار فرزانگـان شـاهانهٔ دارای تـقدس بسـیار و فرزانگان براهمن که همچنین از پاکی بسیار برخوردارنـد، شـادمانه ای فـرزند، در انتظار «یم» پسر «ویوسونت» هستند و او را می‌ستایند[۱]... آنان چنان بیشمارند که مرا یارای آن نیست که توصیفشان کنم، نه با ذکر نامشان و نه با ذکر اعمالشان.

ای پسر «پرتا» آن انجمن‌سرای دلپذیر که همه جا به میل صاحبش در حرکت است، بس وسیع است. آن را «وشوکرمن» (ویشواکارما) پس از یک دوران طـولانی تـوبهٔ زاهدانه ساخت. ای «بارته Bharata» [۲]، این سرا، تابنده با درخشندگی خـویش، جلوه‌گر با همهٔ زیبائیش برپاست. «سنیاسین»[۳] ها که توبه‌ای سخت زاهدانه دارند، وعده‌های آنان عالی است، و سخنانشان راستین است، صلح جوی و پـاک‌انـد و بـا کارهای مقدس تقدیس شده‌اند، پیکرشان درخشان است و به جامه‌های بـی‌آلایش

---

۱. در اینجا و به دنبال این قسمت فهرست بلندی از قهرمانان، شاهان، راجـه‌ها و فـرزانگـان در گـذشته و غیره، حتی انواع گوناگون گیاهان و درختان تجسّم یافته که در این سرا جای دارند، ذکر می‌شود. برای آگاهی از بعضی این اسامی رجوع کنید به مهابهارت ج ۱، ص ۲۱۴.

۲. بارته (بهاراته، بهارت Bharata): زادهٔ «بهرت Bharata» یا «بهرت‌ها»؛ اخلاف بهرت یا بهرت‌ها (ایـن کلمه به اگنی نیز اطلاق می‌شود که از روحانیون معروف به بهرت یا از دهندگان نذور پیدا شده است)؛ نام یکی از مؤلفان رگ بید؛ آتش؛ داستان یا تاریخ بهرت و جنگهای بهارت‌ها (مهابهارت)؛ به صیغهٔ مؤنث: الههٔ گویایی (= سرسوتی)؛ سخن؛ زبان؛ نام رودخانه‌ای.

ر.ک: اوپانیشاد، ص ۵۴۰.

۳. سنیاسین (سناسی Sannyasin): تسلیم؛ امساک کننده از غذا؛ تارک دنیا؛ مرتاض؛ عابد ـ براهمن در مرحلهٔ چهارم یا آخرین مرحلهٔ حیات مذهبی او (امروز این کلمه دارای مـعنی وسـیعتری شـده و بـه دسته‌های مختلف فقرای مذهبی هندو اطلاق می‌شود که مشغول سیر و سیاحت هستند و از صدقه گذران زنـدگی مـی‌کنند و غـالباً در وضـع کـثیف و نـیمه بـرهنه بسـر مـی‌برند و مـعمولاً از پـرستندگان شیواهستند). ر.ک: اوپانیشاد، ص ۶۲۴.

آراسته‌اند، به دستبندها و تاج گلهای خانهٔ من، و به گوشواره‌هایی از زر پرداخت شده، مزّین‌اند، و به اعمال مقدس خویش و همچنین به نشانه‌های سلسله مراتبشان [که بر پیکرهاشان نگاشته شده] آراسته‌اند، پیوسته به دیدار آن «سبا Sabha» می‌آیند. گندهروهای نامی بسیار و «اپسره»[1]های بسیار هر بخشی از آن سرا را با موسیقی، هم با سازها و هم با نواها، و با صدای خنده و رقص، پُر می‌کنند. و ای پسر «پرتا»، عطرهای عالی و صداهای خوش، و تاجهایی از گلهای آسمانی پیوسته دست به دست

---

۱. اپسره (اپ چهرا، اپسرا Apsara)، اپسرس Apsaras: این واژه به معنی متحرک یا رونده در آب یا در میان آبهای ابرهاست. در ادب هندو «اپسره» به دسته‌ای از فرشتگان مؤنث که در آسمان زندگی می‌کنند امّا غالباً بزمین می‌آیند و همسران گندهروه‌ها هستند و می‌توانند شکل خود را به میل خود عوض کنند و میل مفرطی به آب دارند، اطلاق می‌شود. یکی از آنها بنام «رمبها Rambha» از بهم زدن اقیانوس بدست آمده است (تقریباً معادل «نمف Nymph» یونانیان). درو‌داها چندان اسمی از آنها برده نشده ولی در مجموعهٔ قانون مانو، از جمله مخلوقات هفت مانو به شمار آمده‌اند.

در حماسهٔ راماین و غیره از آنها زیاد نام برده شده است و پیدایش آنها را از بهم زدن اقیانوس دانسته‌اند. و نیز گفته شده که چون آنها از آب بیرون آمدند، نظر به اینکه با همه مقاربت داشتند، خدایان و اسرها حاضر نشدند که با آنها ازدواج کنند و بهمین جهت آنها را: «سورانگنا Suranganas» (زنان خدایان)، و سومد آتمجا Sumad _ atmajas (دختران لذت) خوانده‌اند.

در پران‌ها (پوراناها) طبقات مختلفی از آنها ذکر شده است. در وایوپران (باج پران Vayu _ Purana) چهارده طبقه و در منظومهٔ «هری ونس» هفت طبقه از آنها را شمرده‌اند. اپسراها را بدو دسته تقسیم کرده‌اند: الهی (دیوکا Daivika) و جهانی یا دنیایی (لوکیکا Laukika). دستهٔ اول را ده و دستهٔ دوم را سی و چهار شمرده‌اند. اینان قهرمانان را مقهور خود می‌سازند و دانشمندان پارسا را از عبادت و ایمان باز می‌دارند. در «کاشی کهند Kasi _ Khanda» عدهٔ آنها ۳۵ میلیون ذکر شده ولی فقط ۱۰۶۰ اپسرا مهم و اصلی به شمار آمده‌اند. دراتهرین بید، آنها با نظر مساعد ذکر نشده، بلکه تصور کرده‌اند که موجب دیوانگی می‌شوند و به این جهت اوراد و ادعیه‌ای بر ضد آنها در بید چهارم آمده است. ر.ک: اوپانیشاد، ص ۴۹۸ ـ ۴۹۷.

هم می‌دهند تا آن سرا را به نهایت خجسته سازند. صدها هزار مردم نیکو کردار، برخوردار از زیبایی آسمانی و خرد بسیار، همیشه در آن انجمن‌سرا در انتظار سرور نامی آفریدگان هستند و او را می‌ستایند.

« یم » دارای نامهای زیادی است که هریک در واقع مشخص وظایف مختلف وی می‌باشد ـ مثلاً: «مریتو Mrityu»، «کال Kala»، «انتک Antaka» (مرگ)، «کریتانت Kritanta» (تمام کننده)، «سمن Samana» (تصفیه یا تسویه کنندهٔ حساب)، «دندی Dandi» یا«دنددهر Danda - dhara» (چماقدار)، «بهیم ساسن Bhima - Sasana» (قوانین یا مقررات هولناک)، « پاسی Pasi» (صاحب کمند یا کمند انداز)، « پیتری پتی Pitri - Pati» (خدای ارواح پدران)، « پرت راج Preta - Raja» (پادشاه ارواح)، «دهرم راج Dharma - Raja» (خدای عدالت)، « شراده دیو Shradha - Deva» (خدای مراسم تدفین و تقدیم خیرات).

« یم » را «اندومبر Andumbara» (درخت انجیر) نیز خوانده‌اند. مکانش را « یمالی یا یمالیه Yamalaya» می‌گویند و نام خانوادگی‌اش، ویوسوت می‌باشد. خواهر «یم» رودخانهٔ جمنا ـ یا «یمونا Yamuna» است که او را « یم سوسری Yama Svasri» نیز می‌خوانند[1].

برخی دانشمندان و پژوهشگران بر آنند که در افسانهٔ یم و یمی موارد الحاقی وجود دارد. در ریگ‌ودا، « یمی » از موارد الحاقی و افراد اساطیری جدید است که بعدها به وجود آمده و ابداع شده؛ چه « یم » به معنی همزاد (توأم)، وعبارت از روح مردگان است. توجه به این مطلب، رهنمون برخی از کاونده گان بر این عقیده است که « یم » در

---

۱. ر.ک: اوپانیشاد، ص ۷۶۹ ـ فرهنگ نامهای اوستا، (۳: ۱۵۴۲) ـ در بارهٔ «یمونا» نگاه کنید به ذیل ص ۱۶۷ در همین کتاب.

آغاز تنها همزاد یا روح آدم زنده بوده است[۱]. همچنین در میان این آرا و عقاید جفت «یم» موجود دیگری به غیر از «یمی» شناخته شده است، و برخی به حدس و گمان این جفت و همزاد را «اگنی Agni» خداوند آتش دانسته‌اند[۲].

مآخذ هندو گاهی به خویشاوندی آدمیان با خدایان اشاره کرده‌اند و بشر به عنوان فرزندان آسمان و زمین که پدر و مادر بزرگ و عمدهٔ همهٔ موجودات و جانداران‌اند، توصیف شده است. در یکجا «اگنی» را پدر بشر دانسته‌اند، و در جای دیگر «انگیرا Angira»[۳]ها نیای نیمه خدایی خانواده‌های روحانی اولیه به شمار رفته‌اند. سایر خانواده‌های بشر و طوایف انسانی مستقلاً به واسطهٔ «اتری Atri»[۴] و «کنوه»[۵] از خدایان بوجود آمده‌اند. «وسیشت Vasistha» به نحو خارق العاده‌ای از «میترا»

---

1. Meyer .H .E .Indogermanische Mythen, 1, 229.

۲. فرهنگ نامهای اوستا، ج ۳، ص ۱۵۵۱.

۳. انگیرا (انگیراس Angiras): ریشهٔ لغوی این اسم مبهم است و شاید از «اگنی» (آتش) که لفظاً با این کلمه شبیه است، مأخوذ باشد؛ و ظاهراً به همین دلیل یکی از القاب اگنی است. این کلمه لقب پدر اگنی نیز هست و مخصوصاً منسوب به سرودهائی است که خطاب به اگنی، ایندرا (اندر)، و ایزدان نورانی می‌باشد ـ نام یکی از ده پرجاپت و روحانی خدایان و خداوند قربانی؛ و همچنین یکی از هفت ریشی بزرگ که سرودهائی چند از ریگ‌ودا و مجموعهٔ قانون و رساله‌ای در علم هیئت به او منسوب است و بنابر اساطیر هندو از دهان یا دل برهما پیدا شده است. در علم نجوم او را ستارهٔ برجیس و یکی از کواکب دب اکبر توصیف کرده‌اند.

ر.ک: اوپانیشاد، ص ۵۲۱؛ و نگاه کنید به ذیل ص ۸۹ در همین کتاب.

۴. نگاه کنید به ذیل ص ۸۹ در همین کتاب.

۵. کنوه (کنوا Kanva): نام ریشی و حکیم معروف ودایی که سرودهائی چند از ریگ‌ودا به او منسوب است و بعضی وی را جزو هفت ریشی شناخته‌اند. او را پسر «گهور Ghora» خوانده و به خانوادهٔ «انگیرا» منسوب داشته‌اند. ر.ک: اوپانیشاد، ص ۸۲۱ ـ ۸۲۰.

و «ورونا» بوجود آمد و حوری الهی «اوروشی»[۱] مادر او بوده است[۲].

از سوی دیگر، این اعتقاد که منشاء و ریشهٔ طبقات گوناگون بشر از اجزای بدن انسان عظیم الجثهٔ اولیه بنام «پوروشا» است خود به یک دسته تفکرات کاملاً مجزا و متفاوت مربوط است و در سرودی در ریگ‌ودا بطور مشروح آمده، که قبلاً متن کامل این سرود از نظر خوانندگان گذشت[۳].

۱. اوروشی Urvasi: یکی از پریان مشهور؛ نام یکی از «اپسارها»ی مادر اساطیری «اگستی»؛ ریشی دورهٔ ودایی که سرودهایی چند از ریگ‌ودا بدو منسوب است.

ر.ک: گزیدهٔ سرودهای ریگ‌ودا، اعلام ص ۵۳۹.

۲. ر.ک: همان، پیشگفتار ص ۴۶.

۳. ر.ک به: ص ۴۵ به بعد در همین کتاب.

پیدایش انسان در اوپانیشاد

در بخش چهارم اوپانیشاد بریهدآرنیک در سرود آفرینش، چگونگی خلقت نخستین مرد و زن (آدم و حوا) و انواع حیوانات از نَفْس واحد توضیحاتی آمده است. در این سرود، نَفْس واحد (آتمن) در آغاز به صورت شخص (پوروشا) تصویر شده و دیگر موجودات به ترتیب از او زاده می‌شوند. اینک متن آن سرود[۱]:

۱ ـ این جهان در آغاز تنها نفس یا (آتمن)[۲] بود بصورت شخص چون او به پیرامون خود نگریست کسی را غیر از خود ندید و آنگاه گفت «منم» و ضمیر «من» اولین بار بوجود آمد. امروز هم اگر کسی را صدا کنید اول می‌گوید «منم» بعد هرنام که دارد می‌گوید[۳].

۲ ـ پس او از تنهائی ترسید وبخود گفت «حالا که کسی غیر از من نیست از چه می‌ترسم؟» پس بیم او رفت، چیزی که موجب ترس نبود، زیرا ترس از وجود یک شخص ثانی عارض می‌شود.

۳ ـ حقیقت اینکه چون تنها بود نشاطی نداشت پس آرزو کرد یک ثانی داشته باشد.

---

۱. نقل از گزیدهٔ اوپه نیشدها، ص ۷۷ ـ ۷۲ ـ همچنین برای آگاهی از ترجمهٔ داراشکوه ر.ک به: اوپانیشاد، ص ۲۰ ـ ۱۳ متن.

۲. در ترجمهٔ دارا شکوه بجای لغت آتمن (آتما)، واژهٔ هرن گربهه (هرنیه گربهه) بکار برده شده است.

۳. در ترجمهٔ داراشکوه در این قسمت توضیحاتی در اشتقاق و استفادهٔ مجازی از کلمهٔ شخص (پوروشا) هست. ر.ک: اوپانیشاد، ص ۱۳.

خودش به اندازهٔ زن و مردی که باهم یک قالب باشند تنومند بود؛ پس نفس را دوقسمت نمود و از آن شوهر و زن بوجود آمدند. بدرستی که هریک از آندو بقول (یجنه ولکیه)[۱] نیمه است و بهمین جهت زن جای خالی را گرفت و او با وی ازدواج کرد پس آدمیزاد پدید آمد[۲].

٤ ـ آنگاه زن پیش خود اندیشه کرد و گفت: «چطور او با من ازدواج می‌کند در صورتی که مرا از خودش بوجود آورده، بهتر است خود را پنهان کنم» پس او گاو شد و شوهرش گاو نر گشت و با وی جفت شد و دواب[۳] بوجود آمد. پس او مادیان شد و شوهر اسب نر و او خر ماده و شوهر خر نر شد و یاز جفت شدند. پس حیوانات سم دار

---

۱. یاجنا والکیا (یجنه ولکیه، جاگنا ولکیا، جاگنوالکیا Yajnavalkya ـ جاگنوالک Yajnavalka): حکیم یا عارف مشهوری که «ججر بید سفید» که «واجس نیبی سنهیتا Vajasneyi _ Sanhita» هم خوانده می‌شود (گفته‌اند به وسیلهٔ خورشید به جاگنوالک الهام شده است) و «شت‌پت براهمن» و «بریهدآرنیک» ومجموعه قانون: «یاجناوالکیا سمرتی Yajnavalkya Smriti» که پس از مجموعهٔ قانون مانو در درجهٔ اول اهمیت قرار دارد، به او منسوب است. جاگنوالک شاگرد «باشکالی Bashkali» ومخصوصاً «وی سمپاین Vaisampayana» بود وبعد از مانو و قبل از «کاتیاین Katyayana» [نحوی ومؤلف بزرگی که بعد از پانینی Panini در قید حیات بوده] میزیسته است. ر.ک: اوپانیشاد، اعلام، ص ۷۶۷ ـ ۷۶۰.

۲. قسمت آخر در ترجمهٔ دارا شکوه جنین آمده: [آنگاه نام پرش «من» ونام زن «ست روپا»[*] شد یعنی آدم وحوا، پس «من» به میل تمام با «ست روپا» یکجا شد] واز آن اجتماع نوع انسان مخلوق گشت.

*) ست روپا (شت روپا Sata-Rupa): صد شکل؛ به صیغهٔ مؤنث: زن نخست که به عقیدهٔ بعضی از هنود دختر برهما بود و برهما با او نزدیکی کرد و در نتیجه مانوی اول بوجود آمد؛ و به روایت دیگر زن مانوی اول بود نه مادر او ـ نام دیگر این زن «ساویتری Savitri» است. ر.ک: اوپانیشاد، اعلام ص ۶۳۳.

۳. دواب: جمع دابة و در عربی به تشدید باء و به معنی مطلق جنبندگان یعنی جانوران است ولی در فارسی بدون تشدید باء وبیشتر به معنی ستور که سواری می‌دهد و بار می‌کشد استعمال شود ـ حیوانات سواری و بارکش مانند اسب واستر و خر و شتر و فیل وگاو وگاومیش. ر.ک: فرهنگ دهخدا.

بوجود آمدند. پس یکی بز نر و یکی بز ماده و یکی میش و یکی قوچ شد و باهم جفت شدند، پس بزها و گوسفندها بوجود آمدند؛ با این ترتیب او تمام موجوداتی را که جفت هستند تا برسد به مورچه را خلق کرد.

۵ ـ پس او (نَفْس) گفت این آفرینش منم زیرا آن را از خود بـوجود آوردم، پس آفرینش بوجود آمد. حقیقت آنکه کسی‌که این علم را دارد خود جزو ذات این آفرینش است.

٦ ـ آنگاه اصطکاک کرد از دهن خود که منفذ آتش بود و از دستهای خـود آتش آفرید. هر دوی آن (یعنی دستها ودهان) از درون بی‌مو هستند زیرا منفذ آتش هم از درون بی‌موست. اینکه مردم می‌گویند «این خدا را عبادت کن آن خدا را عبادت کن» همه آفرینش اوست و خود او همهٔ این خدایانست.

باید دانست هرچه مرطوبست آن را از تخم آفرید و آن عبارتست از «سومه»، تمام این جهان عبارتست از غذا و خورندهٔ غذا. این آفرینش برین «برهما» بود زیرا برهما خدایان را که مافوق او بودند آفرید، همچنین با اینکه او فانی بود جاودانها را آفرید. بدرستی کسی که علم به این پیدا کند در آن آفرینش علوی خواهد بود.

۷ ـ در آن زمان عالم غیر متعیّن بود و به واسطهٔ نام و شکل تعیّن پیدا کرد تا اینکه گفتند: «فلانی یا فلان چیز فلان نام و شکل را دارد» امروز هم این عالم با نام و شکل تعیّن پیدا کرده.

او (نَفْس یا برهما) در این جهان آمد، حتی در نوک ناخنها جا دارد چنانکه یک تیغ در غلافش جا دارد. او را نتوان دید زیرا که آنچه نیست ناقص است. در تنفس نام او نَفَس است و در بینش نام او چشم است و در شنوایی نام او گوش است و در تفکر نام او پندار است؛ این همه فقط نامهائیست برای اعمال او ـ کسانی که یکی از اینها را عبادت

می‌کنند نمی‌دانند، زیرا در اینها او نَفْس یا خود (آتمن) است زیرا در آن نَفْس همهٔ این جیزها یکی است. همان چیز یعنی نَفْس نشانه‌ای است از کلی، زیرا کل را به واسطهٔ آن توان شناخت مانند اثر پائی (که به واسطهٔ آن صاحبش را توان شناخت) کسی که این را بداند نیکنام والامقام خواهد بود.

۸ ـ نَفْس از فرزند و دارائی و همهٔ چیزهای دیگر گرامی‌تر است، زیرا آن نزدیکتر است[۱].

اگر کسی چیزهای دیگر غیر از خود (یا نَفْس) را ارجمند بدارد، جا دارد گفته شود آن را از دست خواهد داد، زیرا آن رفتنی است. شخص باید نفس را احترام گذارد، اگر کسی فقط نفس را ارجمند بدارد، آنچه که ارجمند می‌دارد لایزال است.

۹ ـ در این موقع مردم می‌گویند: «چون همهٔ آدمیان تصوّر می‌کنند با معرفت برهما خودشان با (نَفْس) کل یکی می‌شوند، پس آن چه معرفتی بود که خود برهما را نفس کل قرار داد؟».

۱۰ ـ براستی در ابتدا این عالم برهما بود و فقط خودش را شناخت و گفت: «منم برهما» پس همان کل شد. هریک از خدایان که متوجه به این گشت همانا او هم کل شد. همینطور بود در باب اهل بصیرت و آدمیزاد.

«اکنون اگر کسی خدای دیگری را غیر از خود بگرود و تصور کند آن خدا جداست

---

۱. یکی از موارد اوپانیشادها که در آن به وحدت اساسی هستی اشاره شده است.

متحد بودیم و یک جوهر همه — بی‌سر و بی‌پا بُدیم آنسر همه
چون بصورت آمد آن نور سره — شد عدد چون سایه‌های کنگره

و مؤلف گوید:

در اوّل همه یک، شدیم بی عدد — در آخر شویم ما همه جمع یک

و او جداً نمی‌فهمد. او مانند قربانیهای حیوانی بندهٔ خداست»[۱].

۱۱ ـ بدرستی که در آغاز این جهان، برهما یکتا بود. چون یکتا بود رشد نیافت. پس یک صورت عالیتر یعنی مرحلهٔ شهریاری (مرحلهٔ خشتر)[۲] را آفرید و خدایان (خشتر) را بوجود آورد مانند (ایندرا) ورونه، سومه، رودر، پرجنیه، یم، مرتیو، ایشانه (ایشان)، و بالاتر از شهریاران نیست. بنابراین در جشن تقدیس شاهان که (راجه سویا)[۳] عنوان دارد، برهمن پائین دست طبقهٔ خشتره می‌نشیند و این افتخار را فقط به آن طبقه می‌دهد و در واقع منشاء طبقه خشتره خود برهماست، از اینرو حتی اگر پادشاهی سروری بدست آورد باز در واقع منشأ او از مقام برهمائیست. پس اگر کسی نسبت به برهما زیانی برساند به مبدأ و اصل خود زیان رسانیده. هرچه به بهتر از خود زیان برساند همان اندازه بدتر است.

---

۱. این قسمت در ترجمهٔ داراشکوه چنین آمده: «و هر که شغل او چنین بود که مطلوب خود را، از خود جدا دانسته بدو مشغول شود و در خاطر او چنین بود که من دیگرم و مطلوب من دیگر، او جاهل طریق خدا شناسی است و به شمه‌ای از آن راه پی‌نبرد ـ و چنانچه حیوان برای مردم خدمت می‌کند، او نیز برای فرشته‌ها خدمت می‌کند و چنانچه حیوانات بسیار به طریقهای متعدد خدمت مردم می‌کنند، آن شخص تنها به منزلهٔ حیوانات متعدد گشته، به طریقهای بسیار فرشته‌ها را به واسطهٔ وسیله خدمت می‌کند ـ... بدین سبب فرشته‌ها خوش ندارند که این سالک خداشناس بگردد و به قوت تمام مانع و اصل شدن او به مفرفت می‌شوند.» ر.ک: اوپانیشاد، ص ۱۷ ـ ۱۶.

۲. خشتر: همان کشتریه یا طبقهٔ فرمانروا و نظامیان است. به جهت حفظ امانت به همان صورت از ترجمهٔ دکتر رضا زادهٔ شفق نقل گردید.

۳. راجه سویا (راجسو، راجسویا Rajasuya): قربانی بزرگی که هنگام تاجگذاری یا تدهین و تقدیس شاه برپا می‌شده است و امرای خراج گذار نیز در مراسم قربانی مزبور حضور می‌یافتند.

ر.ک: اوپانیشاد، ص ۵۹۴.

۱۲ ـ او جلوه نکرد پس طبقهٔ عامه ویس (ویشیه)[۱] را آفرید و خدایانی را که به ترتیب: واسو، رودر، آدیتیا، ویش[۲]، دوا و ماروت نامیده می‌شوند[۳].

۱۳ ـ باز او رشد نیافته بود پس طبقهٔ (سودر) و (پوشان Pušan) را آفرید. در واقع همین زمین، پوشان است که روزی دهندهٔ همه است.

۱٤ ـ باز جلوه نکرد پس یک صورت بهتری را آفرید و آن عبارت بود از قانون و آن نیروی طبقهٔ خشتر است، بنابراین بالاتر از قانون چیزی نیست....[۴]

---

۱. ویشیه (وایسیه، ویسیه، Vaisya): کشاورز، کارگر، نام افراد طبقهٔ سوم هندو که عبارت از بازرگانان و کشاورزان هستند. ر.ک: اعلام اوپانیشاد، ص ۷۲۸. آقای دکتر رضا زادهٔ شفق به جای ویشیه از کلمهٔ (ویس) استفاده کرده و در توضیح آورده: شاید کلمهٔ ویس به معنی عوام الناس با ویس فارسی در کلماتی نظیر « میرویس » که به معنی رئیس قبیله است و با کلمهٔ پهلوی « وپس پهر » یا « ویس پور »[*] که به معنی فرزند خانواده است از یک ریشه باشد.

*) این واژه در اصل « ویس پوهر Vis Puhr » می‌باشد که در مآخذ اسلامی « اهل البیوتات » راگویند. ویس پوهر در عهد ساسانیان به افراد ۷ خاندان درجهٔ اول ـ خاندانهای ساسانی، قارن، سورن، اسپاهبذ، اسفندیار، مهران، زیک؟ ـ اطلاق می‌شد. آنان نسبت خود را به اشکانیان می‌رسانیدند.

ر.ک: دایرة المعارف فارسی، ذیل « ویس پوهر ».

۲. در اینجا منظور از کلمهٔ ویش همان «ویشوا Višva » یا «ویشودیوها» می‌باشد که این نام به دسته‌ای از خدایان اطلاق می‌گردد. توضیحات بیشتر دربارهٔ ویشودیوها، ذیل ص ۱۲۸ در همین کتاب آمده است.

۳. این قسمت در ترجمهٔ دارا شکوه چنین آمده: « وچون آن براهمن [که به صورت آتش ظاهر گشته بود]، در بهم رسانیدن زر و غلّه برای نظام عالم قدرت پیدایش کامل ندید، بیش (ویش) را پیدا کرد وچون نوع « بیش » بسیار است، قوم قوم اینها شمرده می‌شود: [هشت] واسو، یازده رودر، دوازده ادت (آدیتیا)، سیزده وشودیو و [چهل ونه] مرت (مرتیو).

ر.ک: اوپانیشاد، ص ۱۷ ش ۱۲.

۴. از اینجا تا پایان بند ۱۶ در وظایف و اعمال چهار طبقه صحبت می‌شود، و به دلیل دور بودن از بحث ما و پرهیز از طول کلام حذف گردید.

۱۷ ـ در ابتداء این جهان تنها نَفْس بود. پس به خویشتن چنین آرزو نمود: «کاش زنی داشتم تا تولید مثل می‌کردم و دارائی داشتم هدایا می‌کردم» آرزو اینگونه عظیم است. وکسی که آرزو کند بیشتر از این هم نمی‌تواند بدست آورد. حتی امروز چون شخص تنها باشد همان آرزو را می‌کند و می‌گوید: کاش همسری داشتم و تولید مثل می‌کردم و ثروتی داشتم و هدایا می‌دادم و تا موقعی که به این مقصود نائل نشود تصور می‌کند، ناقص است، پس کمال او از این قرار است. در واقع روح او همان نَفْس اوست، صدای او همسر اوست، چشمان او ثروت دنیوی اوست، زیرا به واسطهٔ چشم پیدا می‌کند. گوش او ثروت آسمانی اوست و تن او کار اوست.

قربانی پنجگانه و حیوان پنجگانه و یک شخص پنجگانه و این جهان و آنچه در آن هست پنجگانه وکسی که این را بداند همه از آن اوست.

در اوپانیشادها علاوه بر این سرود، در جاهای دیگر نیز به خلقت انسان و سایر موجودات اعم از جانوران و گیاهان اشاره شده، که قبلاً نمونه‌هایی از مهمترین آنها بطور مشروح نقل گردید. ولی یکی از جالبترین روایات اوپانیشاد، سرودی است مذکور در «مهااپنکهت» (مها اوپانیشاد) که در آن، در آغاز بر اثر مشغولی «ناراین» چهارده مرد و یک زن ظاهر می‌شود که مردها مظهر حسهای ظاهری و اعضای بدن و زن مظهر عقل است!! بدین روایت:

۱) مها اپنکهت همین است، یک ناراین بود و در آن حال نه بشن (ویشنو)، نه برهما، نه مهادیو بود و نه آب بود و نه آتش و نه ماه و آسمان و زمین و ستاره‌ها، و نه آفتاب بود ـ یگانه بود آن ناراین، از تنهایی بی‌آرام شد، به جهت آنکه خواست با خود

بازی کند، به خود مشغول شد ـ در آن مشغولی که خود به خود گفتگو کرد [پرنو[۱]، و بیدها و عملهای بیدها ظاهر شد و]از آن عملها چهارده مرد و یک زن ظاهر شد و آن چهارده مرد اینست: پنج حس ظاهر [که سامعه و باصره و شامه و ذائقه و لامسه باشد] و پنج عضو [که دست و پا و زبان و دو عضو مخصوص] و دل [و پرکرت که اعتدال سه صفت است] و اهنکار و پران [که حرکت] و جیوآتما است ـ و یک زن که عقل است و [از پنج حس و پنج عضو] پنج عنصر بسیط و پنج عنصر کثیف ظاهر شد. از این بیست و پنج اصل، یک پرش (پوروشا) کامل شد [یعنی یک شخص] و «پرشی» که سوای این بیست و پنج است، جیوآتما را که بیست و ششم است در این شخص درآورده و از این شخص زمانه پیدا شد [و از پیدا شدن این شخص همهٔ کار و بار پیش نرفت] ـ ناراین به خواهش پیدایش، دیگر بار به خود مشغول شد و در آن مشغولی از پیشانی ناراین شخصی پیدا شد که سه چشم داشت و در دست «ترسول»[۲] بود [یعنی حربهٔ سه سر] و بدن او در نهایت روشنی و نورانیّت بود و در آن شخص راستی و ترک لذّات و ریاضت و بی تعلقی بود و خواهش دل مسخر او بود [یعنی هرچه می‌خواست می‌شد] ـ و اسم بزرگ پرنو واسم بیاهرت[۳] [که کلمهٔ توحید است] و رگ بید و ججر بید وسام

---

۱. پرنو Pranava: کلمهٔ مقدس اوم، اسم اعظم، (گاهی بجای کلمهٔ مقدس «اوم»، «پرنو» می‌گویند). ر.ک: اوپانیشاد، اعلام ص ۵۵۷.

۲. ترسول (تریسوله Tri - Sula): سه شقه؛ سلاح شیوا (حربهٔ سه سری است مانند نیزه که دارای سه نوک می‌باشد). ر.ک: اوپانیشاد، ص ۵۶۴.

۳. بیاهرت (ویاهریتی، ویاهرت Vyahriti): کلمهٔ رازی که وقت نماز خوانده می‌شود ـ نام سه کلمهٔ مرموزی که به قول مانو، پرجاپتی از گرم کردن بیدها، بدست آورد و به همین جهت در «ستپت براهمن Satapatha Brahmana» این سه کلمه: «سه جوهر درخشان» نامیده شده است. کلمهٔ اول که «بهور» (زمین) باشد از «رگ بید» بدست آمده و زمین از او خلق شده، و کلمهٔ دوم «بهوه» (جوّ یا فلک) که از

بید و اتهربن بید و وزنهای بیدها و آنچه لازمهٔ بیدها است، با او در عین بدن او ظاهر شد، و از او صاحب همه، مهادیو پیدا شد.

ناراین را با وجود این پیدایش تسلّی نشده، باز به خود به قصد تمام مشغول گشت، چنانچه عرق در پیشانی ناراین ظاهر شد و از چکیدن آن عرق آب پیدا شد و از میان آب بیضه‌ای ظاهر شد که برنگ طلا نورانی بود و در میان آن بیضه برهمائی که چهار دهن داشت ظاهر شد و آن برهما مشغول به برهم شد....

آن برهم سرهای بی‌نهایت دارد، و آن برهم چشمهای بی‌نهایت دارد، و آن برهم نور محض و پیدا کنندهٔ همه است، و برتر [از] همهٔ صورتها است و همه صورت اوست، و همه در اویند و فانی کنندهٔ همه است و هرچه هست اوست، و همه به او زنده‌اند و در همه پُر است و عین علم و صاحب عالم است....[1]

روایت آفرینش و نخستین انسان در براهمن‌ها و قانون مانو، ترکیبی است متأثر از اسطوره‌های یاد شده که طی آن شخصی بنام «مانو Manu» پدیدار می‌گردد. مانو نخستین انسانِ عارف و فرزانه‌یی است که بعد از انحلال بزرگ (در پایان عصر بزرگ) زنده می‌ماند تا دیگر بار جهان را هستی بخشد. در آئین برهمنی و قانون مانو فرزانگان عارف و ریاضت کشیده می‌توانند به قدرتی برتر از خدایان، که در پایان هر عصر

«ججر بید» بدست آمد وجوّ یا فلک از او پیدا شد، وکلمهٔ سوم «سور» (آسمان) که از «سام بید» بدست آمد و آسمان از آن پیدا شد. بعضی کلمهٔ چهارمی بنام «مهر» بر آنها می‌افزایند که ظاهراً قصدشان آن است که از «اتهربن بید» بدست آمده است. سه کلمهٔ اول یعنی «بهور» و «بهوه» و «سور» سه کلمهٔ توحید بزرگ یا «ویاهرت بزرگ» خوانده شده که پس از کلمهٔ «اوم Aum»، و پیش از آغاز دعای «ساوتری» (خدای آفتاب)، مخصوصاً براهمنان در ابتدای ادعیهٔ روزانهٔ خود هر روز صبح و عصر آهسته می‌خوانند. ر.ک: اوپانیشاد، اعلام ص ۷۲۶ ـ ۷۲۷.

۱. ر.ک: همان، ص ۳۹۰ ـ ۳۸۹.

مجذوب روح جهان می‌شوند، دست یابند. بدین روایت مانو روح خود آفریده‌ای است که با آرزوی آفرینندگی، آفریننده می‌شود (که در این نقش چون عشق یا آرزو «کامه Kama»[1] است).

مانو با آرزوی آفرینش، نخست «نارا Nara» یا اقیانوس آغازین را از تن خود هستی بخشید. در اقیانوس آغازین دانه‌ای افشاند و از این دانه تخمی زرّین و درخشان چون خورشید پدید آمد. پس روحی خود آفریده که او را «ناراین» (نارایانا) می‌نامند در درون تخم جای گرفت. (ناراین پس از راه یافتن به درون تخم جهان برهما و گاه پوروشا نام می‌گیرد). پس از یک سال برهما تن خود را به دو پاره تقسیم کرد، نیمه‌ای نر

---

۱. کامه (کام Kama): میل؛ خواهش؛ آرزو؛ فرشتهٔ عشق؛ نام خدای عشق که او را بصورت پسر «دهرم» و شوهرِ «راتی Rati» نمایش داده‌اند؛ نام اگنی. ر.ک: اوپانیشاد، ص ۶۴۵.

از کامه در وداها به عنوان روح آفرینندگی پوروشا یا پرجاپتی یاد می‌شود و چنین است که وقتی خدا خود را در آبهای اقیانوس تنها می‌یابد، کامه در او بیدار می‌شود. در بخشی دیگر از وداها کامه از نقش بزرگتری برخوردار می‌شود و بدین روایت کامه خود آفریده‌ای است که از اقیانوس آغازین یا آبهای کیهانی سر بر می‌آورد و در این نقش خدای برتر و آفرینده‌ای است که نخستین تجلّی او خواستن و آرزو و دومین آن قدرت دستیابی به خواستن است. کامه در این نقش همانند «اگنی» آفریننده است. وقتی برهما به عنوان خدای آفریننده مورد توجه قرار می‌گیرد، در روایتی کامه از دل برهما هستی می‌یابد و در آئین هندو کامه در نقش آفرینندهٔ نیروی اخلاقی پسر «دَرمه» (دهرم Dharma) است.

کامه خدایی طوطی سوار، همیشه جوان و از زیباترین خدایان است. کمان او ساخته شده از نیشکر و تیرِ کمان او از نیش زنبور عسل با پیکانی از پنج شاخهٔ آرزو و بُنی از گلها است. در روایات و تصاویر، همسرش «راتی» (شور و شوق) و دوستش «واسانته Vasanta» (بهار) او را همراهی می‌کنند؛ واسانته کمان او را به زه می‌کند و تیری آراسته به گلها و مناسب قربانی مورد نظر در کمان قرار می‌دهد. سرور «اپسرس‌ها» (آپساراس Apsaras)ها یا حوریان است و همیشه جمعی از حوریان پیشاپیش او حرکت می‌کنند و یکی از حوریان پرچم سرخ فام او را که آراسته به نقش «ماکاوه» یا غول ماهی مرکب وارونا است، بردوش می‌کشد. ر.ک: اساطیر هند، ورونیکا ایونس، ص ۱۵۷ ـ ۱۵۶.

و نیمه‌ای ماده. از نیمهٔ ماده موجودی نر موسوم به «ویراج»، و از ویراج «مانو» هستی یافت و مانو جهان را آفرید. نیز می‌گویند هر تخم در خود مانویی دارد و اینکه این مانو یکی است یا نه، روشن نیست. دنبالهٔ استادانهٔ این اسطوره گویای آنست که مانوی خود آفریده دست کم در دو تخم هستی داشت. به روایت از فرزانهٔ عارف «مارکاندیا Markandeya»، مانوریشی بزرگ یا عارف و حکیمی خود نجات یافته بود که در عصر گذشته از اضمحلال بزرگ جان به در برده بود.

مانو پس از ده هزار سال ریاضت در شکوهمندی به مقامی همانند برهما دست یافت. مارکاندیا می‌گوید وقتی مانو روزی بر ساحل رودی در تأمل بود، ماهئی سر از آب در آورد و از او خواست او را پناه دهد و در برابر ماهی دیگری که او را دنبال می‌کرد، حمایت کند. مانوماهی را در کوزه‌ای نهاد و او را نجات داد. ماهی بزرگ شد و کوزه را کوچک یافت و از مانو خواست او را به رود «گنگ» بیاندازد. مانو چنان کرد؛ و ماهی بزرگ شد و رود گنگ را کوچک یافت. مانو ماهی را به اقیانوس افکند و ماهی که همانا برهما بود در اقیانوس آرام یافت. پس ماهی از طوفانی که فرا می‌رسید خبر داد و از او خواست که کشتی بزرگی بسازد و خود و هفت ریشی و دانه‌ای از آنچه بود با خود به کشتی برد و خود را نجات دهد، و مانو چنان کرد. طوفانی ویرانگر آغاز شد و جز کشتی و آنچه در آن بود همه ویران شد. کشتی بر قلهٔ امواج قرار گرفت و با طنابی که به شاخ ماهی بسته شده بود به قلهٔ هیمالیا حمل شد و در آنجا مانو کشتی خود را به تنهٔ درختی کشن بست. پس از سالها طوفان فرو نشست و مانو و کشتی او به دره‌ها فرود آمد و مانو به آفرینش جهان پرداخت. مانو پس از نیایش ماهی و پرداختن به ریاضت، روح جهان را با فدایایی از روغن، ماست و آبِ پنیر شادمان کرد. پس از یک سال فدایای او به زنی زیبا بدل شد و زن به پیشگاه مانو شتافت و خود را دختر او نامید. زن

مانو را هدایت کرد قربانی دهد و مانو چنان کرد و صاحب فرزندان و گاوان بسیار و همهٔ آرزوهای او برآورده شد[۱].

با تحول فلسفهٔ هند و پیشی گرفتن اندیشه‌های فلسفی توجه به زیستن، خاستگاه

---

۱. اساطیر هند، ورونیکا ایونس، ص ۵۱ ـ ۵۰ ـ در ادبیات هندو، اولین اشاره به داستان طوفان، در «شت پت براهمن» شده که بطور خلاصه چنین است: بامداد روزی که برای شستن دست مانو آب آوردند، ماهی به دست او افتاد که به سخن درآمد و گفت: از من نگهداری کن تا ترا نگاهداری نمایم. مانو پرسید مرا چگونه نگاهداری خواهی کرد؟ ماهی پاسخ داد: طوفانی همهٔ موجودات زنده را از میان خواهد برد و من تو را از آن نجات می‌دهم. آنگاه ماهی از مانو خواهش کرد که او را در یک ظرف سفالین زنده نگاهدارد و چون بزرگتر شود در آبگیری رها کند و بالاخره به دریای محیط بیاندازد تا بدین ترتیب مانو از خطر هلاکت رهایی یابد.

آن ماهی به سرعت بزرگ شد و پس از مدتی به مانو گفت که پس از گذشتن سالی چند طوفانی برپا خواهد شد و تو باید کشتی ساخته و مرا ستایش کنی، و چون آب ارتفاع گیرد داخل کشتی شوی تا من ترا نجات دهم. مانو دستور ماهی را بکار بست و کشتی بساخت و ماهی را به دریا برد و او را ستایش کرد و چون طوفان برخاست، مانو به کشتی نشست و زمام آن را به شاخ ماهی بست و بدین طریق کشتی به حرکت در آمد تا به کوههای شمالی (برحسب تفسیر مفسران: هیمالیا) رسید و در آنجا ماهی به مانو گفت که زمام کشتی را به درختی ببند و خود از آن بیرون رو و دنبال آب که فرو می‌نشیند سرازیر شو. و مانو چنین کرد و مشاهده نمود که طوفان جمیع مخلوقات زنده را از میان برده و او تنها موجود زنده می‌باشد.

مانو چون اشتیاق داشت که از او اخلافی باقی بماند، لذا به تقدیم قربانی همت گماشت و به برکت قربانی زنی پدیدار گردید که به طرف مانو آمد و خود را دختر او خواند. مانو و آن زن به عبادت و انجام مراسم مذهبی پرداختند و از آن دو، اخلاف مانو بوجود آمدند.

این حکایت در مهابهارت با اختلافاتی نقل و گفته شده است که علاوه بر مانو، هفت ریشی نیز در کشتی سوار شدند. مفسران مهابهارت این حکایت را نوعی مجاز دانسته و از آن معانی فلسفی و ماوراءالطبیعه گرفته‌اند. در حماسهٔ راماین از یک مانوی زن نام برده شده که ظاهراً مقصود زن مانو، «منایو Manayu» یا «منایی Manayi» است. ر.ک: اوپانیشاد، اعلام ص ۸۲۹ ـ ۸۲۸.

همچنین برای آگاهی از داستان طوفان مذکور در مهابهارت ر.ک به: مهابهارت (۱: ۳۶۲ ـ ۳۶۱).

درماندگیهای انسان تصور می‌شود، و این اندیشه‌ها در اساطیر آفرینش و خلقت نیز تأثیر می‌گذارد. نمونهٔ این مکتب بدبینی داستان «پرجاپتی» یا «برهماپرجاپتی» است که خود خویش را با اندیشیدن می‌آفریند. بدین روایت: وقتی پرجاپتی از اقیانوس آغازین برخاست، به پیرامون خود نگاه کرد و گریست. از سرشکی که از چشمان او فرو افتاد هوا و فضای میانه پدید آمد، از سرشکی که در اقیانوس فرو افتاد زمین هستی یافت و از سرشکی که رو به بالا جستن زد آسمان شکل گرفت. پس پرجاپتی پوسته‌های تن خود را فرو افکند و از این پوسته‌ها «اسوراها» آفریده شد؛ تاریکی زاده شد؛ انسان؛ نور ماه؛ فصل‌ها؛ بامداد و شامگاه؛ خدایان؛ روزها و سرانجام مرگ پدید آمد[۱].

۱. اساطیر هند، ورونیکا ایونس، ص ۵۱.

آفرینش انسان به روایتی نو

همانطور که قبلاً از نویسندهٔ معاصر امریکائی «پال توئیچل» گفتاری در بخش ادوار جهانی آوردیم، در اینجا نیز بی‌مناسبت ندیدیم که به نقل نظریهٔ وی در خصوص آفرینش نخستین مرد و زن بپردازیم.

«پال» بنابه ادعای خود در کتاب «دندان ببر» در سفری روحی و معنوی از بخشها و طبقات گوناگون جهان ماوراء دیدن نموده و در هریک از این طبقات با فرمانروای مخصوص هر بخش به بحث و گفتگو نشسته است. به گفتهٔ «پال» در ناحیهٔ «الخ لوک Alakh lok» (ششمین طبقه از جهان ماوراء)، پروردگاری عظیم بنام «الخ پوروشا Alakh Purusha»[1] مقام و فرمانروائی دارد. در همین ناحیه است که «پال» پس از برخورد با «الخ پوروشا» پروردگار عظیم، سخنانی در بارهٔ چگونگی و کیفیت خلقت مرد و زن شنیده، و به نقل از فرمانروا در کتاب خویش بدین مضمون بیان می‌دارد:

---

۱. «ربازار تارز Rebazar Tarzs» استاد و مرشد «پال» این خدا را برای وی چنین توصیف نموده:

«الخ پوروشا» در شکل کالبدی که دیگر خدایان را در آن دیدی بسر نمی‌برد، بلکه به صورت حبابی عظیم از نور، و آنهم در صورتی است که اراده کند متجلّی شود. درخشندگی یک مو از سر الخ پوروشا از جمع روشنایی بیلیونها خورشید و ماه به یکبار تجاوز می‌کند. به همین دلیل او به ندرت اراده به تجلّی می‌کند تا نکند که تابناکی او روح عریان را به خاکستری از اتمهایش بدل کند امّا تو خود شاهد آن خواهی بود!!».

ر.ک: دندان ببر، ترجمهٔ هوشنگ اهر پور، ص ۱۲۰ ـ ۱۱۹.

« خدا از روی نیاز جهانها را بنا کرد. کالبد او که همه جا حضور داشت به تعبیری از خود غافل بود و می‌بایست که از چگونگی هستی الهی آگاه شود. او مـی‌دانست کـه اتمهایی که در پای او واقع بودند از همان طبیعتی برخوردار نبودند که اتمهای سر او؛ پس آن واحدهای پائین می‌بایست که همان کلیّتی را حاصل کند که آنان که در جـو اعلاتر بودند ».

جهت آموزش اتمهای طبیعت زیرین خود، او جهانهای پائین را خلق کرد که بخش اعظم دوّم هستی بود، و در میان آنها قطب منفی هستی تحتانی خویش را جایگزین کرد تا محلی باشد برای شکلهای جسمیّت یافته‌اش. در این جهانها اتمهایی را جای داد که هنوز از حکمت الهی برخوردار نبودند، تنها به این نیّت و مقصود که خود را بیاموزند، و اینکه هدف از حیاتشان چیست و به این ترتیب از خود واقف شوند.

در ابتدا بشر صرفاً واحدی بود از کالبد جهانی، بنام روح که در تاریکی جهانهای پائین جولان می‌داد، مانند ماهی‌هائی که در اعماق اقیانوسها بستر دارند، بدون هیچ سرپرستی که او را رهبری کند.

سپس خدا در شگفت شد تا این ذرّات هوشیار ناخشنود را یاری کند که از قدرت مطلق خویش، از حضور مطلق و علم مطلقی که در ذاتشان به ودیعه گذاشته بود آگاه سازد. او بدنها را به آنان اعطاء کرد، و با این کار یعنی شکل دادن بدنها به دور هر یک از این اتمهای وجود خویش یا روح‌ها، می‌بایستی نوسانات جهان آنها را بـه درجـات بسیار پائین تر کاهش دهد.

در آن روزگار موجودات شگـفت انگـیزی در جـهانهای پـائین مـی‌زیستند و آن موجودی که امروزه شما به عنوان نژاد بشر می‌شناسید اگر از رؤیت هیبت آن موجودات برخوردار می‌شد، قطعاً در ترس و وحشت از آنها به سر می‌برد.

در آن هنگام خدا خلق خویش را نظاره کرد و جهانهای پائین را آنچنان که شایستهٔ خلق خویش بود نیافت، پس براین شد که بشر چیزی بیشتر نیاز داشت و آن چیز ذهن بود، تا ابزاری باشد مفید برای درک، که از طریق آن تجربیاتش را فهم کند و توجیه کند. سپس به او یک کالبد اثیری[1] بخشید، و بشر در این هنگام تنها یک چیز کم داشت و آن دل بود. خداوند درون خود استدلال کرد که آیا لازم است که مخلوقاتش صاحب دل باشند؟ ابدیت گذشت و خداوند چشم راستش را برهم گذاشت، براین شد که بشر را قلبی عطا کند و به این ترتیب خلقت انسان تمام شد.

اکنون او اتمهایی در دست داشت جاهل و ناآگاه که در جهانهای زمینی، در جهان اثیری و ذهنی سرگردان شده بودند، تا تجربه کسب کنند و به خانهٔ حقیقی خویش باز

---

۱. بنابر تحقیقات علم روحی جدید، وجود تمامی موجودات زنده اعم از انسان و یا حیوانات، از سه بخش تشکیل شده است: ۱ـ جسد فیزیکی یا مادی ۲ـ کالبد اثیری ۳ـ روح. کالبد اثیری که به نامهای مختلفی از جمله: جسم ستاره‌ای، جسد هیولی یا سیال، قالب مثالی و غیره خوانده می‌شود، رابط میان جسد فیزیکی و روح است و همچون رشته‌ای این دو را بهم می‌پیوندد. بنا بر این دارای خاصیتی ما بین خواص این دو است، یعنی نه آنچنان مادی همچون جسد فیزیکی که جا و مکان را اشغال می‌کند و نه کاملاً غیر مادی همانند روح که بسیط است و نامرئی. مادامی که این رابط (کالبد اثیری) وجود دارد، جسد فیزیکی موجود به حیات خویش ادامه می‌دهد و به مجرد قطع این رشته مرگ واقع خواهد شد. فیثاغورس فیلسوف و ریاضی‌دان یونانی به وجود کالبد اثیری معتقد بوده و می‌گوید: کالبد اثیری در ظاهر شبیه به جسد فیزیکی (مادی) است، که پس از مرگ در جهان روحی باقی می‌ماند. وی می‌گفت در جهان ارواح، یک مادهٔ اثیری هست که در داخل همهٔ اشیاء مادی وجود دارد. منتهی قابل رؤیت نیست و عقل کل یعنی عقل الهی از طریق همان مادهٔ سیال مستقیماً به همهٔ جهان (و موجودات آن) تسلّط دارد. بنابر این آن مادهٔ اثیری مهم، واسطهٔ مؤثر میان اشیاء قابل رؤیت (مواد فیزیکی) و اشیاء نامریی، و به عبارتی رابط میان روح و ماده است.

دربارهٔ کالبد اثیری و نظریه‌های دانشمندان دربارهٔ آن ر.ک به: انسان روح است نه جسد، تألیف دکتر رئوف عبید، ترجمهٔ کاظمی خلخالی (۱: ۳۷۴ به بعد).

گردند و خدا را در اجرای مقاصدش یاری دهند. در اقلیم خاص خود که سرزمین بی‌نام یا «آنامی لوک» باشد و نواحی بسیاری که ماوراء آن هستند[1]، شمارها بر روی شمارها از این اتمهای متجلّی نشده غوطه می‌خورند. این ذرّات به خودی خود از درون ذات او خلق و صادر می‌شوند و در پهنهٔ کالبد کیهانی او ذخیره می‌گردند.

به منظور فعال کردن این روحهای متجلّی نشده و مجرب شدن و خدا آگاه شدن آنها خداوند آنها را به مراتب پایین فرستاد. نخست در مرتبهٔ بالای جهان دوم افکار توقف کردند تا کالبدی از جهان ذهنی فراهم کنند و سپس راهیِ جهانهای پایین‌تر شده و در جهان اثیری کالبد دیگری به تن کردند. توقف نهایی او در جهان فیزیکی جهت اختیار کردن کالبد جسمانی بود. اکنون می‌بایست اعصار متمادی را در این جهان بماند تا درکی از خویش خدایی خود حاصل کند، بعد سفر بازگشت به خانهٔ حقیقی‌اش آغاز می‌شود.

... حال می‌رسیم به نقطهٔ عطف دیگری در خلق خدا و آفرینش مخلوقاتش در جهانهای دوگانه؛ یعنی به خلقت زن.

در ابتدا آدم بدون نیاز به زن در جهان سیر می‌کرد، چون هرآنچه نیاز داشت برایش فراهم آورده شده بود، مگر کیمیای طبیعت مؤنث و خدا در این باره درشگفت شد. پس

---

۱. پال توئیچل از ۱۲ طبقه در جهانهای خدایی و انسانی نام می‌برد که عبارتند از:
۱ ـ طبقهٔ فیزیکی. ۲ ـ طبقهٔ اثیری. ۳ ـ طبقهٔ علّی. ۴ ـ طبقهٔ ذهنی: الف ـ طبقهٔ اتری (فوق ذهنی) که به عنوان بخش فوقانی طبقهٔ ذهنی است. پس از این طبقه به خط یا مرز جداکنندهٔ جهانهای روانی ـ مادی از جهانهای معنوی می‌رسیم. ۵ ـ طبقهٔ روح. ۶ ـ طبقهٔ آلاخ لوک. ۷ ـ طبقهٔ آلایالوک. ۸ ـ طبقهٔ حوکیکات لوک (حقیقت). ۹ ـ طبقهٔ آگام لوک. ۱۰ ـ طبقهٔ آنامی لوک. ۱۱ ـ طبقهٔ سوگماد لوک. ۱۲ ـ طبقهٔ سوگماد یا (واقعیّت) ـ در توضیح مفصّل هریک از این طبقات ر.ک به: دفترچهٔ معنوی، پال توئیچل، ترجمهٔ اهرپور، فصل هفتم.

از اینکه ابدیتی کذشت، خداوند چشم دیگرش را برهم زد وبا شادی لبخند زد، چون او همهٔ نیازهای فیزیکی آدمی را برآورده بود جز نشانه‌های طبیعت مؤنث که شامل عشق، مهر و خصوصیات عاطفی که برای بازگشت به جهان آنامی لوک لازم داشت. .... خدا برای مدتی از این بابت آشفته خاطر بود که چگونه این ویژگیها را به آدمی اعطا کند تا بدان وسیله تمامی مسؤولیتها را بر دوش او رها کند. آنگاه تصمیم گرفت روح او را به دو بخش تقسیم کند، اگر چه این امر آدم را غمناک می‌کرد، تا هنگامی‌که با زن باشد و قسمتی از وجود او، و زن قسمتی از وجود آدم [شد].

پس خدا این چنین کرد و زن را در کنار او نهاد تا وجه منفی طبیعتش باشد. از آن پس او نمی‌توانست هیچ گونه وظیفهٔ الهی را بدون اشتراک مساعی زن در کنارش به انجام رساند.

لکن مرد در اعتراض به این اصل خدایی طغیان کرد وکوشش نمود با بـه بـردگی واداشتن زن روحیهٔ او را تضعیف کند، ولیکن روش او کارگر نبود، این چنین زن حقوق الهی خودش را اعلام کرد و بخش مساوی وجود مرد شد. گذشته از این او بدون وجود زن چگونه می‌توانست باشد ـ او وجه دیگر طبیعتش شده بود، تا به شکلها تبلور بخشد و راه بهتری به سوی خدا را به او بنمایاند. زن این امکان را از طریق استفاده از طبیعت پذیرای خویش فراهم آورد نه با استفاده از ارکان منطقی و استدلالی. از سوی دیگر زن هم نمی‌توانست بدون وجود مرد هستی داشته باشد. او به مرد متّکی است، چون قدرت الهی در وجود مرد جریان دارد. خدا به او نوعی ذخیرهٔ کیمیائی اعطاء کرده که می‌تواند مستقیماً قدرت الهی را به سوی خویش جذب کند، امّا زن فاقد آن است ولیکن می‌تواند آن را از مرد دریافت کند.

به این دلیل مرد و زن می‌بایستی بهم پیوند داشته باشند تا هدایائی را که خدا به آنها

بخشیده است با یکدیگر سهیم شوند. و باز هم به همین علّت عقد و پیوند ازدواج بین آنها خلق شد تا مرد و زن تحت قانون الهی شریک زندگی یکدیگر شوند و به این وسیله به یکدیگر تجربیاتی را عرضه کنند که هریک به تنهایی امکان برخورداری از آن را نمی‌داشتند. به این ترتیب تعادلی بین دو قطب طبیعتشان بوجود می‌آید.

به این منظور است که خداوند مرد و زن را آفرید، به اقتضای قانونی شگفت‌انگیز که اوج مظهر الهی را در جهان پائین در تعادل نگاهدارد؛ یعنی آدمی را. پس اگر بشر بدون وجود زن از میان زندگی عبور کند، می‌باید که در طول تناسخهایش دفعتاً همزاد روح خود را بیابد تا در عرصهٔ زندگی یا کالبد کیهانی خدا به تعادل دست یابد و با او یکی شود[1].

۱. دندان بیر، پال توئیچل، ترجمهٔ اهرپور، ص ۱۲۵ ـ ۱۲۹.

نژادهای بشری در گذشته و آینده

آقای «پال توئیچل» در بارهٔ وضعیت نژادهای بشری در جهان، در گذشته، حال و مخصوصاً آینده در کتاب خویش «اک ـ ویدیا Eck - Vidya» نظریه‌ای خاص ارائه می‌دهد که بیان آن در اینجا و به عنوان آخرین روایت در این زمینه خالی از لطف نیست. وی در این کتاب پس از بر شمردن چهار دورهٔ جهانی مذکور در آئینهای هندو یعنی: «ساتیایوگا» (عصر طلایی)، «ترتیایوگا» (عصر نقره)، «دواپارایوگا» (عصر مفرغ) و «کالی یوگا» (عصر آهن) می‌گوید: «این یوگاها دورانی هستند که نژادهای متفاوت شروع به نشو ونما می‌کنند. این نژادها در ابتدای اعصار پدید می‌آیند و پایان آنها در دوره‌های تاریک عصر آهن می‌باشد». بنا به گفتهٔ وی این نژادها عبارتند از: «پولاریا Polarian» که نژاد نخستین نام دارد، «هایپربوریا Hyperborean» (مردمی که در دورترین نقاط شمالی زمین می‌زیسته‌اند و شرح حال آنها در اسناد یونان باستان آمده است)، «لموریا Lemurian»، «آتلانت Atlantian»، «آریا Aryan»، «اولِمان Uleman»، «شاتی‌کایا Shatikaya»، «آریان Arrian»، «کایش ویت Kaishvit»، «هراکلیان Heraclian»، «کِلماین Klemain» و «فرتی کِرت Freticret».

اینها نژادهائی هستند که به حکم اعتبار، چه از طریق غلبه و چه از راه سیاست (دیپلماسی) به اشغال سیارهٔ زمین دست زده و خواهند زد. در حال حاضر می‌بینیم که نژاد آریا بر زمین حاکم است. امّا ظرف چند سال این وضعیت تغییر کرده و جای خود را

به استقرار «اولمان»ها خواهد داد که هم اکنون سیّارهٔ مشتری را اشغال کرده‌اند! این نژاد بر روی زمین و تمامی سیّارات دیگر منظومهٔ شمسی فرود آمده و با قدرت حاکمهٔ مطلق فرمانروائی خواهند کرد. این اتّفاق قرار است حدود سالهای ۲۱۰۰ رخ دهد. دوران حکومت آنها حدود ۳۰۰ سال به طول خواهد انجامید تا اینکه توسّط قوم دیگری بنام «شاتی‌کایا»ها تسخیر شوند. این قوم نژادی است که از یکی از قارّه‌های جدید که از اعماق اقیانوس آرام به سطح آمده و در مجاورت قارهٔ قدیمهٔ «لموریا» خواهد بود، برخواهد خاست. لموریا قارّه‌ای بود که هزاران سال پیش زیر آب رفت.

«شاتی‌کایا»ها قبیله‌ای مخوف و جنگجو خواهند بود که نیاکانشان جنگجویان قبیله‌ای هند باستان بودند. طیّ طوفانهای و سیلهای عظیمی که پوستهٔ زمین را شکافته و موجب زیر آب رفتن بخشهایی از دنیای امروز شامل مناطق ساحل چین، سواحل امریکا، تمامی جزایر انگلستان، و قسمتی از اروپا، آفریقا، و سایر قاره‌های امروزی زمین می‌شود، خشکی جدیدی بنام قارّهٔ «شاتی‌کایا» سر از آب برآورده و باعث شکل گرفتن تمدّن جدیدی خواهد شد.

این تمدّن حدود هزار سال طول خواهد کشید. این یکی از برجسته‌ترین تمدن‌هائی خواهد بود که تا به حال روی کرهٔ زمین ایجاد شده است. توسعهٔ هواپیماهائی به شکل بشقاب‌های پرنده به این مردم فرصتی خواهد داد که سیّاراتی مانند مرّیخ و سایر سیّارات را زیر پوشش گرفته و نژادشان را در آنجا مستقر سازند. پیشرفت بسیاری علوم باعث تثبیت حاکمیت پادشاهان حکمران این تمدّن بر مردمانشان خواهد شد. انقلابهائی هم بر علیه حکومت آغاز خواهند شد، ولیکن بعید است که هیچیک از آنها موفّق شود.

بتدریج این نژاد ضعیف‌تر می‌شود و دلیل آنهم امراض گوناگون و ازدواج بین

هم‌تیرگان می‌باشد. انحلال تدریجی این قوم پر قدرت باعث تسلّط نژاد دیگری بنام «آریان» خواهد شد. آریان‌ها از مناطق قطب هجوم آورده و هر چیزی را که بر سر راهشان باشد مغلوب خواهند کرد. اینها نژادی بسیار نیرومند خواهند بود که حدود سالهای ۳۵۰۰ مسلّط شده و تا فراسوی مرزهای این جهان و به سیّارات مرّیخ و زهره دست خواهند یافت. در سیّاره زهره تمدّن آنها به اوج خواهد رسید، و راههای فضائی تجاری عظیمی را احداث خواهند کرد.

نژاد آریان مورد تنفّر و انزجار مردم خواهند بود، زیرا به مردمی که مغلوبشان می‌شوند خشونت زیادی روا خواهند داشت. آنها مجبور خواهند شد شورشهای خونین بی‌شماری را سرکوب کنند که مکرّراً سر برخواهند آورد؛ سلاطین آنها همواره مورد تهدید توطئه‌هائی بر علیه تاج و تخت‌شان قرار خواهند گرفت، و عدّهٔ بیشماری از آنها به قتل خواهند رسید. حتی فرزندان و بستگان خودشان هم در این توطئه‌ها همدست خواهند بود. آنها حدود هزار و پانصد سال حکومت کرده سپس با استیلای نژاد دیگری بر کنار خواهند گشت.

نژاد بعدی از مرّیخ خواهد آمد. غلبهٔ آنها بر زمین و سایر سیّارات منظومه با سودجوئی از طوفانها و تحولات ناگهانی عمده‌ای رخ خواهد داد که چهرهٔ این سیّاره و سایر کرات را کاملاً عوض خواهد کرد. کوههای با عظمت امروزی هموار خواهند شد و دشت‌هائی که ما امروز می‌پیمائیم، به ارتفاعات بدل خواهند گشت. قارّه‌های جدیدی بوجود خواهند آمد و سیّارات تازه‌ای در آسمان ظاهر خواهند شد. جهانهای تازه‌ای برای فتح کردن پدید خواهند آمد. سیّارهٔ مرّیخ یکی از معدود کراتی خواهد بود که از این تحوّلات تأثیر نخواهد گرفت. این فاجعه در اثر برخورد دو سیّاره رخ خواهد داد که از مدار خود خارج می‌شوند. این تصادم موجب رهاشدن گازهای زیر پوستهٔ

زمین و سایر سیّارات شده و ویرانی‌های عظیمی را همراه خواهد داشت.

نژاد بعدی بنام «کایش ویت»ها مشهور می‌شوند و حدود پنج هزار سال بر مسند قدرت تکیه خواهند زد. سپس در گذرگاه زمان ناپدید خواهند شد.

فاتح بعدی نژاد «هراکلیان»ها خواهد بود که مردمی صمیمی بوده و از نواحی قطب جنوب برخواهند خاست. در این برهه پیشرفت چشمگیری نسبت به نژادهای پیشین مشهود خواهد شد، زیرا اینها مردمی خواهند بود که انصاف را در تمام موارد در حق آنانی که زیر سلطهٔ آنها در می‌آیند روا خواهند داشت، و عدالت را بین همگان برقرار خواهند ساخت. آنها سعی خواهند کرد که با مغلوبین خود اختلاط کنند، با آنها ازدواج کرده و تجارت خواهند کرد. این واقعه در حدود سال ۶۰۲۵ میلادی بوقوع خواهد پیوست، و تمدّن‌شان حد اقل پانصد تا هزار سال دوام خواهد داشت. بیشتر هنرها و فرهنگهای جدید در این دوره تأسیس خواهند شد و تاریخ طویلی را پشت سر خواهند گذاشت تا اینکه مردمان دورهٔ بعدی بتوانند غلبه کرده و بر مبنای آنچه از نژاد هراکلیان باقی مانده تمدّن دیگری را بسازند.

بعد از این تمدّن نوبت به تیرهٔ «کلماین»ها می‌رسد. اینها مردمی ظالم بوده و سعی خواهند کرد همه چیز را نابود کنند، ولی شکست خواهند خورد، زیرا سنّتهای قدیمی که مردم از آنها در می‌آویزند به سهولت قابل انهدام نیست. یک دین تازه در این دوره بوجود خواهد آمد، و شامل خداشاهانی خواهد بود که در دوران باستان این سیّاره وجود داشتند. اینها هم خدا (ربّ النوع) بودند، هم انسان، و این بر اساس توجیه خودشان از الوهیّت بود و باز هم این چنین خواهد شد. اینها هزاران هزار از مردم را به قتل خواهند رساند و آن بدلیل شهوتشان از برای چپاول جواهرات، طلا، و نقرهٔ آنان می‌باشد. و لیکن مآلاً آنها در خواهند یافت که تمامی گنجینه‌هائی که بوده تهی گشته

و دیگر به کارشان نمی‌آید. آنگاه هوای غلبه بر سایر جهانها آنها را مغلوب نژاد دیگری می‌سازد که از سیّارهٔ «پلوتو» خواهند آمد و نامشان «فرتی‌کِرت» بوده و همانقدر درمانده و ظالم خواهند بود که نژاد مغلوبشان. اینها تجارت پیشگان هستند که از جادوی سیاه سود می‌جویند.

از طریق جادوی سیاه، فرتی کرت‌ها کنترل همهٔ ملّت‌های زمین و سایر سیّارات مسکون این کیهان رابدست خواهند گرفت. جادوی سیاهی که آنان بکار می‌گیرند، به قدری اهریمنی خواهد بود که دفعتاً نابودی این کیهان را موجب شده و باعث آنچنان لطمهٔ بزرگی خواهند شد که جهانهای درون این کیهان توسّط آتش و آب از صحنهٔ هستی محو خواهند شد.

این واقعه هنگامی رخ خواهد داد که پایان عصر آهن یا «کالی یوگا» فرا رسیده و بشر یک دوره از عصرهای سوگماد را گذرانده است که حدود پنج تا شش میلیون سال می‌باشد. این پایان روز سوگماد در منظومهٔ شمسی ماست. این دوره‌ها شامل زندگی آنان هم می‌شوند که در طبقات روانی؛ اثیری، علّی، ذهنی واتری یا (فوق ذهنی) به سر می‌برند. این عبارت است از کلّ دورهٔ تجلیّات فلکی که جای خود را به دوره‌ای به همین درازا خواهد داد که به «شب گردون» مشهور است[۱].

---

۱. اک ویدیا، پال توئیچل، ترجمهٔ هوشنگ اهرپور، ص ۲۵۷ ـ ۲۵۳.

(کتابنامه)

۱ـ ادیان جهان باستان ـ ج اول چین و هند ـ تألیف یوسف اباذری و ...، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول ۱۳۷۲.

۲ـ ادیان و مکتبهای فلسفی هند، ج ۱ و ۲، داریوش شایگان، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، تهران ۱۳۵٦.

۳ـ اساطیر هند ـ ورونیکا ایونس، ترجمهٔ باجلان فرّخی، انتشارت اساطیر، ۱۳۷۳.

٤ـ اسرار اساطیر هند، امیرحسین ذکرگو، انتشارات فکر روز، چاپ اول، ۱۳۷۷.

۵ـ اسطورهٔ قربانی ـ علی اصغر مصطفوی، انتشارات بامداد، چاپ اول ۱۳٦۹.

٦ـ اک ویدیا، پال توئیچل، ترجمهٔ هوشنگ اهرپور، دنیای کتاب، چاپ اول ۱۳۷٤.

۷ـ التفهیم، ابوریحان بیرونی، به تصحیح جلال همایی، تهران ۱۳۱۸.

۸ـ انسان روح است نه جسد، تألیف رئوف عبید، ترجمهٔ کاظمی خلخالی، نشر علم، ۱۳۷۲، چاپ نهم.

۹ـ اوپانیشاد، ترجمهٔ محمد داراشکوه از متن سانسکریت، به اهتمام دکتر جلالی نائینی و دکتر تاراچند، کتابخانهٔ طهوری، چاپ دوم ۱۳۵٦.

۱۰ـ بتهای ذهنی و خاطرهٔ ازلی، داریوش شایگان، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۷۱.

۱۱ـ بهگودگیتا، ترجمهٔ محمد داراشکوه، تحقیق و تصحیح جلالی نائینی، کتابخانهٔ طهوری ۱۳۵۹.

۱۲ـ تاریخ اجتماعی ایران باستان، نگارش دکتر موسی جوان، ۱۳٤٥.

۱۳ـ تاریخ ادیان، هاشم رضی، انتشارات کاوه، چاپ اول، ۱۳٤٥.

۱٤ـ تاریخ تمدن، ویل دورانت، ترجمهٔ گروهی، ج اول، انتشارات و آموزش انـقلاب اسلامی، چاپ چهارم، تهران ۱۳۷۲.

۱٥ـ تاریخ جامع ادیان، جان ناس، ترجمهٔ علی اصغر حکمت، تهران ۱۳٤٤.

۱٦ـ تاریخ دنیای قدیم ـ ف.پ. کوروفکین ترجمهٔ بیدسرخی، تهران ۱۳٥۸.

۱۷ـ تاریخ فلسفهٔ شرق و غرب، راداکریشنان، ترجمهٔ خسروجهانداری، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳٦۷.

۱۸ـ تاریخ مختصر ادیان بزرگ ـ فیلیسین شاله، ترجمهٔ دکتر منوچهر خدایار محبی ـ کتابخانهٔ طهوری، چاپ دوم، ۱۳٥٥.

۱۹ـ تحفة العالم، میرعبداللطیف خان شوشتری، ترجمهٔ ص . موحد، چاپ اول ۱۳٦۳.

۲۰ـ تحقیق ماللهند، ابوریحان بیرونی، ترجمهٔ منوچهر صدوقی سها، ج اول، مـؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳٦۲.

۲۱ـ ترجمهٔ ماللهند، ابوریحان بیرونی، به قلم اکبر دانا سرشت، انتشارت ابن سینا، چاپ اول ۱۳٥۲.

۲۲ـ جوگ باسشت، ترجمهٔ نظام پانی پتی، تصحیح و تحقیق دکتر جلالی نائینی و ن. س. شوکلا، انتشارات اقبال، چاپ اول، تهران ۱۳٦۰.

۲۳ـ حکمت ادیان، جوزف گئر، ترجمه محمد حجازی، تهران ۱۳۳۷.

۲٤ـ حماسه سرایی در ایران، دکتر ذبیح الله صفا، تهران ۱۳۳۳.

۲٥ـ خلاصة الادیان، دکتر محمد جواد مشکور، انتشارات شرق، چاپ اول ۱۳٥۹.

۲٦ـ دایرة المعارف فارسی ـ غلامحسین مصاحب.

۲۷ـ دفترچهٔ معنوی، پال توئیچل، ترجمهٔ هوشنگ اهرپور، دنیای کتاب، تهران ۱۳۷۳.
۲۸ـ دندان ببر، پال توئیچل، ترجمهٔ هوشنگ اهرپور، دنیای کتاب، چاپ اول، ۱۳۷۲.
۲۹ـ راماین، به کوشش عبدالودود اظهر دهلوی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۱.
۳۰ـ روایات داراب هرمزدیار، ۲ ج، به اهتمام موبد مانک رستم اون والا، بمبئی ۱۹۲۲.
۳۱ـ شایست ناشایست، کتایون مزداپور، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی ۱۳۶۹.
۳۲ـ عرفان (بخش پنجم، بودیسم و جینیسم)، مهندس جلال الدین آشتیانی، شرکت سهامی انتشار، چاپ اول، ۱۳۷۷.
۳۳ـ عرفان (بخش چهارم، ودانتا)، مهندس جلال الدین آشتیانی، شرکت سهامی انتشار، چاپ اول ۱۳۷۵.
۳٤ـ عرفان (بخش سوم، وداها) مهندس جلال الدین آشتیانی، شرکت سهامی انتشار، چاپ اول، ۱۳۷۵.
۳۵ـ عصر اوستا، تألیف سن جانا، ترجمهٔ مجید رضی، تهران ۱۳٤۳ ـ مبحث «تمدن ایرانیان خاوری»، اثر پروفسور گیگر در همین کتاب آمده است.
۳٦ـ فرهنگ جهانگیری، تألیف جمال الدین انجو، لکهنو ۱۲۹۳ قمری ـ دو جلد
۳۷ـ فرهنگ دهخدا، تألیف علی اکبر دهخدا.
۳۸ـ فرهنگ رشیدی، تألیف عبدالرشید حسینی تتوی، به تحقیق و تصحیح محمد عباسی دو جلد، تهران ۱۳۳۷.
۳۹ـ فرهنگ نامهای اوستا، هاشم رضی، انتشارات فروهر، ۱۳٤٦.
٤۰ـ فلسفهٔ شرق، مهرداد مهرین، انتشارات عطایی، چاپ ششم، ۱۳٦۱.
٤۱ـ کتاب البیرونی فی تحقیق ماللهند، چاپ دائرة المعارف عثمانیه، حیدرآباد دکن ۱۹۵۸ میلادی.

۴۲ـ گزیدهٔ اوپه‌نیشدها، ترجمهٔ صادق رضازادهٔ شفق، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی چاپ دوم، ۱۳٦۷.

۴۳ـ گزیدهٔ سرودهای ریگ ودا، تحقیق و ترجمه دکتر جلالی نائینی، نشر نقره، ۱۳۷۲.

٤٤ـ گیتا (بهگودگیتا)، ترجمهٔ دکتر محمد علی موحد، تهران ۱۳٤۵.

٤۵ـ لغات سانسکریت در ماللهند، دکتر جلالی نائینی، ن . س . شوکلا، شورای عالی فرهنگ و هنر، تهران ۱۳۵۳.

٤٦ـ مهابهارات، ترجمهٔ میرغیاث الدین علی قزوینی، تحقیق و تصحیح دکتر جلالی نائینی، ٤ جلد، کتابخانهٔ طهوری، چاپ اول ۱۳۵۹.

٤۷ـ نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار، کریستین سن، ترجمهٔ ژاله آموزگار، احمد تفضلی، نشر نو ، چاپ اول ۱۳٦۸.

٤۸ـ وندیداد، هاشم رضی، فکرروز، چاپ اول ۱۳۷٦.

٤۹ـ هندوئیسم، ک. م. سِن، ترجمهٔ ع. پاشایی، انتشارات فکرروز، چاپ دوم، ۱۳۷۵.

1. Dines Andersen; Livet efter Doden. Studier over aeldste indiske Begravelses Rituler, Programme de l´ Universite de copenhague 1915.
2. Eggeling: S´atapatha Brahmans, S.B.E, Delhi 1963, Part IV.
3. Geldner, Des Rig - Veda, 3, Cambridge Mass 1951.
4. H. Zimmer, myths and symbols in Indian Art and Civilization, New York, 1963,
5. Jurji Edward, The Great Religion of the Modern Word,

London, 1953.

6. Macdonell A. ``A Vedic Reader For Students´´, Oxford 1960.
7. Macdonell A. ``Hymns from the Rigveda´´, London 1961.
8. Manfred Lurker, Dictionary of God and Goddesses, Routledge, Kegan Paul 1987.
9. Max Muller; Lectures on the science of Language, Second Series.
10. Panikar Raim, The Vedic Experience Mantramanjari, Univ Berkeley 1977.
11. Windisch, Budhas Geburt (Abh. d. Ges, d. Wiss, 1909).